



شرح قانون طرز تحصیل حقوق



سال نشر: پاییز ۱۳۹۹ ه.ش



شرح

قانون طرز تحصیل حقوق

مشخصات کتاب

نام کتاب:	شرح قانون طرز تحمیل حقوق
سال نشر:	پاییز سال ۱۳۹۹ ش.ه
تهیه کننده:	وزارت عدلیه ج.ا.ا
تمویل کننده:	پروژه حمایت از حاکمیت قانون GIZ

فهرست عناوین

۱.....	تقریظ
۳.....	پیشگفتار
۷.....	قانون طرز تحصیل حقوق
۹.....	پیشینه تنفیذ احکام و تحصیل حقوق در افغانستان

فصل اول

۱۵.....	احکام عمومی
۱۶.....	مبنی ماده اول:
۱۷.....	بررسی عناصر محتوای ماده
۱۸.....	اهداف ماده دوم:
۲۴.....	اصطلاحات ماده سوم:
۳۵.....	مرجع تطبیق ماده چهارم:
۳۷.....	همکاری ماده پنجم:
۳۸.....	مدیون بودن شخص ماده ششم:
۴۰.....	صلاحیت رسیدگی به عرایض حقوقی ماده هفتم:
۴۳.....	ارایه عرایض ماده هشتم:
۴۴.....	وظایف ادارات حقوق ماده نهم:

فصل دوم

۵۱.....	چگونگی تقدیم عرایض حقوقی و رسیدگی آن
۵۱.....	رسیدگی به مطالبات حقوقی ماده دهم:
۵۲.....	محتویات عریضه حقوقی ماده یازدهم:
۵۶.....	حق الثبت عریضه حقوقی ماده دوازدهم:
۵۹.....	مرجع تقدیم عریضه حقوقی ماده سیزدهم:
۶۲.....	جلب معروض علیه ماده چهاردهم:
۶۳.....	تفهیم عرض عارض ماده پانزدهم:

همکاری عارض ماده شانزدهم:	۶۵.....
اخذ ضمانت از معروض علیه ماده هفدهم:	۶۵.....
مکلفیت پولیس ماده هجدهم:	۶۸.....
مکلفیت ضامن (کفیل) و معروض علیه ماده نوزدهم:	۶۹.....
داین و مدینو مسافر و کوچی ماده بیستم:	۷۰.....
مطالبه فسخ نامزدی یا نفقه یا تفریق ماده بیست و یکم:	۷۱.....
دعوت به مطالحه ماده بیست و دوم:	۷۲.....
نمایندگی به حیث عارض و معروض ماده بیست و سوم:	۷۴.....
محل سکونت ماده بیست و چهارم:	۷۵.....

فصل سوم

اجرائات اداره حقوق در برابر مطالبات حقوقی:	۷۹.....
مطالبه دین ماده بیست و پنجم:	۷۹.....
اخذ استحضاری ماده بیست و ششم:	۸۴.....
تحصیل حقوق به اساس اسناد ماده بیست و هفتم:	۸۸.....
تحصیل دین ماده بیست و هشتم:	۹۳.....
محصول حقوق ماده بیست و نهم:	۱۰۳.....
تحصیل دین به اقساط ماده سی ام:	۱۰۷.....
تحصیل دین از حق الاجرت یا حساب بانکی ماده سی و یکم:	۱۰۸.....
تحصیل دین به اساس نیابت ماده سی و دوم:	۱۱۰.....
مکلفیت ادارات حقوق در حالت نیابت ماده سی و سوم:	۱۱۱.....

فصل چهارم

تخلیه و تسلیمی ملکیت:	۱۱۳.....
ماده سی و چهارم:	۱۱۳.....
ابلاغ تخلیه ماده سی و پنجم:	۱۱۴.....
تخلیه محل تجارتي ماده سی و ششم:	۱۱۵.....

- تخلیه محل غیر تجارتي ماده سی و هفتم:..... ۱۱۷
- اجاره گیرنده غایب ماده سی و هشتم:..... ۱۲۰
- اجرائات در مورد اموال شخص غایب ماده سی و نهم:..... ۱۲۱
- تعیین قیم ماده چهل:..... ۱۲۵

فصل پنجم

- تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه و تنفیذ اجباری ماده چهل و یکم:..... ۱۲۷
- ایجاد کمیسیون تحصیل قرضه های صعب الحصول ماده چهل و دوم:..... ۱۳۱
- ایفای دین از طریق تنفیذ اجباری ماده چهل و سوم:..... ۱۳۲
- احتیاج اولیه مدیون ماده چهل و چهارم:..... ۱۳۴
- هیئت تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه ماده چهل و پنجم:..... ۱۳۶
- وظایف هیئت تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه ماده چهل و ششم:..... ۱۳۸
- تخلف هیئت تطبیق ماده چهل و هفتم:..... ۱۴۰
- شرایط داوطلبی ماده چهل و هشتم:..... ۱۴۲
- تعیین قیمت سرپناه (مسکن) ماده چهل و نهم:..... ۱۴۴
- حجر اموال غیر منقول مدیون ماده پنجاهم:..... ۱۴۶
- حق تساوی داینین در برابر دارایی مدیون ماده پنجاه و یکم:..... ۱۴۸
- ارایه معلومات از دارایی ماده پنجاه و دوم:..... ۱۵۱
- مدیون مفلس ماده پنجاه و سوم:..... ۱۵۳
- تدابیر احتیاطی ماده پنجاه و چهارم:..... ۱۵۶
- ذوالیدی و تغیر آن ماده پنجاه و پنجم:..... ۱۶۰
- انتقال پول از حساب بانکی دیگر ماده پنجاه و ششم:..... ۱۶۲
- تعقیب عدلی متمرّد ماده پنجاه و هفتم:..... ۱۶۴

فصل ششم

- شرایط استخدام ماده پنجاه و هشتم:..... ۱۶۵
- تدویر برنامه های ستار حقوقی ماده پنجاه و نهم:..... ۱۶۷

۱۶۷.....ارایه سند فراغت ستاژ حقوقی ماده شصتم:

۱۶۸.....حقوق و امتیازات استثنایی ماده شصت و یکم:

فصل هفتم

۱۷۱.....ایجاد کمیته هماهنگی میان ادارات ماده شصت و دوم:

۱۷۲.....ابلاغ تطبیق حکم قطعی و نهائی محکمه به شخص ثالث ماده شصت و سوم:

۱۷۵.....ارایه گذارش و نشر آن ماده شصت و چهارم:

۱۷۶.....تهیه دفاتر ماده شصت و پنجم:

۱۷۶.....طرز العمل ها ماده شصت و ششم:

۱۷۷.....مهر و نشریه اداره حقوق ماده شصت و هفتم:

۱۷۹.....انفاذ ماده شصت و هشتم:

۱۸۱.....منابع و ماخذ:

تقریظ

قانون طرز تحصیل حقوق نظر به نیاز و ضرورت جدی که در ادارات حقوق وزارت عدلیه به آن احساس می شد به تاریخ ۱۴ / ۰۶ / ۱۳۹۷ به فرمان تقنینی نافذ و در جریده رسمی شماره ۱۳۰۹ به نشر رسید.

اهداف اصلی این قانون تنظیم امور مربوط به بررسی ابتدایی قضایای حقوقی، فراهم نمودن زمینه مصالحه میان طرفین، تسریع تحصیل حقوق مدنی و تجارتي اشخاص، تنفیذ احکام قطعی و نهایی محاکمه و جلوگیری از تراکم قضایا در محاکم می باشد.

این قانون دارای یک سلسله ویژه گی هایی است که نسبت به قانون قبلی تفاوت زیادی دارد که به اساس آن از یک طرف اصول عام حقوقی مانند این که مدیونت شخص سبب سلب آزادی وی شده نمی تواند تسجیل گردیده در ضمن برای احقاق حقوق اشخاص و رسیدگی به عرایض آن ها سهولت هایی در نظر گرفته شده است تا اجراءات به اسرع وقت لازم صورت گرفته و عرایض اشخاص مورد بررسی قرار گرفته و در مورد آن ها تصمیم مقتضی اتخاذ شود.

برای این که جلو دعوی جلبی و اذیت مردم گرفته شود، برای عرایض در بخش های مدنی و تجارتي پرداخت حق الثبت در نظر گرفته شده است. برای اشخاصی که ادعای حقوق خانواده را داشته باشند که بیشترین تعداد آن ها را زنان تشکیل می دهد از پرداخت حق الثبت معاف قرار داده شده اند.

برای حصول قرضه های صعب الحصول به ویژه قرضه های بانک ها که جایداد اشخاص تضمین گرفته شده و بعداً نظر به گذشت مدت یا مشکل مدیون نمی توانند چنین قرضه ها را حصول نمایند، کمیسیون قرضه های صعب الحصول به ترکیب نمایندگان نهاد های ذیربط در نظر گرفته شده که می تواند به حل این مشکل پردازد. به همین گونه برای حل مشکل میان ادارات ذیربط کمیسیون هماهنگی ایجاد گردیده است.

صلاحیت های ادارات حقوق در این قانون مشخص و واضح ذکر و هم برای اشخاصی که در این نهاد شامل کار می شوند یک سلسله شرایط در نظر گرفته شده تا اشخاص مسلکی و با تجربه و دارای دانش و تحصیلات مرتبط در ادارات حقوق جذب شود که بتوانند با مراجعین از سلوک و رویه نیک کار گرفته و با استفاده از دانش مسلکی به زود ترین فرصت در حل قضایای وارده و احقاق حقوق اشخاص تصمیم اتخاذ بدارند. قبلاً در ادارات حقوق وزارت عدلیه یک عده زیاد اشخاص غیر مسلکی وجود داشت که از پوهنچی های حقوق یا شرعیات فارغ نگردیده و نیز از تجارب لازم در ادارات عدلی و قضایی برخوردار نبودند،

مطابق قانون جدید برای اشخاصی که در این ادارات جذب می شوند شرایط خاص مسلکی و دانش حقوقی بادر نظر داشت امتیازات مسلکی در نظر گرفته شده است.

یکی از وظایف عمده ادارات حقوق، تنفیذ احکام یا فیصله ها و قرار های نهایی محاکم می باشد که در این راستا نسبت بند ظروف مناسب امنیتی ادارات حقوق قادر به تطبیق فیصله های قطعی و نهایی محاکم نبودند. در این قانون به خاطر تطبیق و عملی ساختن این امر به وزارت داخله وظیفه سپرده شده است تا قطعه خاصی را به این منظور تنظیم و در اختیار وزارت عدلیه قرار دهد تا در تطبیق فیصله های حقوقی، تجارتي و قضایای دولت به ویژه در مورد غصب زمین ادارات حقوق وزارت عدلیه را کمک نماید.

بانظر داشت نوآوری هایی که در این قانون صورت گرفته است، وزرات عدلیه موضوع را با دفتر محترم GIZ در میان گذاشته و خواهان آن شد تا با استفاده از نظریات دانشمندان حقوق و به ویژه آن هایی که در مورد از تجارب عملی نیز برخوردار می باشند به شرح این قانون پرداخته شود، دفتر مذکور به این خواست وزارت عدلیه لیبیک گفته و عده یی از متخصصین بخش را دعوت به اجرای این امر نمود که خوشبختانه به کوشش دانشمندان مذکور این هدف نیک برآورده شده و شرح قانون طرز تحصیل حقوق تکمیل و آماده چاپ گردید. من منحیث وزیر عدلیه از گروپ محترم همکار محترمان قانون پوه ابدالی صاحب، استاد مناقبی، صاحب، استاد مغربی صاحب که تحت نظر محترم قانون پوه محمد اشرف رسولی مشاور ارشد وزارت عدلیه که توانستند شرح را تکمیل نمایند و از دفتر محترم جی آی زید بخش حاکمیت قانون (GIZ- RoL) که زمینه این امر را مساعد ساخته تا این شرح تحریر گردد و نیز به چاپ آن اقدام نموده اظهار سپاس و قدردانی می نمایم و از همکاری کارمندان ادارات حقوقی می خواهم در اجراءات یومیة خویش از شرح قانون طرز تحصیل حقوق در حل پیچیده گی های قانون استمداد جسته و به دانش به مسلکی خود افزود و عدالت را در اجراءات خود تأمین نمایند.

دکتور عبدالبصیر انور

وزیر عدلیه ج.ا.ا

پیشگفتار

قانون طرز تحصیل حقوق در ۷ فصل و ۶۸ ماده به اساس فرمان تقنینی شماره ۳۱۵ مؤرخ ۱۴/۰۶/۱۳۹۷ مقام محترم ریاست جمهوری توشیح و در جریده رسمی شماره مسلسل ۱۳۰۹ مؤرخ ۳۱ سنبله سال ۱۳۹۷ به نشر رسید.

و هدف اصلی وضع آن بررسی قضایای حقوقی و تسریع تحصیل حقوق مدنی و تجارتی اشخاص و تطبیق احکام و فیصله های قطعی محاکم می باشد.

موجودیت نزاع و دعوی در جامعه امر طبیعی بوده و بررسی این قضایا در قدم نخست از صلاحیت های ادارات حقوق وزارت عدلیه است. ادارات حقوق مکلفیت دارند تا دعاوی و منازعاتی که ارائه می گردد، طرفین را به مصالحه دعوت نموده و کوشش نمایند تا از طریق اصلاح و مصالحه، طرفین به منازعات خود خاتمه دهند، در صورتی که این امکان میسر نشود کوشش می نمایند تا اسناد و شواهد مورد نیاز را جمع آوری نموده و در صورت عدم توافق طرفین، دوسیه را به محکمه بفرستند.

با این گونه اجراءات؛ ادارات حقوق می توانند از تراکم قضایا در محاکم جلوگیری نموده و زمینه را مساعد سازند تا قضایای کم تری به محاکم ارائه و در رسیدگی این قضایا دقت بیشتری صورت گیرد.

موضوع مهم دیگر احضار معروض علیه و اخذ تضمین از وی می باشد تا از این طریق در مورد حصول طلبات مردم و احقاق حق آن ها مشکل و سکتگی وارد نشود. به این مناسبت ادارات حقوق تضمین لازم را از معروض علیه اخذ و نیز در صورتی که معروض اسناد معتبر مدار حکم به دست داشته باشد، یا این که به حق داین مقرر باشد، اداره حقوق در مورد تطبیق اسناد یا اقرار مدیون مبنی بر طلب داین اقدام می نماید.

هرگاه قضیه به محکمه احاله و پس از رسیدگی قضیه از طرف محاکم در مورد حکم قطعی و نهایی صادر شود، وظیفه دیگر محکمه تنفیذ و تطبیق حکم محکمه است، طوری که مطابق حکم ماده ۱۲۹ قانون اساسی افغانستان، فیصله های قطعی محاکم واجب التعمیل است، از این رو به خاطر رعایت از احکام قانون اساسی، در تطبیق و تنفیذ حکم محکمه، اقدام می نماید. گاهی چنین واقع می شود که محکوم علیه با وجود اصدار حکم قطعی محکمه از تطبیق حکم امتناع ورزیده و با وجود داشتن دارایی حاضر به ادای حق داین نمی باشد. در چنین موارد ادارات حقوق مطابق احکام قانون طرز تحصیل حقوق صلاحیت دارند تا

در مورد تنفیذ جبری حکم محکمه اقدام نمایند، تمام این موارد در قانون طرز تحصیل حقوق به صراحت ذکر گردیده و ادارات حقوق مکلفیت دارند تا با تطبیق درست آن تصمیم مناسب را اتخاذ بدارند.

این یک امر بدیهی است که قانون گذار حین وضع قانون کوشش می نماید تا احکام قانون واضح، روشن و قابل درک بوده در آن کدام شبهه، پیچیده گی و ابهامی وجود نداشته باشد، اما مواردی پیش می آید که درک و فهم مطلب برای مخاطب قانون دشوار و یا نوع قرائت از قانون سبب ایجاد ابهام برای مخاطب می شود. از این رو ایجاب می نماید تا برای قانون شرح ترتیب و موضوعات و مسایل مندرج در آن به شکل واضح و ساده توضیح و تشریح گردد. هکذا قانون طرز تحصیل حقوق از جمله قوانین است که از یک طرف با قوانین مختلف مانند قانون مدنی، اصول محاکمات مدنی، قانون تجارت، اصول محاکمات تجاری، قانون احوال شخصیه، دیون، مسؤولیت های ضامن و سایر موضوعات سرو کار دارد، از این رو ضرور دانسته می شود تا برای این قانون شرح ترتیب گردد.

همانطوریکه میدانیم، قانون طرز تحصیل حقوق از طریق ادارات حقوق وزارت عدلیه تطبیق می گردد. به خاطر تطبیق موثر آن، وزارت عدلیه با دفتر محترم جی آی زید بخش حاکمیت قانون GIZ-ROL در تماس گردید تا در شرح قانون متذکرده آن وزارت را همکاری مالی و تخنیکی نماید. خوشبختانه دفتر محترم GIZ به این پیشنهاد موافقت نموده و هیئت را به ترکیب هریک قضاوت پوه امرالله ابدالی، محترم دکتور استاد مناقبی و محترم دکتور استاد محمد تقی مناقبی مغربی را دعوت به انجام این مأمول ساختند تا تحت نظراین جانب به شرح قانون اقدام نمایند. در ضمن از محترم عبدالمجید غنی زاده رئیس عمومی انسیتیوت امور قانون گذاری و تحقیقات علمی- حقوقی وزارت عدلیه، محترم سید زمان هاشمی رئیس عمومی حقوق وزارت عدلیه، محترم عزت الله جویا رئیس دیپارتمنت تشریح قوانین، محترم غلام محمد رحمانی رئیس حقوق کابل، نماینده با صلاحیت از انجمن وکلای مدافع افغانستان، دو تن از اعضای مسلکی و با تجربه ریاست حقوق کابل و تعدادی از متخصصین حقوقی از دفتر محترم جی آی زید بخش حاکمیت قانون (GIZ-ROL) هریک خانم گل جان مظفری، محمدا میر فایق، ذکی احمد ایوبی، محمد تمیم نایب و شفیع الله ابراهیمی و برخی دیگر از دانشمندان دعوت گردیده بود تا در جلسات شرح قانون مربوط شرکت و در رابطه به نوشته های اساتید محترم ابراز نظر نمایند و کمیته معینه طی نشست های متعدد شرح اساتید محترم را به بحث گرفته و آنرا بعد تجزیه و تحلیل توحید می نمودند.

کمیته کار خود را به تاریخ ۲۰ سرطان سال ۱۳۹۸ مطابق ۱۱ جولای ۲۰۱۹ آغاز و به تاریخ ۴ جدی سال ۱۳۹۸ مطابق ۲۵ دسامبر سال ۲۰۱۹ تکمیل نمودند

امید می رود این شرح بتواند رهنمای خوبی برای ادارات حقوق وزارت عدلیه و سایر دست اندرکاران نهاد های حقوقی موثر و ممد واقع گردد.

قانون پوه محمد اشرف رسولی

مشاور ارشد وزارت عدلیه

شرح قانون طرز تحصیل حقوق

مقدمه:

انسان دارای زندگی اجتماعی است. در زندگی اجتماعی، همیشه امکان نزاع بر سر منافع و منابع وجود دارد؛ تجارب طولانی بشری برای رفع نزاع‌ها و تأمین عدالت، منجر به ایجاد نظام‌های حقوقی و قضائی گردیده است. بسیاری از مراجعه‌کنندگان به نهادهای عدلی و قضائی، دشوارترین کار را پیش بردن دعوی تا مرحله صدور رأی و برنده شدن در این مرحله می‌دانند؛ اما در بیشتر موارد، مرحله دشوارتر و سخت‌تر، اجرای حکم و رأی صادره از محاکم می‌باشد.^۱ زیرا جانب محکوم علیه به راحتی در مطابق حکم محکمه سر تسلیم فرود نمی‌آورد و محکوم له نیز اغلب قدرت تحصیل حقوق خویش را ندارد. در واقع، اجرا و تنفیذ احکام صادره هدف اصلی فیصله‌ها در محاکم است. با گسترش روز افزون روابط قراردادی، تجارتی و دیون ناشی از آن‌ها، بر حجم این مشکل‌ها افزوده می‌شود؛ بدین‌سان، نیاز به استفاده از الزام و اجبار قضایی برای اجرا و تنفیذ احکام صادره به وجود می‌آید.

تنفیذ احکام، نوعی اعمال حاکمیت توسط نظام اداری در یک کشور محسوب می‌گردد. برای انجام این عمل، در سیستم‌های قضایی و حقوقی بسیاری از کشورها، قضاتی را برای اجرا و تنفیذ احکام صادره از محاکم منصوب می‌نمایند. در کشورهای اسلامی چون مصر، ایران، عربستان سعودی، نهاد اجرا و

^۱ - باغبان، روح‌الله، (۱۳۹۷ش). تحلیلی بر قانون اجرای احکام مدنی و قانون دیوان عدالت اداری از منظر عدالت اجرایی، فصلنامه جستارهای حقوق عمومی، تهران: سال دوم شماره چهارم. ص ۱۴۲.

^۲ - الشبرمی، عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن سعد، (۲۰۱۴م). شرح نظام التنفيذ، ریاض: مدارالوطن للنشر، ص ۵.

تنفیذ احکام تحت نظر قضات تنفیذ حکم با همکاری وزارت عدلیه انجام وظیفه می نمایند. پیچیدگی روش های نوین در روابط و معاملات حقوقی، زیاد شدن دوسیه ها برای اجرای حکم و تحصیل حقوق، می طلبد که برای اجرای آسان تر و بهتر احکام قضائی، مطابق با اصول حاکم بر نظام حقوقی کشورها، قانون مستقل همراه با طرز العمل های لازم، ترتیب و تصویب گردد. در این قوانین، راه ها و مکانیزم های کوتاه تری برای رسیدن به حقوق افراد سنجیده می شود تا مطابق با آن ها، اجراءات لازم صورت گیرد. برای پاسخگویی به این نیاز، قوانین اجراء یا تنفیذ احکام در کشورهای مختلف تصویب و نافذ گردیده است. آدر کشور ما این قانون تحت نام «قانون طرز تحصیل حقوق» یاد می شود.

قانون تنفیذ احکام یا طرز تحصیل حقوق می تواند قدم بلندی برای سامان دهی و ایجاد سهولت در اجرای احکام صادره از محاکم باشد؛ اما مشکل دیگری هنوز پا برجا باقی می ماند و آن عبارت است از نا آشنایی اکثر مخاطبان و ذینفعان از چگونگی استفاده از قانون. زیرا قوانین با عبارات موجز و کوتاه، شامل قواعد حقوقی، اصطلاحات تخصصی حقوقی و ادبیات خاص خود می باشند که فراتر از درک و فهم بسیاری از ذینفعان آن در جامعه است. از سوی دیگر، قوانین طرز تحصیل حقوق یا اجرای احکام، در عین شکلی بودن، ارتباط وثیقی با طیف وسیعی از قوانین ماهوی در حوزه های حقوق خانواده، تجارت، دیون، مسئولیت مدنی، مسئولیت های قراردادی، ضمانت ها و غیره دارند. بنابراین، مخاطبان و متقاضیان مجبور اند در بسیاری از موارد، به قوانین مربوطه دیگر نیز مراجعه نمایند تا بتوانند به درک و دریافت جامع از حقوق و مکلفیت های مندرج در این قوانین دست یابند؛ در حالی که اکثریت آنان نه دسترسی به قوانین دیگر دارند و نه قدرت دریافت و درک مفاهیم تخصصی حقوقی مندرج در آن ها را. از این رو، در بسیاری از سیستم های حقوقی جهان، تلاش صورت گرفته است تا بعد از نافذ شدن این نوع قوانین، شرح جامع برای آن ها بنویسند. شرحی که بتواند این مشکل را به خوبی رفع کند و با دسته بندی مناسب، در قالب ادبیات و زبان ساده، مفاهیم و قواعد حقوقی را به خوبی توضیح دهد.

افغانستان، شرایط ویژه خود را دارد. چندین دهه جنگ و دوری عامه مردم از نظام قضایی، وجود فیصدی بالای از افرادی که از دانش حقوقی و سواد کافی برخوردار نمی باشند، موجب بروز مشکلات بیشتر در ساحه تنفیذ احکام قوانین گردیده است. همین امر، وجود شرح برای قانون «طرز تحصیل حقوق» را ضروری می سازد. نیاز سنجی مخاطبان و ذینفعان اصلی قانون «طرز تحصیل حقوق» و نیز مواردی عینی از تجارب دیگر کشورها، شیوه و میتودولوژی شرح را نیز تا حدودی مشخص می سازد. شرح قانون طرز تحصیل حقوق لازم است از این ویژه گی ها برخوردار باشد: باید ساده، قابل فهم، همراه با مثال های لازم و به صورت ماده به ماده تهیه و تدوین شود و قدرت درک و فهم ضعیف ترین سطحی از مخاطبان مد نظر قرارگیرد؛ اما دیگر حقوقدانان نیز می توانند از معلومات آن استفاده

لازم را ببرند. ساده نویسی و پرهیز از بهره گیری از زبان اکادمیک حقوقی، به این مفهوم نیست که محتوای اثر، ضعیف و فاقد ارزش علمی باشد؛ بلکه بدین مفهوم است که مفاهیم و قواعد حقوقی ساده سازی شده و به اهداف اصلی این قانون نزدیک تر گردد.

پیشینه تنفیذ احکام و تحصیل حقوق در افغانستان

پیشینه تاریخی تنفیذ احکام و تحصیل حقوق در افغانستان با فراز و نشیب های بسیاری همراه بوده است که لازم است در قسمت های جداگانه بیان گردد:

الف- تحصیل حقوق از آغاز تا استقرار

افغانستان، در سده های اخیر اغلب با درگیری ها و نزاع های بیرونی یا داخلی مواجه بوده و بسیاری از نهادها در ساختار دولت به معنای واقعی شکل نگرفته و مرجع حل اختلافات و تأمین کننده عدالت به صورت نظام مند وجود نداشته است. فرامین حکومتی در برخی مقاطع تاریخی صادر شده؛ اما فاقد شرایط لازم برای یک قانون بوده اند. گرچه برخی برآنند که عمر قانون گذاری در این سرزمین حتی به دوره های قبل از اسلام باز می گردد،^۱ البته در ادوار مختلف تاریخی، از عرف و آداب قابل قبول برای مردم و یا ترکیبی از عرف و یافته های فقهی برای حل منازعات استفاده شده است؛ اما در نگرش دقیق حقوقی، اثبات وجود قانون گذاری، در بستر تاریخ افغانستان، دشوار به نظر می رسد. سنت قانون گذاری، جزو دستاوردهای دنیای مدرن است که از قرن هجدهم در غرب آغاز گردیده و به تدریج به دیگر نقاط جهان گسترش یافته است.

در افغانستان، اولین بار قوانین وضعی در دوره حکومت امان الله (۱۳۰۷-۱۳۹۷ ش - ۱۹۲۹-۱۹۱۹ م) تدوین و تصویب گردید؛ یعنی سرآغاز جنبش تدوین قوانین در کشور ما به دهه دوم قرن بیستم اندکی قبل از تصویب «نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان» در ۱۳۰۱ (۱۹۲۳)، باز می گردد. این نظامنامه، به عنوان قانون اساسی کشور مستقل افغانستان، بسیاری از شاخص های قوانین اساسی مدرن را دارا بود.

افغانستان، در سال ۱۹۲۱، با کشور ترکیه تفاهمنامه مودت منعقد نمود که بعدها در ۱۹۲۸ با انعقاد معاهده دوستی و همکاری، روابط میان دو کشور بیش از پیش تحکیم یافت. ترکیه متعهد گردید که در تعلیمات نظامی، امور صحتی و آموزش و از جمله امور حقوقی به افغانستان مساعدت نماید. در اثر این

^۱ - قیومی، عبدالقدیر، (۱۳۹۳ش). نگاهی به گذشته ی قانون طرز تحصیل حقوق، ماهنامه عدالت، کابل: شماره مسلسل ۱۴۰، ص ۴.

^۲ - غبار، میر غلام محمد، (۱۳۶۸ش). افغانستان در مسیر تاریخ، بی.جا: مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری، ص ۷۸۸.

معاهده، شماری از جوانان برای فراگیری علوم جدید به ترکیه اعزام شدند و شماری از متخصصان ترک برای آموزش نیروی انسانی به افغانستان آمدند. ضیاء بیگ، جنرال خیرالدین پاشا، جواد بیگ، جنرال کاظم پاشا و نیز حقوقدانانی چون جمال پاشا و بدری بیگ از جمله افرادی بودند که خدمات شایانی در افغانستان انجام دادند.^۲ همکاری حقوقدانان ترک با «دارالشوراء» یا «شورای دولت» امانی، موجب تدوین و تصویب ده ها نظامنامه یا قانون شد که توسط شاه توشیح گردیدند.^۳ یکی از دستاوردهای مهم این دوره تدوین کتاب «تمسک القضاة الامانیة» بود که با همکاری مولوی عبدالواسع قندهاری، ابواب فقهی در قالب حقوقی تنظیم گردیده بود و وظایف و اختیارات قضات را مشخص می ساخت. این کتاب دارای دو بخش بود طوری که یک بخش آن اختصاص به احکام مدنی داشت و بخش دیگر آن حاوی احکام جزایی بود.^۴

در مورد ایجاد نخستین نهاد عدلی رسمی کمتر از یک سال بعد از استقلال افغانستان، فوفلزای می نویسد: «در سال ۱۲۹۸ هجری شمسی، در کابل نظارت عدلیه تشکیل شد و از اول برج حمل سال ۱۳۰۰ ش، به نام وزارت جلیله عدلیه منظور گردید».^۵ بنابراین، افغانستان در سال ۱۳۰۰ برای اولین بار دارای نهادی به نام وزارت عدلیه گردیده است که در تشکیل آن اداره حقوق نیز شامل می باشد. تشکیل نخستین وزارت عدلیه افغانستان دارای ساختار زیر بود:

۱. مدیریت امور حقوقیه؛

۲. مدیریت اجرائیه؛

۳. مدیریت امور تجاریه؛

۴. مدیریت مأمورین؛

۵. مدیریت مکتوب نویسی؛

۶. مدیریت فروعات و صکوکات؛

۷. دفتر محاسبه و اداری.^۶

طبق گزارش فوفلزای، وزارت عدلیه امانی، صلاحیت های بسیار فراتر از وزارت عدلیه امروزی داشته است. از جمله نظارت و مراقبت از عملکرد مأمورین اداری و قضایی محاکم، مراقبت از عدم تعویق

^۱ - غبار، میرغلام محمد، همان، ص ۷۹۵.

^۲ - فوفلزای، عزیزالدین وکیلی، (۱۳۶۸ش). دارالقضاء در افغانستان، از اوایل عهد اسلامی تا عهد جمهوریت، کابل: مرکز تحقیقات علوم اسلامی، ص ۴۹۵.

^۳ - فوفلزای، همان، ص ۴۹۴.

^۴ - فوفلزای، همان، صص ۴۹۶-۴۹۷.

^۵ - فوفلزای، همان، ص ۵۳۸.

دعاوی در محاکم و نظارت بر رعایت تساوی شهروندان در مطابق محکمه و قانون و صلاحیت های بسیاری دیگر.^۴

به نظر می رسد آن چه که در زمان تشکیل و تأسیس وزارت عدلیه برای دولت مهم بود، ایجاد ساختار و تشکیلات بود. بحث تنفیذ احکام هنوز من حیث یک معضل ظهور کمتری داشته است. از این رو، وظیفه مشخص شده برای مدیریت امور حقوقیه، اجرا و تنفیذ احکام محاکم نبوده؛ بلکه جمع آوری گزارش ها از اجراءات و اقدامات ماهیانه و سالیانه محاکم در مرکز و ولایات کشور بوده است.^۵ بنابراین، اداره حقوق در این دوره با آن چه که بعداً بدان مکلفیت یافت اندکی تفاوت داشته است.

در دوره ی بعد از حکومت امان الله خان، برای مدت ها سکتگی ها و مشکلات در دولت به وجود آمد و وزارت عدلیه و اداره حقوق از این مشکل بی نصیب نماند و نتوانست به وظایف اصلی خود بپردازد. این وضع قریب سی سال طول کشید تا این که در سال ۱۳۳۲ش / ۱۹۵۴ بنا به ضرورت موجود، «اصولنامه تحصیل حقوق و تعلیماتنامه ی ده یکه» در ۴۹ ماده تصویب گردید.^۱ این زمان در واقع سر آغاز فعالیت معیاری اداره حقوق به شمار می رود. نکته قابل ذکر این است که در این دوره، مدیریت اداره حقوق در اختیار قومندانی های امنیه و تحت نظارت وزارت داخله قرار داشت. این بخش، در اول جزو شعبه اداری و سپس تحت ریاست پولیس و ژاندارم قرار داشته است. تنها در سال ۱۳۴۳، پس از انفاذ قانون اساسی دوره شاهی، اداره حقوق در تشکیل وزارت عدلیه قرار گرفت.^۲ در تعلیمات نامه تحصیل حقوق، ادارات مرجع تحصیل حقوق معرفی گردیده است: «مرجع تحصیل حقوق اهالی در مراکز ولایات حکومت (اعلی و کلان) قومندانی های کوتوالی در حکومتات ثلاثه و علاقه دارها و حکام شناخته می شوند.»^۳ در ماده ۴ تعلیمات نامه تحصیل حقوق آمده است که در صورت انکار معروض علیه از اسناد قابل تحصیل و یا عدم موجودیت سند، موضوعات حقوقی به شعبه حقوق محول می گردد. برای جلوگیری از تعویق طرح دعوی در محاکم، اداره حقوق صلاحیت داشت تا موضوع را تعقیب نماید.

مطابق با این تعلیمات نامه، درج عرایض در اوراق چاپی، طرح دعوی در اقامتگاه مدعی علیه، تهیه تکت و غیره تحت نظر اداره حقوق به انجام می رسیده است. بدین گونه است که اداره حقوق، در مسیر تحصیل حقوق افراد جامعه قرار می گیرد.

۱ - سالنامه کابل، (۱۳۶۱ش) شماره ۴۸، کابل: کمیته دولتی طبع و نشر. نقل از: منیب، محمد کاشف، (۱۳۹۱ش). ادارات حقوق؛ وظایف و صلاحیت ها، ماهنامه عدالت، سال چهاردهم، شماره مسلسل ۱۲۱، ماه حوت.

۲ - منیب، محمد کاشف، همان، ص ۴۴.

۳ - تعلیمات نامه تحصیل حقوق، ماده ۱ به نقل از منیب، محمد کاشف همان.

۴ - منیب، محمد کاشف، همان، ص ۴۵.

ب- تحصیل حقوق از استقرار تا انکشاف

چنانکه ذکر شد، با انفاذ «اصولنامه تحصیل حقوق...» در سال ۱۳۳۲ ش/۱۹۵۴، افغانستان در عمل دارای اداره تحصیل حقوق در زیر مجموعه وزارت داخله گردید. در ماه عقرب ۱۳۴۳ ش، پس از تصویب قانون اساسی جدید شاهی، اداره حقوق از وزارت داخله جدا و به وزارت عدلیه الحاق شد. در ولایت ها و ولسوالی ها دواير حقوق به محاکم سپرده شد؛ تا این که در ۱۳۴۶ ش، ستره محکمه یا دیوان عالی به عنوان رکن مستقل دولت مطابق با قانون اساسی ۱۳۴۳ اعلام گردید و این تحول در اداره حقوق نیز اثر گذاشت. باز هم این دواير، از قیادت محاکم خارج و تحت رهبری ولایت قرار گرفت.^۴ مطابق گزارش شماره ۴۸ سالنامه کابل، (۱۳۶۱ ش)، رسیدگی به مشکل ها در امور حقوقی، جمع آوری راپورها و گزارش عواید ده یکه حقوق، از جمله وظایف مدیریت عمومی حقوق در مرکز بوده است.

ماده ۲۶ قانون اساسی سال ۱۳۴۳ ه- ش، در مورد طرز تحصیل دیون، قانون مستقلى را پیش بینی کرده بود. ماده ۳۲ قانون اساسی سال ۱۳۵۵ ه- ش، و نیز ماده ۴۴ اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان سال ۱۳۶۶ ش، برای تحصیل حقوق دینی، ملکیت ها و امور خانواده، قانون مستقل پیش بینی کرده بود؛ اما تا آن زمان قانون جامعی تدوین نگردید. در سال ۱۳۶۶ ش، برای اول بار «قانون طرز تحصیل حقوق» در شش فصل و ۵۶ ماده تدوین و نافذ گردید و در جریده رسمی شماره ۶۴۶ منتشر شد. در آن قانون، مقرر گردیده بود که: «تطبیق قانون طرز تحصیل حقوق وظیفه وزارت عدلیه و ریاست حقوق آن می باشد که سازمان دهی و اجراءات و فعالیت شعبات مربوط را در مرکز و ولایات به دوش دارد».^۱

این قانون در نوع خود اولین سند تقنینی جامع در مورد تحصیل حقوق و تنفیذ احکام مدنی محاکم در افغانستان به شمار می آمد و دارای امتیازات زیر بود:

اداره متصدی تحصیل حقوق، اسناد قابل تحصیل، مقدار مبلغی که پس از تحصیل به خزانه دولت انتقال یابد، اجراءات اداره حقوق، مکلفیت مدیون و ضامن در مطابق دائن، تخلیه ملک و تسلیمی آن به مالک، نیابت در تحصیل حقوق و برخی موضوعات دیگر را به خوبی تبیین و مشخص کرده بود. در دوره طالبان، به تناسب گسترش منازعات، آمریت عمومی حقوق شهری کابل به ریاست ارتقاء یافت و در تمامی ولایات و ولسوالی ها مدیریت حقوق ایجاد گردید. در این دوره، یعنی سال ۱۴۲۰ ه- ق معادل سال ۱۳۷۶ ه- ش، قانون طرز تحصیل حقوق جدید تدوین و تصویب گردید. قانون جدید در ساختار قانون قبلی تغییراتی آورده بود. قلمرو احکام قانون را منحصر به قضایای مدنی و تجارتی نموده

^۱ - جریده رسمی، ۶۴۶، قانون طرز تحصیل حقوق مصوب ۱۳۶۶ ش، ماده دوم.

^۲ - جریده رسمی، ۷۸۶، ربیع الثانی ۱۴۲۰/۱۳۷۶ ش، قانون طرز تحصیل حقوق (طالبان).

و مقید به فیصله طبق احکام همان قانون و فقه حنفی نموده بود. کمرنگ کردن جنبه قانونی و برجسته کردن فیصله مطابق فقه و نیز کم کردن تعداد مواد از ۵۶ ماده به ۴۶ ماده از جمله تفاوت های اساسی میان قانون طرز تحصیل حقوق قدیم و جدید محسوب می شد. در این قانون نیز وزارت عدلیه متصدی امور مربوط به تحصیل حقوق معرفی گردیده بود.^۲

پس از سقوط حکومت طالبان و استقرار نظام سیاسی جدید، به خاطر توقف طولانی فعالیت محاکم و وجود چندین دهه نزاع و مشکل در کشور، به گسترش آموزش حقوقی، ایجاد نهادهای حقوقی و در کل توسعه حقوقی توجه ویژه صورت گرفت. در ادارات حقوق نیز تغییرات مثبت رو نما شد و ریاست های عدلیه در تمامی ولایات کشور ایجاد گردید. تحولات گسترده جدید در کشور، ازدیاد جمعیت، گسترش تجارت و مراودات داخلی و خارجی، ضرورت تغییر مجدد در قانون طرز تحصیل حقوق را آشکار ساخت. تلاش ها برای بازنگری این قانون آغاز شد، طرح های در وزارت عدلیه تهیه گردید و سر انجام قانون جدید «طرز تحصیل حقوق» در هفت فصل و ۶۸ ماده مطابق با نیازهای جدید کشور در کابینه تصویب و با فرمان تقنینی نافذ گردید. این قانون در جریده رسمی شماره ۱۳۰۹ در ۳۱ سنبله ۱۳۹۷ هـ- ش به نشر رسید.

محدود نشدن آزادی مدیون و مصونیت ملکیت اشخاص مطابق مواد ۳۲ و ۴۰ قانون اساسی ۱۳۸۲ ش، افزودن سرفصل های جدید مانند اهداف، اصطلاحات، رسیدگی به دعاوی حقوقی، تنفیذجبری، اخذ معلومات نسبت به دارایی های مدیون از بانک، تعقیب عدلی مدیون متمرّد و مخفی کننده اموال، الزام به استفاده از ویبسایت وزارت عدلیه و مجله آگاهی حقوقی برای نشر گزارشs اجراآت به عمل آمده، بخشی از نوآوری های موجود در آخرین قانون طرز تحصیل حقوق می باشد. قانون جدید، با وجود برخی مشکل های احتمالی، بر قله چندین دهه تجربه حقوقی و اجرایی تکیه زده است و تا اندازه زیادی می تواند معضلات موجود در زمینه اجراآت محاکم را مرفوع سازد.

اکنون پس از این مقدمه کوتاه که پیشینه اداره حقوق و اسناد تقنینی مربوط آن را در برهه های زمان تبیین می نماید به شرح ماده وار قانون طرز تحصیل حقوق پرداخته می شود.

فصل اول

احکام عمومی

مقدمه

بنابر رویه معمول قوانین نوشته شده در کشور ما، قانون طرز تحصیل حقوق نیز با فصل مربوط به احکام عمومی آغاز شده است. این فصل دارای نه ماده است که از لحاظ حجم چندان زیاد نمی باشد؛ اما دارای اهمیت بسیاری است؛ زیرا چارچوب نظری و قلمرو قانون را مشخص می سازد. در این فصل، مبنا، اهداف، اصطلاحات و واژه شناسی، مرجع تطبیق کننده، وظایف ادارات حقوق، ارایه عرایض حقوقی و صلاحیت رسیدگی به آن ها، مکلفیت دیگر نهادها در همکاری با اداره حقوق، بیان شده است. چنان که از عناوین یاد شده مشخص است، درک دقیق این فصل به خاطر ارایه چشم اندازی از مبانی، اهداف و کارکرد این قانون، برای فهم بقیه فصل ها و ماده ها کمک شایانی می نماید. از این رو لازم است خواننده گرامی به این بخش از قانون توجه خاص داشته باشد.

مواد مربوط به مبنا و اهداف، مشخص می سازد که خاستگاه و جایگاه حقوقی این قانون و اجراءات ناشی از آن از کجا می شود و چه اهدافی را تعقیب می کند. تأمین عدالت، حفظ کرامت انسانی مراجعین، سهولت و سرعت در تطبیق احکام صادره از محاکم، جلوگیری از تراکم و ازدیاد دوسیه های قضایی، تلاش برای حل معضلات و دعاوی از طریق مصالحه و در کل حفظ توازن و نظم در جامعه از اهداف اصلی این قانون می باشد. درست است که مرجع تطبیق این قانون وزارت عدلیه معرفی شده است؛ اما گستردگی و ارتباط قضایا و دوسیه ها با نهادها و اشخاص مختلف به گونه ی است که بدون همکاری دیگر نهادها رسیدن به اهداف این قانون میسر نمی باشد؛ از این جهت نهادهای ذیدخل را نیز مکلف به همکاری با ادارات حقوق در جهت تطبیق صحیح احکام این قانون نموده است. در پرتو احکام

این قانون، وظایف ادارات حقوق را مشخص نموده و چگونگی ارایه و صلاحیت رسیدگی به عرایض و شرایط و احکام اموری چون مدیون بودن شخص را، تبیین کرده است. در ماده سوم، اصطلاحات حقوقی و فقهی را که در کل این قانون به کار رفته است، به صورت یک جا به اختصار شرح داده است که برای فهم مواد قانون ضروری می باشد.

مبنی

ماده اول :

این قانون به تأسی از حکم ماده سی و دوم و رعایت حکم جزء ۱ ماده هفتاد و پنجم قانون اساسی افغانستان، وضع گردیده است.

شرح:

عنوان این ماده «مبنا» است. مبنا، مفرد و جمع آن مبانی، واژه عربی به مفهوم اساس، شالوده و بنیان یک چیز می باشد.^۱ مبنا، در علم حقوق، نه تنها منشأ الزامها، بلکه ستون اصلی یک قاعده و یا قانون به شمار می رود.^۲ بنابراین، ملاک یا علت و منشأ وضع یک حکم یا قانون یا قاعده را مبنا می نامند. گاه به جای آن واژه مناط نیز به کار می رود. از دید برخی حقوقدانان، مبنای حقوقی، مجموعه قواعدی است که در قوانین جاری یک کشور ذکر نشده باشد حتی به صورت «عرف مسلم و یا روح قانون»؛ اما از طریق مطالعه و شناخت مصالح اجتماعی و سیستم حقوقی کشف و درک می گردد.^۳ بنابراین، مبنای یک سیستم حقوقی، اصولی است که قوانین و مقررات آن سیستم، مشروعیت، الزام و التزام تنفیذ و اجرای خویش را از آن به دست می آورد.^۴ در این جا، عنوان مبنا در اولین ماده از قانون از آن جهت آورده شده است که نشان دهد منشأ و خاستگاه قانون چیست و بر اساس کدام بنیاد تدوین و تصویب گردیده است.

مبنای قانون طرز تحصیل حقوق

مبنای این قانون، بخش های از دو ماده قانون اساسی افغانستان مصوب ۱۳۸۲ می باشد. یکی ماده ۳۲ ق اساسی که مقرر داشته است: «مدیون بودن شخص موجب سلب یا محدود شدن آزادی وی نمی

^۱ - طریحی، فخر الدین، (ب.ت). مجمع البحرین، ج ۱، تهران: چ مرتضوی، ص ۶۴.

^۲ - کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۷ش). مبانی حقوق عمومی، تهران: نشر دادگستر، چ اول، ص ۹.

^۳ - جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۳۳ش). اصول فلسفی حقوق، تهران: نشر بی تا، صص ۶۴۸ و ۲۴۱.

^۴ - گندم کار، رضا حسین، (.) مبنا و هدف حقوق، فصلنامه علمی - پژوهشی دانشگاه قم، سال نهم، شماره اول.

شود. طرز و وسایل تحصیل دین، توسط قانون تنظیم می گردد.» دومی، جزء اول از ماده ۷۵ همان قانون که اشعار می دارد: «حکومت دارای وظایف ذیل می باشد: ۱- تعمیم احکام این قانون اساسی و سایر قوانین و فیصله های قطعی محاکم.»

بررسی عناصر محتوای ماده

برای توضیح بیشتر این ماده، لازم است نکات زیر مورد توجه قرار گیرد:

الف- در ماده ۳۲ قانون اساسی اشاره شده است که مدیون بودن موجب محدود شدن و یا سلب آزادی شخص نمی شود. ممکن است این سوال در ذهن خواننده مطرح شود که چرا تنها به مدیون اشاره شده است؟ پاسخ این می تواند باشد که در قانون اساسی، نگاه کلی به حقوق و وجایب اساسی شهروندان دارد و حقوق مدیون نیز باید مورد توجه قرار می گرفت؛ اما این که در این قانون چرا حقوق مدیون مبنا قرار گرفته است، بدین جهت است که مدیون، و دیون محور اصلی در تحصیل حقوق است. در واقع مدیون مسلم و یا شخصی که از سوی محکمه مدیون شناخته شده، از پرداخت حقوق دیگران امتناع و پرهیز نموده است و این قانون در صدد یافتن روش و شیوه یی است برای تحصیل حقوق و تنفیذ احکام قطعی صادره از محاکم.

ب- این که مدیون بودن باعث محدودیت یا سلب آزادی نشود، اشاره به حق آزادی اتباع در ماده ۲۴ قانون اساسی دارد که مقرر داشته است: «آزادی حق طبیعی هر انسان است. این حق جز آزادی دیگران و مصالح عامه که توسط قانون تنظیم می گردد، حدودی ندارد». طبق این ماده قانون اساسی، آزادی حق غیر قابل سلب است جز در مواردی که قانون مشخص کرده باشد. در هیچ یک از قوانین جزایی کشور به صراحت یا ضمنی اشاره نشده است که قرض دار بودن از اسباب سلب آزادی و حبس شخصی باشد. و به طور طبیعی در این صورت مصلحتی هم در سلب آزادی مدیون وجود ندارد؛ مگر این که دست به اقدامات دیگر بزنند که قانون آن اقدام دیگر را جرم پندارد و آزادی مدیون را از آن جهت سلب کند.

ج- در فقره اول از ماده ۷۵ قانون اساسی اجرا کننده این قانون را مشخص کرده و مقرر داشته است که تعمیم و اجرای احکام قانون اساسی، سایر قوانین و نیز فیصله های محاکم از وظایف حکومت است. بنابراین، مطابق با احکام مواد بعدی همین قانون، مجری احکام آن حکومت خواهد بود. ریاست های حقوق جزو وزارت عدلیه و این وزارت جزو حکومت است. ضمن این که طبق ماده ۱۸ و تعدادی دیگر از مواد این قانون، هرگاه لازم باشد، پولیس وزارت داخله نیز برای سهولت در تعمیم و اجرای احکام این قانون مداخله خواهند نمود. مطابق حکم ماده پنجم هر نهاد ذیربط دیگر که می تواند

کمکی برای رسیدن به اهداف این قانون نماید، حتی حقیقی یا حکمی و اهل خبره، مکلف اند در این زمینه با ادارات حقوق وزارت عدلیه همکاری نمایند.

نتیجه این که مبنا و اساس این قانون، ماده ۳۲ و جزء اول از ماده ۷۵ قانون اساسی است. در آن جا تصریح گردیده که برای طرز تحصیل حقوق و دیون باید قانون تصویب گردد و حکومت مکلف به اجرای آن می باشد.

اهداف

ماده دوم:

اهداف این قانون عبارتند از:

۱. تنظیم امور مربوط به بررسی ابتدایی اسناد قضایای حقوقی قبل از ارایه به محاکم؛
۲. فراهم نمودن زمینه مصالحه بین طرفین قضیه قبل از رسیدگی قضایی؛
۳. تسریع تحصیل حقوق مدنی و تجارتی اشخاص حقیقی و حکمی؛
۴. تأمین همکاری میان اداره حقوق و سایر ادارات ذیربط حین تطبیق حکم قطعی و نهایی محاکم در قضایای حقوقی؛
۵. جلوگیری از تراکم قضایای حقوقی در محاکم.

شرح:

عنوان ماده دوم این قانون، «هدف» است. در این ماده اهداف و نقشه راه قانون طرز تحصیل حقوق را ترسیم کرده است. برای شناخت مفهوم هدف، نیاز است که این عنوان، مورد بررسی قرار داده شود. هدف به طور کلی به معنای نشانه، غرض و مقصد می باشد. و در تعریف کامل آن گفته شده است: هدف، وضعیت مطلوبی است که رسیدن به آن در آینده مد نظر قرار می گیرد.^۱ یا هدف درخواست کاری از دیگران است که تحت شرایط زمانی، مکانی، کمی و کیفی مشخصی باید انجام گیرد.^۲ منظور از وضعیت، فراهم آوری همه جانبه شرایط برای رسیدن به آن وضعیت است؛ مانند رسیدن به مقام

^۱ - www.businessdictionary.com, Retrieved 17-4-2018

^۲ - www.dictionary.cambridge.org, Retrieved 17-4-

استادی، قضاء، تجارت و غیره که برای رسیدن به آن‌ها نیاز به اقداماتی است از قبیل تحصیلات در رشته خاص، فراگیری مهارت و فراهم آوری شرایط معین و غیره.

نکته مهم در تبیین هدف، آن است که هدف، به مفهوم خواسته صرف نیست. زیرا انسان‌ها ممکن است آرزوها و خواسته‌های بسیاری داشته باشند؛ ولی برای رسیدن به آن‌ها برنامه نداشته باشند و تلاش نکنند. منظور از هدف آن خواسته‌ای است که برای رسیدن به آن برنامه‌ریزی و اقدام عملی مد نظر باشد. به همین خاطر، گفته شده است که هدف باید: مشخص و دقیق انتخاب شود، قابل اندازه‌گیری و تعیین، قابل دستیابی و نه خارج از توان، واقع‌گرایانه و در چوکات زمانی خاصی قابل تطبیق باشد.^۱

اهداف قانون طرز تحصیل حقوق

ماده دوم، برای این قانون پنج هدف تعریف کرده است که در متن ماده اشاره شد. در این جا قسمت‌های پنج‌گانه آن مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- تنظیم امور مربوط به بررسی ابتدایی اسناد قضایای حقوقی قبل از ارایه به محاکم؛
این جزء از ماده دوم یکی از اهداف اداره حقوق در آغاز پروسه قضیه حقوقی می‌باشد. ماده نهم قانون طرز تحصیل حقوق، تنظیم امور مربوط به بررسی ابتدایی اسناد حقوقی قبل از ارایه به محاکم را موارد ذیل می‌شمارد:

اول- ثبت عرایض حقوقی.

دوم- دادن رسید و نمبر ثبت به عارض.

سوم- مطالبه اسناد مورد ضرورت.

چهارم- اخذ محصول حقوق و ثبت آویز آن.

بنابراین، ثبت عرایض، مطالبه اسناد و اخذ محصول حقوق سه وظیفه اصلی و اولیه اداره حقوق قبل از ارایه اسناد به محاکم می‌باشد. مطابق قانون طرز تحصیل حقوق و طرز العمل بررسی عرایض حقوقی مصوب ۱۳۹۷ ریاست عمومی حقوق وزارت عدلیه، مراحل بررسی ابتدایی اسناد حقوقی قرار ذیل است:

الف- ثبت عرایض حقوقی

وقتی عارض به اداره حقوق مراجعه می‌کند، کارمند موظف عریضه‌ی را برای ثبت می‌پذیرد که شرایط ذیل را دارا باشد:

اول- شرایط لازم برای مندرجات عریضه ماده ثبت

^۱ گفته شده است که هدف باید SMART باشد. Specific, measurable, achievable, realistic and time bound.

معلومات و شرایط مندرج در ماده ۱۱ قانون طرز تحصیل حقوق را دارا باشد در غیر آن برای تصحیح دو باره به عارض مسترد می شود. این شرایط قرار ذیل است:

- وجود مشخصات کامل عارض از قبیل نام، نام پدر، نام خانوادگی، سن، نمبر تذکره، کاپی تذکره، شغل، شماره تماس و آدرس محل اقامت.

- مشخصات کامل معروض علیه یا طرف مقابل دعوی.

- موضوع، قیمت، اندازه، نوعیت، حدود و موقعیت چیزی را که عارض در عریضه خواسته است همراه با ارایه دلایلی که مستند به آن عارض خود را ذیحق می داند.

- امضاء یا نشان انگشت عارض.

- ارایه کاپی از سند دست داشته.

- ارایه یک نقل از سند وکالت، ولایت، وصایت، قیمومت یا نمایندگی قانونی، در صورتی که عارض وکیل، ولی، وصی، قیم شخص حقیقی یا نماینده قانونی شخص حکمی باشد.

- طرح مورد واحد به عنوان خواسته در عریضه. یعنی در یک عریضه نمی تواند دو یا چند ادعای مختلف و غیر مرتبط داشته باشد مانند این که هم درخواست دین ناشی از قرارداد بیع را مطرح کند و هم تأمین نفقه را، زیرا با هم ارتباطی ندارند؛ اما می تواند مواردی را که باهم مرتبط باشد، در یک عریضه مطرح نماید مانند درخواست دین و درخواست خسارت ناشی از تأخیر در پرداخت آن را که با هم مرتبط می باشند.^۱

هرگاه عریضه شرایط فوق را دارا بود، کارمند موظف عریضه را به ملاحظه مسؤول ذیربط می رساند و بعد از تصدیق ملاحظه وی، عریضه را به دفتر ثبت عرایض ثبت و شماره آن را در ستون رسید عریضه که در قسمت تحتانی قرارداد، درج و امضا می کند و بعد آن را جدا کرده به عارض منحیث رسید تحویل می دهد.

نکته مهم قابل ذکر در این مورد چنین است که، در برخی از ادارات حقوق تعدادی از وکلای مدافع، هنگام ثبت عرایض، اسم خود را به عنوان عارض ثبت می نمایند. هرگاه وکیل مدافع مذکور در همان اداره در دعوی دیگری نیز وکیل باشد، این امر باعث ایجاد اشتباه در ثبت قضایا می گردد. زیرا ممکن است یک وکیل دعوی چند قضیه در دست کار داشته باشد که در این صورت در موارد متعدد؛ عارض یک شخص محسوب می گردد و از سوی دیگر اگر اصیل با مؤکل خود مراجعه نماید، دیده خواهد شد که عریضی به اسم وی ثبت نمی باشد. از این رو قانون به صراحت ذکر سمت و شهرت را در عریضه ضرور دانسته است تا معلوم شود که عارض مستقیم یا از طریق وکیل مدافع خود دعوی می

^۱ - قانون طرز تحصیل حقوق، مصوب ۱۳۹۷، ماده ۱۱.

نماید. بنابر این برای جلوگیری از ایجا چنین مشکل اداره ثبت باید عریضه را به نام عارض اصیل ثبت کند و از وکیل وی به نام وکیل نام ببرد، نه عارض.

دوم- بررسی صلاحیت ذاتی و حوزوی اداره حقوق

بعد از این که کارمند موظف اداره حقوق متوجه شد که عریضه شرایط مندرج فوق را دارا می باشد، این بار از لحاظ صلاحیت ذاتی یا حوزوی آن را بررسی می نماید که اگر مشکل دیگر نبود آن را ثبت کند. صلاحیت حوزوی آن است که مطابق با قانون اصول محاکمات مدنی، ادعای مطرح شده در عریضه در ساحه جغرافیای همان اداره حقوق قرار داشته باشد، نه این که از ولایت یا ولسوالی یا ناحیه ی دیگر را در جای دیگر مطرح کرده باشد. صلاحیت ذاتی آن است که ادعای طرح شده در عریضه مربوط به دعاوی مدنی و تجارتي باشد نه امور جزایی و غیره.

بنابراین، اگر متوجه شد که موضوع عریضه مربوط به حقوق عامه است، مطابق با فقره (۳) ماده هفتم قانون طرز تحصیل حقوق، آن را به اداره قضایای دولت ارجاع می نماید؛ هم چنین اگر ادعا خارج از حدود صلاحیت وظیفوی اداره حقوق و مربوط به اداره دیگری باشد، آن را از باب ارتباط، به همان مرجع ارسال می نماید. اگر مورد ادعا خارج از صلاحیت ذاتی یا حوزوی آن اداره باشد، عریضه را به صاحب آن مسترد می کند.^۱

سوم- پرداخت حق ثبت از سوی عارض

مطابق ماده ۱۲ قانون طرز تحصیل حقوق، عارض باید حق الثبت عریضه حقوقی را پرداخت کند. حق الثبت، بر اساس حکم فقره اول ماده ۱۲ همان قانون، مبلغ ۵۰۰ افغانی در قضایای دیون یا املاکی و مبلغ ۱۰۰۰ افغانی در قضایای تجارتي می باشد. این مبالغ مطابق طرز العمل خاص به بانک پرداخت می گردد و اگر در محل بانک

وجود نداشته باشد به اداره حقوق تحویل داده می شود، مراتب و کیفیت آن در جای خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در فقره دوم ماده ۱۲، برای اشخاص متعلم مکتب، محصل پوهنتون، محجوز و محبوس و نیز عارض در موضوعات مربوط به قضایای احوال شخصیه استثنا قائل شده و ایشان را تابع حق ثبت مندرج در فقره یک این قانون ندانسته است. یعنی لازم نیست که حق ثبت بپردازند. افراد یادشده ورقه عریضه خود را تقدیم می کنند که از سوی مأمور اداره ثبت در محل مربوط ثبت و ورق جدا گانه پس از امضای مأمور مسؤول با شماره ثبت منحیث رسید به عارض داده می شود. پس از طی مراحل سه گانه یاد شده بالا، عریضه ثبت گردیده و به عارض رسید داده می شود.

^{۱۱} - طرز العمل بررسی عریض حقوقی، مصوب ۱۳۹۷، ماده ۳.

ب- مطالبه اسناد مورد ضرورت

اداره حقوق در هنگام ثبت عریضه، از عارض می خواهد که اسناد و دلایل برای ادعای مطرح شده خویش در عریضه را ارایه نماید. این اسناد، در ماده ۲۷ قانون طرز تحصیل حقوق ذکر شده است و دو دسته می باشند، اسناد رسمی یا شرعی که توسط ادارات دولتی و موظف خدمات عامه طبق احکام قانون ترتیب، ثبت و صادر شده و عاری از تزویر باشد. اسناد عرفی مورد قناعت معروض علیه، وثایق صادره از محاکم ذیصلاح، احکام قطعی و نهایی محاکم، احکام قطعی صادره از محاکم خارجی مورد تصدیق وزارت امور خارجه و دیگر اسنادی که قانوناً معتبر شناخته شده باشد، مانند اسناد رسمی مربوط به احوال شخصیه و غیره. وقتی مأمور اداره حقوق این اسناد را ملاحظه کرد، مطابق ماده نهم و یازدهم قانون طرز تحصیل حقوق کپی اسناد را ضمیمه عریضه می نماید و اجراءات بعدی خویش را آغاز می کند. در مورد این اسناد، در شرح ماده ۲۷ قانون طرز تحصیل حقوق توضیحات لازم داده خواهد شد.

ج- جلب معروض علیه، تفهیم کتبی مطالبه عارض و اخذ ضمانت احضار

اداره حقوق پس از ثبت عریضه و بررسی اسناد، معروض علیه را به صورت مستقیم و اگر کارمند مؤسسه خصوصی، یا رسمی و یا از منسوبین قوای مسلح باشد از طریق اداره مربوطه، مطابق ماده ۱۴ قانون طرز تحصیل حقوق، جلب می نماید.

مطابق ماده پانزدهم قانون طرز تحصیل حقوق، اداره حقوق بعد از جلب و احضار معروض علیه به صورت کتبی مطالبات عارض را به او تفهیم می نماید. و مطابق به همین ماده و ماده ۱۷ قانون طرز تحصیل حقوق، از معروض علیه ضامن می گیرد. فرایند این مراحل، در جای خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

بدین ترتیب امور مربوط به بررسی ابتدایی اسناد قضایای حقوقی قبل از ارایه به محاکم، تکمیل و آماده ارجاع به محکمه می گردند.

۲- فراهم نمودن زمینه مصالحه بین طرفین قضیه قبل از رسیدگی قضایی؛

منظور از مصالحه در میان طرفین آن نیست که دقیقاً مطابق با احکام قوانین ماهوی فیصله صورت گیرد و حقوق ایشان به صورت دقیق تفکیک گردد؛ بلکه هدف رفع خصومت و جنجال و ایجاد صلح و توافق میان آنان است که با گذشت و مدارا از سوی طرفین حاصل می شود. قانون مدنی مقرر می دارد: صلح عبارت از عقدی است که نزاع را رفع و خصومت را بر اساس رضایت طرفین قطع می

نماید.^۱ ثمره اصلی مصالحه همان توافق و رضایت طرفین و دست برداشتن از ادامه اقامه دعوی می باشد.

مصالحه میان طرفین دعوی یکی از اهداف اصلی و بنیادی اداره حقوق است. زیرا از طریق مصالحه حجم دوسیه های موجود در محاکم و نیز هزینه طرفین دعوی کمتر می شود. نزاکت ها و ملاحظات اجتماعی میان طرفین به حال خود باقی می ماند و از کدورت ها جلوگیری می گردد. قانون طرز تحصیل حقوق در مواد ۲۲ و ۶۶ و نیز طرز العمل مصالحه در قضایای حقوقی مصوب ۱۳۹۷، طریقه دعوت به مصالحه، دریافت حق ثبت و محصول حقوق را بیان نموده است که در جای خود بررسی می گردد.

۳- تسریع تحصیل حقوق مدنی و تجارتی اشخاص حقیقی و حکمی؛

تسریع تحصیل حقوق مدنی و تجارتی اشخاص حقیقی و حکمی، سومین هدف این قانون عنوان شده است، طوری که تسریع در تحصیل حقوق، فلسفه وجودی و از دلایل اصلی ایجاد اداره حقوق می باشد. زیرا رسیدگی به قضایای مدنی و تجارتی در محاکم به خاطر تراکم زیاد دوسیه ها و قضایا و نیز روند اداری برای طی مراحل

پیچیده و آهسته است. رسیدگی به عرایض مربوط حقوق مدنی و تجارتی در مرحله ابتدایی همراه با ارایه خدمات مصالحه از وظایف و صلاحیت های اداره حقوق می باشد. اما چنان که گفته شد، تسریع تحصیل حقوق یکی از اهداف اصلی است. زیرا در مسائل تجارتی، خود سرعت در عمل و پرهیز از جنجال و ایجاد اعتماد از اصول می باشند. در قضایای مدنی نیز وضعیت به همین صورت است. تسریع در اقدامات برای تحصیل حقوق باعث می شود اعتماد مردم به اداره حقوق و محاکم بیشتر شود و از حجم دوسیه ها کاسته شود. بنابراین، مطابق فصل دوم و فصل پنجم قانون طرز تحصیل حقوق، برای تحقق این هدف تلاش می نماید.

۴- تأمین همکاری میان اداره حقوق و سایر ادارات ذیربط حین تطبیق حکم قطعی و نهایی محاکم در قضایای حقوقی؛

یکی از مهمترین وظایف محاکم، یافتن حقیقت و صدور حکم قضایی است؛ اما با یافتن حقیقت و صدور حکم مطابق با عدالت، موضوع ختم نمی گردد؛ بلکه مرحله مهمتر آن، اجرای احکام و تحصیل حقوق شخصی است که محکمه به نفع وی حکم کرده است (محکوم له). تطبیق حکم و تحصیل حقوق، کاری نیست که تنها از عهده محکمه برآید؛ بلکه نیازمند همکاری های جدی نهادهای مختلف اجرایی و عدلی و قضایی می باشد. برخی از عمده ترین این نهادها در ماده ۶۶ قانون طرز تحصیل

^۱ - قانون مدنی، ماده ۱۲۹۷.

حقوق ذکر شده است مانند: قوه قضائیه، لوی سارنوالی، وزرات داخله، امنیت ملی، اداره امور ریاست جمهوری و انجمن مستقل وکلای مدافع. اداره حقوق وزارت عدلیه منحیث محور و نقطه وصل همه این ادارات باید همکاری میان ادارات مزبور را تأمین کند تا اجراءات لازم را در مورد به عمل آورند.

۵- جلوگیری از تراکم قضایای حقوقی در محاکم.

جلوگیری از تراکم و ازدیاد قضایای حقوقی در محاکم، از عمده ترین کارکردهای اداره حقوق و این قانون است. زیرا چنان چه گفته شد، محاکم به خاطر طولانی بودن پروسه رسیدگی به قضایا، هم هزینه زیاد دارد و هم زمان بسیاری برای طی مراحل و فیصله قضیه لازم است. علاوه بر آن، محاکم مکلفیت دارند که مطابق با اصول محاکمات مربوطه و قوانین ماهوی به روش واحد رسیدگی و فیصله نمایند؛ اما اداره حقوق دست بازتری دارد و می تواند از طرق میانجی گری و مصالحه به روش های غیر رسمی قضایای بزرگی را رسیدگی و ختم نماید که کمک بزرگی به تأمین عدالت و جلوگیری از وقت تلفی و مشکلات اداری مردم است.

به طور عموم هدف اصلی این قانون، مساعد ساختن شرایط برای تحصیل آسان و سریع حقوق اشخاص و تنفیذ و تطبیق احکام قطعی صادره از محاکم و تقویت عدالت غیر رسمی در چوکات قانون با مکانیزم عادلانه است. بنابراین، هدف اول، دوم و چهارم جزو اهداف فرعی محسوب می شود که بیشتر جنبه روش تطبیق احکام را دارد؛ با توجه به تعریف و تبیینی که از هدف در ابتدای این ماده مطرح شد، قانون گذار با درک اهمیت این سه هدف، خواسته است با برجسته کردن آگاهانه و قرار دادن آن ها در زمره اهداف اصلی، توجه خواننده را به اهمیت آن سه مورد بیش تر جلب نماید.

اصطلاحات

ماده سوم:

اصطلاحات آتی در این قانون مفاهیم ذیل را افاده می نماید:

- ۱- قضایای حقوقی: شامل دعاوی مدنی، احوال شخصیه یا تجارتی است که از طرف عارض ضمن عریضه مطبوع مطابق احکام قانون به اداره حقوق ارایه می گردد.
- ۲- دین: وجبیه یا تعهدی است که بر اساس آن شخص مکلف به پرداخت و اجرای آن می باشد.
- ۳- دائن: شخصی است که حق یا تعهد به حق بر نفع وی بر ذمه مدیون ثابت گردد.
- ۴- مدیون: شخصی است که حق یا تعهد به حق، بر ذمه وی ثابت گردد.

- ۵- دأو طلبی: روش فروش اموال منقول یا غیر منقول مدیون است به تجویز محکمه ذیصلاح، مطابق احکام قانون.
- ۶- حجر: منع کردن مدیون از فروش، اجاره، رهن، به امانت (ودیعه) گذاشتن، هبه، وصیت و یا وقف اموال منقول و غیر منقول وی است.
- ۷- محصول حقوق: مبلغی است که از حقوق مدنی یا تجارتی تحصیل شده از مدیون مطابق احکام این قانون اخذ می‌گردد.
- ۸- ضامن (کفیل): شخصی است که احضار یا ادای دین مدیون را در اداره حقوق یا پیشگاه محکمه تعهد نموده باشد.
- ۹- عذر موجه: وفات یکی از اقارب نسبی یا سببی تا درجه سوم، وقوع حوادث طبیعی غیر مترقبه یا مصاب شدن به مریضی است که مانع حضور شخص گردد.
- ۱۰- متمرّد: شخصی است که از حکم قطعی یا نهایی محکمه و یا احکام این قانون امتناع ورزد.
- ۱۱- اهل خبره: اشخاص مسلکی‌اند که در رشته‌های خاص دارای تخصص، معلومات یا تجربه کافی باشند.
- ۱۲- شخصیت حکمی: در این قانون شرکت‌ها و مؤسسات غیر دولتی می‌باشد

شرح:

در گذشته، اصطلاحات تخصصی و پیچیده‌ی حقوقی و فقهی بدون تعریف و حتی بدون ترجمه از زبان عربی در قوانین راه می‌یافت و برای خواننده باعث سردرگمی می‌گردید؛ اما در قوانین مصوب در سالیان اخیر، به طور معمول، اصطلاحات مهم و کاربردی در اول قانون شرح داده می‌شود. در این جا، ماده سوم، ۱۲ اصطلاح مهم و کلیدی را از کل این قانون گزینش و تعریف کرده است. به نظر می‌رسد، علاوه بر تعریف ارایه شده در قانون، این اصطلاحات به لحاظ اهمیتی که دارند، نیاز به شرح و بسط بیشتر دارند که در پی می‌آید:

۱- قضایای حقوقی:

اولین اصطلاح، عنوان قضایای حقوقی است که مرکب از دو واژه «قضایا» و «حقوقی» می‌باشد.

قضایا

قضایا، کلمه عربی جمع «قضیه» می‌باشد. قضیه معادل (Case) در انگلیسی، در فقه و حقوق موضوعه به امر مورد نزاع و دعوی قضیه گفته می‌شود؛ یعنی موضوع مورد اختلاف که آن را به نزد قاضی ببرند. در علم منطق، به هریک از دو مقدمه (کبری و صغری) که منتج به نتیجه گردد، قضیه می‌گویند.^۱ در این جا معنای فقهی - حقوقی منظور است. بنابراین، قضایا موضوعات مورد اختلاف و نزاع میان دو طرف است که دعوی حقوقی در آن طرح شده باشد.

حقوقی:

واژه حقوقی، صفت است و در علم حقوق اگر این واژه تنها ذکر شود، منظور حقوق خصوصی یا حقوق مدنی در مقابل سایر رشته‌های حقوق مانند حقوق عمومی یا حقوق جزا و علوم جنایی و غیره می‌باشد. حقوق خصوصی، شامل این موارد است: حقوق مدنی به طور کلی، احوال شخصیه، حقوق تجارت.^۲ قانون گذار در این جا همین مفهوم را از این واژه اراده نموده و در جزء اول از این ماده اشعار داشته است: «قضایای حقوقی: شامل دعاوی مدنی، احوال شخصیه یا تجارتی است که از طرف عارض ضمن عریضه مطبوع مطابق احکام قانون به اداره حقوق ارایه می‌گردد».

بنابراین، قضایای حقوقی یعنی دعاوی در حیطه و قلمرو حقوق خصوصی که در جزء یکم این ماده در سه ساحه آمده است: حقوق مدنی شامل حقوق عینی، تعهدات، اموال و مالکیت، حقوق مسئولیت مدنی، ارث، وصیت و برخی موارد دیگر؛ احوال شخصیه یا مجموعه قواعد و احکام حقوق خانواده و برخی ابواب دیگر که خود امکان شمولیت در حقوق مدنی را دارد؛ اما قانون گذار به خاطر اهمیت موضوع آن را به صورت مستقل نام برده است. سومی هم حقوق تجارت شامل حقوق تاجر، عملیات تجارتی، اسناد و وثایق تجارتی، شرکت‌های تجارتی، بیمه‌های تجارتی و غیره می‌شود. این دسته از حقوق نیز در زمره حقوق خصوصی یعنی تنظیم کننده روابط حقوقی افراد با همدیگر می‌باشد و به خاطر اهمیت آن همانند احوال شخصیه، به صورت مستقل ذکر شده است.

^۱ - انصاری، مسعود و طاهری، محمدعلی (۱۳۸۸ش). دانشنامه حقوق خصوصی، ج ۳، تهران: نشر جنگل جاودانه، ذیل واژه قضیه، ص ۱۵۵۷.

^۲ - انصاری، مسعود و طاهری، محمدعلی، همان، ص ۸۵۲.

روش طرح مورد منازعه در اداره حقوق

مطابق با جزء اول از ماده سوم این قانون، عارض باید مطالبات و خواسته‌های خویش را با استناد به دلایل و شواهد موجود، در عریضه مطبوع (عریضه چاپی دارای کودنمبر و مهر رسمی) درج کند و با طی مراحل قانونی آن مطابق با مواد ۱۱ و ۱۲ همین قانون به اداره حقوق تسلیم و رسید دریافت نماید.

۲- دین:

در تعریف دین جزء دوم این ماده مقرر داشته است: «دین، وجبیه یا تعهدی است که بر اساس آن شخص مکلف به پرداخت و اجرای آن می‌باشد».

دین، به فتح دال در لغت به معنای قرض و وام می‌باشد.^۱ فقه برای دین دو معنا در نظر گرفته است: معنای خاص دین، همان قرض و وام است؛ اما معنای عامی نیز دارد که عبارت از «واجب شدن یک حق بر ذمه شخص» می‌باشد.^۲ این معنا دارای دامنه شمول بسیار وسیع است. مانند دیون غیر حقوقی از قبیل عبادات قضاء شده افراد و دیون حقوقی مالی از قبیل بیع، قرض، اجاره، اتلاف مال دیگری، جنایت منجر به دیه، غصب و موارد مشابه این‌ها.

در حقوق موضوعه، دین عبارت از مال کلی بر ذمه شخص است، خواه سبب آن اختیاری باشد یا غیر اختیاری. سبب اختیاری مانند اشتغال ذمه زوج به مهر به سبب عقد ازدواج یا اشتغال ذمه قرض گیرنده به عوض قرض به سبب عقد قرض و یا اشتغال ذمه خریدار به ثمن در بیع نسبه و مدیون بودن فروشنده به مئمن یا تحویل دادن مال فروخته شده در بیع سلف.

سبب غیر اختیاری مانند اشتغال ذمه فرد به بدل چیزی از اشخاص دیگر که آن را تلف کرده است؛ مثلاً منزل رهایشی، حیوان یا موتر شخص دیگر را خسارت وارد کرده باشد، باید آن خسارت را جبران نماید و یا اشتغال ذمه زوج به نفقه زوجه و مانند آن.

تعریف انجام شده از دین در این قانون، اشاره به همین نگاه حقوقی دارد. بنابراین، دین وجبیه یا تعهد مالی است که شخص مکلف به پرداخت آن می‌باشد، و یا این که دین، وجبیه و تعهد به انجام یا ترک یک عمل است که مدیون مکلف به انجام یا ترک آن می‌گردد؛ مانند حمل بار برای دائن و در ترک عمل، مانند تعهد به نساختن بلند منزل در جوار ملک همسایه. قانون مدنی در ماده ۴۸۸ به آن اشاره کرده است.^۳

^۱ - ابن منظور، محمد بن مکرم، (ب.ت). لسان العرب، ج ۱۷، القاهرة: دارالمعارف، ص ۱۴۶۷.

^۲ - وزارة الاوقاف و الشؤون الاسلامية، (۱۹۸۶م). موسوعة الفقهية الكويتية، ج ۲۱، الكويت: وزارة الاوقاف والشؤون الاسلامية، ص ۱۰۲.

^۳ - قانون مدنی، ماده ۴۸۸ «حق شخصی یا تعهد عبارت از رابطه ای است بین ذمه دائن و مدیون که بر اساس آن دائن می‌تواند اعطای شیئی، اجرای عمل یا امتناع از آن را از مدیون مطالبه نماید».

وجیهه، اصطلاح دیگری است که در کنار کلمه «تعهد» در تعریف دین استفاده شده است. این واژه نیز عربی و از واجب گرفته شده و به مفهوم الزامی و حتمی بودن امری در ذمه شخص است. در نقطه مقابل آن تکلیف است که به تکالیف اشخاص در حقوق عینی اشاره دارد.

نتیجه این که منظور از دین قابل تحصیل در ادارات حقوق، تنها قرض نیست؛ بلکه مطلق وجایب و تعهداتی است که بر ذمه شخص می‌باشد چه سبب آن قرارداد و عقد باشد مانند بیع نسبه، حق مهر، حق نفقه زوجه، چه سبب آن تلف کردن مال دیگران یا غصب و امثال آن‌ها باشد؛ مطابق با ماده ۴۸۸ قانون مدنی، تعهدات ممکن است به صورت انجام و یا ترک فعل نیز ظهور یابند.

۳- دائن:

دائن نیز واژه فقهی است که از لسان عربی وارد نظام حقوقی ما شده و به معنای صاحب دین یا شخصی است که بر ذمه دیگری دین دارد. در تعریف این اصطلاح آمده است: دین وجیهه یا تعهدی است که به اساس آن شخص مکلف به پرداخت و اجرای آن می‌باشد.

واژه حق در تعریف دائن به کار رفته، به معنای چیزی ثابت و همین‌طور به معنای مال و ملکیت تثبیت شده است.^۱ این معنا بسیار وسیع بوده و شامل حقوق عینی و شخصی می‌گردد؛ اما منظور قانون‌گذار از کلمه «حق» در این جا همان حق دینی است زیرا آن را مرادف «تعهد» به کار برده است و تعهد در حقوق شخصی یا دینی به کار می‌رود.

نتیجه این که به شخصی دائن گفته می‌شود که حقوق ذکر شده در جزء دوم (دین) را بر ذمه مدیون دارا باشد. اثبات دین که در ذیل تعریف دائن آمده است، به یکی از ادله اثبات دعوی مانند اقرار، اسناد، شهادت، سوگند مطابق به احکام قانون، امکان پذیر می‌باشد.

۴- مدیون:

در معرفی مدیون گفته شده است: «شخصی است که حق یا تعهد به حق، بر ذمه وی ثابت گردد». با توجه به آن‌چه در معرفی دین و دائن گفته شد، مدیون نیز شناخته می‌شود و نیاز به شرح و توضیح بیشتر نیست.

۵- داو طلبی:

داو طلبی را در جزء پنجم این ماده این گونه معرفی نموده است: «روش فروش اموال منقول یا غیر منقول مدیون است به تجویز محکمه ذیصلاح، مطابق احکام قانون». داو طلبی برای تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه از طریق به فروش گذاشتن اموال دائن برای خریداران متعدد صورت می‌گیرد. اگر دائن با وجود داشتن اموال حاضر به پرداخت دیون خویش نگردد، هیأت با صلاحیت طبق ماده ۴۵

^۱ - وزارة الاوقاف و الشؤون الاسلامية، (۱۹۸۶م). موسوعة الفقهية الكويتية، ج ۱۸، ص ۷.

این قانون تشکیل می شود تا حکم قطعی و نهایی محکمه را تطبیق نماید. روش انجام داوطلبی ذیل شرح مادهٔ چهل و هشتم این قانون بیان شده است به آن جا مراجعه شود.

۶- حجر

حجر، ششمین اصطلاحی است که در این جا معرفی شده است. حجر در حقوق، عبارت از منع شخص از تصرف در اموال خود به حکم محکمه با صلاحیت می باشد. اسباب اعلام حجر شخص از سوی محکمه، ممکن است جنون، معتوه بودن، و یا حکم محکمه باشد مانند اعلان حجر تاجر ورشکسته و یا دائنی که دارای اموال است و حاضر به ادای دین خویش نمی باشد.^۱ به شخصی که از سوی محکمه حکم حجر وی اعلام شده، «محجور» اطلاق می شود؛ البته برخی اشخاص مانند اطفال به حکم قانون محجور می باشند که خارج از حیطه بحث در این جا است.

مادهٔ سوم این قانون در جزء پنجم حجر را منع کردن مدیون از فروش، اجاره، رهن، به امانت (ودیعه) گذاشتن، هبه، وصیت و یا وقف اموال منقول و غیر منقول وی معنا کرده است. قانون گذار در این جا خواسته است با بیان تعدادی از مصادیق ممنوعیت تصرف، این اصطلاح را عینی تر معرفی کرده باشد. موارد متذکره در تعریف حجر ابهام قابل تشریح وجود ندارد. جز این که امانت را داخل قوسین به ودیعه تفسیر کرده است. زیرا امانت در حقوق دو قسم است: نوعی از امانت آن است که گیرنده در آن حق تصرف و بهره برداری دارد و معمولاً مربوط به اموال غیر مصرفی می شود، مانند امانت دادن منزل رهائشی، موتر، بیل، کتاب و غیره. به این نوع امانت «عاریه» گفته می شود. نوع دیگر از امانت آن است که امانت گیرنده حق تصرف در آن را ندارد و به آن «ودیعه» اطلاق می گردد. در این جا با آوردن کلمه ودیعه بین قوسین، خواسته است مشخص کند که منظور از امانت نوع دوم آن است.

اجراآت ادارهٔ حقوق برای حجر محکوم له در مادهٔ ۴۱ قانون طرز تحصیل حقوق بیان شده است؛ بدین صورت که ادارهٔ مذکور، محکوم علیه به حکم قطعی و نهایی محکمه را مکلف به تأدیه دیون خویش می نماید. اگر وی بدون عذر موجه از انجام مندرجات نص حکم طی پانزده روز امتناع نماید، ادارهٔ حقوق در خلال مدت بیست روز به تنفیذ اجباری حکم توسط هیأت با صلاحیت مندرج مادهٔ ۴۵ قانون طرز تحصیل حقوق اقدام خواهد کرد. از جمله اقدامات آن است که محکوم علیه از تصرف در اموال خویش جز در حیطه احتیاجات اولیه متذکره در مادهٔ ۴۴، ممنوع می گردد و اموال منقول و در صورت عدم کفایت، اموال غیر منقول وی برای تأدیه دیونش به صورت داوطلبی به فروش گذاشته می شود.

۷- محصول حقوق

^۱ - جرجس، جرجس (۱۹۹۶م). معجم المصطلحات الفقهية والقانونية، مراجعة: القاضي آتوان الناشف. بيروت: الشركة العالمية للكتاب، ص ۱۳۵ و نیز المجلة الاحکام العدلية، ماده، ۹۴۲.

محصول حقوق، طبق تعریف ارایه شده در جزء هفتم این ماده عبارت از: «مبلغی است که از حقوق مدنی یا تجارتی تحصیل شده از مدیون مطابق احکام این قانون اخذ می گردد». در این تعریف نکاتی قابل ذکر است:

نخست این که بر اساس فقره (۱) ماده بیست و نهم همین قانون، مدیون مکلف است بعد از تحصیل دین، محصول حقوق را بپردازد. ماهیت محصول حقوق هم به نوعی جریمه برای مدیون است و هم تأمین هزینه در مطابق اقدامات اداره حقوق و دولت جهت تحصیل دیون. سودمندی دیگر محصول حقوق این است که نوعی جنبه بازدارندگی و وقایوی دارد تا اشخاص به تعهدات مالی و تجارتی خویش متعهد باقی بمانند و سبب سرگردانی دائن و ازدیاد دوسیه ها در ادارات حقوق و محاکم نگردد. نکته دوم: محصول حقوق تنها در قضایای حقوقی مربوط به امور مدنی و تجارتی می باشد، نه قضایای مربوط به احوال شخصیه. زیرا قضایای احوال شخصیه جزو دیون نمی باشند، در حالی که فقره (۱) ماده ۲۹ این قانون «مدیون» را مکلف به پرداخت محصول حقوق نموده است. به نظر می رسد برخی از احکام احوال شخصیه که جنبه مالی دارد مانند تحصیل نفقه به تأخیر افتاده و یا حق مهر، نیز از این حکم مستثنا باشد. زیرا جنبه احوال شخصی بودن آن ها غالب است و دین مصطلح ناشی از حقوق مدنی و حقوق تجارتی مندرج در جزء هفتم این ماده نمی باشد.

نکته سوم: مقدار محصول حقوق در فقره (۲) ماده بیست و نهم این قانون، مطابق با دو فیصد دیون تحصیل شده، تعیین شده است. این مقدار، تا اندازه ی منصفانه می باشد؛ در حالی که در قوانین ملغا شده طرز تحصیل حقوق، این محصول بسیار بیش از این تعیین شده بود. «تعلیمات نامه ده یک» مصوب ۱۳۳۲ش، چنان که از نامش پیدا است، محصول حقوق را مطابق ده فیصد دین تحصیل شده تعیین کرده بود. ماده ششم قانون طرز تحصیل حقوق مصوب ۱۳۶۶ نیز آن را تحت همین نام ده یک به همان اندازه تعیین کرده بود. همین حکم ده فیصد اخذ محصول حقوق در قانون طرز تحصیل حقوق سال ۱۴۲۰ ق، در فقره (۴) ماده نهم مورد تأیید قرار گرفته بود. به خاطر همین زیادی اخذ محصول ده یک، طبق فرمان تقنینی نمبر ۳۹۶ مورخ ۲۳ / ۴ / ۱۴۲۲ ق، فقره متذکره در ماده نهم قانون طرز تحصیل حقوق ۱۴۲۰ ق تعدیل و از ده فیصد به پنج فیصد کاهش یافت: «اداره حقوق از مبلغ تحصیل شده پنج فیصد را به نام محصول از مدیون اخذ می نماید.»

در فرمان نمبر ۶۶ مورخ ۱۶ / ۱۱ / ۱۳۸۰ رئیس اداره موقت، تغییر محصول حقوق از ده یک به پنج یک دو باره تغییر و به همان ده یک تبدیل گردید؛ تا این که بالاخره در قانون طرز تحصیل حقوق (۱۳۹۷ش) بار دیگر مقدار محصول حقوق تغییر داده شد و به اندازه دو فیصد دین به دست آمده کاهش یافت.

نکته آخر این که گفته شده محصول حقوق مطابق با احکام قانون تأدیه شود. طرز تأدیه آن در ماده بیست و نهم این قانون بیان شده است، به آن مراجعه گردد.

۸- ضامن (کفیل)

طبق جزء هفتم این ماده، ضامن شخصی است که احضار یا ادای دین مدیون را در اداره حقوق یا پیشگاه محکمه تعهد نموده باشد.

مطابق ماده ۱۷ قانون طرز تحصیل حقوق، اداره حقوق می تواند از شخصی که علیه او عریضه صورت گرفته (معروض علیه) درخواست ضامن نماید. او مکلف است شخصی را من حیث ضامن به اداره حقوق معرفی کند تا هرگاه درخواست صورت گرفت خود معروض علیه را ظرف سه روز به اداره حاضر نماید^۱ مکانیزم ضمانت و احکام آن در ماده های ۱۷، ۱۸ و ۱۹ قانون طرز تحصیل حقوق مشخص شده است. طرز العمل اخذ ضمانت و احضار معروض علیه مصوب ۱۳۹۷، طی مراحل و چگونگی ضمانت را مشخص کرده است؛ از جمله در ماده دوم مقرر داشته است که معروض علیه بعد از احضار به اداره حقوق باید فوراً ضامن خط که نمونه آن در ضمیمه (۴) همان طرز العمل ارایه شده، خانه پری نماید و به اداره حقوق تحویل دهد. ماده سوم آن، اداره حقوق را موظف ساخته است که مشخصات ضامن را با نمبر جواز دکان و غیره به با جزئیات ثبت و ضمیمه ضمانت خط کند تا بعداً در سیستم ثبت قضایای حقوقی ثبت گردد. در ماده چهارم طرز العمل مذکور ضمانت ضامن را در صورتی مورد قبول دانسته است که دارای شرایط زیر باشد:

- داشتن شغل و یا تجارت؛
- داشتن محل یا مسکن ثابت به منظور انجام شغل و پیشه؛
- داشتن جواز فعالیت از مرجع مربوط؛
- داشتن تصدیق جواز نامبرده از وکیل گذر و ناحیه شاروالی یا وکیل صنفی و مرجع صادر کننده جواز.

هرگاه ضامن مأمور دولت باشد، باید آدرس و محل سکونت مشخص داشته باشد و مراجع فوقانی یا منابع بشری اداره از برحالی کارمند بودن وی تصدیق نماید. شرح وظایف ضامن یا کفیل مطابق مواد ۱۷ و ۱۸ این قانون و ماده پنجم طرز العمل اخذ ضمانت و احضار معروض علیه وزارت عدلیه می باشد که در شرح مواد متذکره بیان می گردد.

^۱ - قانون طرز تحصیل حقوق مصوب ۱۳۹۷ش، ماده ۱۹.

در عنوان، اصطلاح ضامن معادل کفیل قرار گرفته است. قانون مدنی کفالت را انضمام و یک جا شدن ذمه کفیل با ذمه اصیل (مضمون عنه) در مطالبه نفس یا دین یا عین، تعریف کرده است.^۱ بنابراین، کفالت معنای تضمینی وسیع شامل ضمانت احضار شخص، ضمانت دین و ضمانت اموال عینی را دارد. شرح اقسام مختلف کفالت خارج از مجال این نوشته است تنها باید گفت منظور از معادل سازی و تفسیر ضامن به کفیل طبق ماده ۱۹ قانون طرز تحصیل حقوق، کفالت در نفس یا کفالت حضور می باشد. در این دو نوع کفالت با اندک تفاوت، ضامن یا کفیل مکلف است هرگاه دائن یا محکمه بخواهد، مدیون (مضمون عنه) را احضار می نماید.^۲

۹- عذر موجه

جزء نهم ماده سوم، عذر موجه را چنین تعریف کرده است: «وفات یکی از اقارب نسبی یا سببی تا درجه سوم، وقوع حوادث طبیعی غیر مترقبه یا مصاب شدن به مرضی است که مانع حضور شخص گردد». در این متن اصطلاحاتی است که نیاز به توضیح دارد:

اقارب نسبی و سببی

قرابت، رابطه خویشاوندی است، شامل دو نوع رابطه: یکی رابطه خونی که به آن رابطه نسبی گفته می شود مانند رابطه والدین و فرزندان یا رابطه برادر و خواهر؛ دوم، رابطه سببی به سبب ازدواج یا رضاع. قرابت نسبی به دو دسته تقسیم می شود، قرابت نسبی مستقیم و قرابت نسبی غیر مستقیم. قرابت نسبی مستقیم عبارت است از رابطه خونی حاصل از تولد یکی از دیگری که به والد اصل و به مولود فرع گفته می شود. قرابت نسبی غیر مستقیم عبارت از رابطه خونی میان حد اقل دو نفر است که به یک اصل مشترک منتهی می شوند، مانند قرابت میان دو برادر که به یک پدر من حیث یک اصل منتهی می شود.^۳

قرابت سببی عبارت از رابطه خویشاوندی حاصل از عقد نکاح میان زوجین و اقربای هریک با اقربای دیگر آنها می باشد. در قرابت سببی به خاطر مصاهرت و ازدواج، مطابق با ماده ۵۹ قانون مدنی، اقارب یکی از زوجین در مورد زوج دیگر به عین قرابت و درجه شناخته می شود. اقارب درجه سه مندرج در این قانون کاکا، ماما، خاله، عمه نسبی و کاکا، ماما، خاله و عمه سببی شخص به سبب رضاع یا ازدواج

^۱ - قانون مدنی، ماده ۱۶۶۶.

^۲ - جرجس، جرجس، معجم المصطلحات الفقهية والقانونية، ص ۲۶۶.

^۳ - قانون مدنی، مصوب ۱۳۵۵ ش، مواد ۵۷ و ۵۸ و نیز قانون احوال شخصیه اهل تشیع، مصوب ۱۳۸۸ ش، ماده ۶۸ جزء

(اقربای همسر) می‌باشند. بنابراین، هرگاه یکی از اقارب نسبی یا سببی فردی تا درجه سوم فوت نمایند، وی در مواردی که قانون معین کرده است، دارای عذر موجه می‌باشد.

وقوع حوادث طبیعی غیر مترقبه

منظور از حوادث طبیعی، حوادث ناشی از عوامل طبیعی است از قبیل زلزله، رانش زمین، سیل، طوفان که گاه موجب می‌شود شخص متعهد نتواند تعهدات خود را در زمان یا مکان مشخص انجام دهد. غیر مترقبه به این معنا است که شخص انتظار آن حادثه را نداشته باشد و از قبل پیش‌بینی نتواند، مانند حوادث طبیعی نامبرده بالا و یا جنگ، بسته شدن مرزهای کشورها، تحریم و غیره. تمامی موارد فوق را در علم حقوق تحت عنوان «فورس ماژور» یا حوادث غیر قابل پیش‌بینی قرار داده اند. وقوع این حوادث موجب می‌شود که شخص متعهد، متخلف از تعهد خود شناخته نشود و معذور به شمار آید.

مصاب شدن به مریضی مانع حضور شخص

هرگاه مریضی شدیدی عاید حال فرد گردد که به واسطه آن نتواند در زمان و مکان تعیین شده حضور یابد، آن نیز از جمله عذرهای موجه محسوب می‌گردد. تشخیص وضعیت در صورت تردید اداره، می‌تواند از طریق کارشناس و طبیب انجام گردد.

از جمله مواردی که نیاز به دانستن عذر موجه می‌باشد، تحقق حکم متذکره در ماده ۳۲ این قانون است که اشعار نموده است: هرگاه دائن اسناد تحصیل دین ثابت بر ذمه مدیون را در دست داشته باشد؛ اما به خاطر عذر موجه ناشی از عوامل متذکره فوق قادر به رفتن در ولایت محل سکونت مدیون نباشد، می‌تواند دین خود را توسط نائب یعنی شخص دیگر به نیابت از دائن تحصیل نماید. مورد دیگر در فقره دوم ماده ۴۱ است که مقرر داشته است: اگر محکوم علیه بدون عذر موجه در خلال پانزده روز مندرجات نص حکم قطعی و نهایی محکمه را انجام ندهد، اداره حقوق موظف است طی مدت ۲۰ روز به تنفیذ اجباری آن حکم اقدام کند.

۱۰- متمرّد

در مورد مفهوم واژه متمرّد یا سرکش، در این جزء گفته شده است: «متمرّد شخصی است که از حکم قطعی یا نهایی محکمه و یا احکام این قانون امتناع ورزد». معنای این واژه ابهام ندارد؛ تنها یکی از مصداق‌های آن در فقره‌های (۱) و (۲) ماده ۴۱ قانون طرز تحصیل حقوق بیان شده است که محکوم علیه بعد از اصدار حکم قطعی و نهایی محکمه مکلف به رعایت مندرجات نص حکم در مدت پانزده روز می‌باشد که اگر بدون عذر موجه در مدت متذکره به تکلیف خود عمل ننماید، اداره حقوق ظرف مدت بیست روز به تنفیذ اجباری آن توسط هیأت مقرر در ماده ۴۵ این قانون اقدام خواهد کرد. آنچه در این جزء آمده است، تنها تمرّد و سرکشی از تنفیذ احکام قطعی و نهایی محاکم ملاک نیست؛ بلکه

تمرد از تنفیذ و اجرای تمامی احکام مندرج در قانون طرز تحصیل حقوق را نیز جزو تمرد شخص به حساب آورده است.

به اساس تعدیل فقره های ۵ و ۶ ماده ۴۶۱ کود جزا منتشره جریده رسمی شماره مسلسل ۱۳۱۸ مؤرخ ۲۹ / ۰۷ / ۱۳۹۷ که در فقره ۵ آن چنین ذکر گردیده است، « (۵) ممانعت از تنفیذ احکام قطعی محاکم بدون عذر مؤجه تمرد شناخته می شود.

عذر مؤجه به مفهوم این قانون عبارت از وفات یکی از اقارب (زوج، زوجه، و اصول و فروع آن ها برای یک دیگر الی درجه دوم، پدر، مادرو اصول آن هاالی درجه دوم و برادر، خواهر، کاکا، ماما، خاله، عمع و فروع آن ها الی درجه دوم) حوادث طبیعی غیر مترقبه یا مصاب شدن به مریضی است که مانع حضور شخص گردد.

(۶) متمرد به حبس قصیر محکوم می شود و در صورت تکرار تمرد، با رعایت احکام مربوط به تکرار جرم، مجازات می گردد.»

۱۱- اهل خبره

طبق تعریف جزء یازدهم این قانون، «*اهل خبره: اشخاص مسلکی اند که در رشته های خاص دارای تخصص، معلومات یا تجربه کافی باشند*».

اهل خبره بمعنی کارشناس می باشد. قانون اصول محاکمات مدنی آن را اشخاص مسلکی بر شمرده است که در رشته های خاص دارای تخصص، معلومات یا تجربه کافی باشند^۱ ماده "۱۷۵" اصول محاکمات مدنی مقرر داشته است که محکمه می تواند به منظور روشنی بیشتر در قضایای مدنی از اهل خبره استفاده نماید. اهل خبره باید دارای و یژگی های ذیل باشند:

- ۱، داشتن تخصص یا معلومات کافی.
 - ۲، داشتن اوصاف و شهرت نیک. داشتن معلومات مطابق با احکام شریعت؛
 - ۳، اظهار نظر به درخواست طرفین دعوی و یا به تجویز خود محکمه.
- چون تقسیم کار و پیشرفت جامعه در عرصه های مختلف زندگی فردی و اجتماعی موجب این شده که افراد در رشته های مختلف مصروف کار بوده و در آن زمینه مهارت ها و تجربه های خاصی را فرا می گیرند. بنابراین نهادهای عدلی و قضایی می تواند با بهره گیری از نظریات اهل خبره در قضایای مدنی، و تجارتی فیصله های دقیق صادر نمایند.

وظیفه اصلی اهل خبره تعیین دقیق موضوع دعوی یا قیمت و دیگر اوصاف آن است؛ از این رو در ماده ۱۷۶ قانون اصول محاکمات مدنی اشعار داشته است که محکمه در دعاوی عقاری راجع به قیمت،

^۱ - قانون اصول محاکمات مدنی، مصوب ۱۳۶۹ ش، ماده چهارم فقره (۱۲).

کروکی، تعیین حدود، مساحت و مسائل ساختمانی در صورت بروز اختلاف میان طرفین دعوی، از اهل خبره معلومات کسب نماید. ماده ۱۷۷ قانون اصول محاکمات مدنی، اشخاصی چون مساح، کارمند کدستر، متخصص اصلاحات ارضی، مهندس، انجنیر ساختمانی، کنترولر، تخنیکران مسلکی و اهل حرفه و فرد همجوار، را در ساحات مختلف از جمله اهل خبره معرفی نموده است.

۱۲- شخصیت حکمی:

شخصیت حکمی، که در ادبیات حقوقی برخی کشورها به نام شخصیت حقوقی یا شخصیت معنوی نیز نامیده می‌شود، عبارت از اعطای شخصیت حکمی به نهاد یا سازمانی است که توسط تعدادی از اشخاص حقیقی برای دستیابی به هدف خاصی تأسیس شده باشد. این معنا شامل هر نوع نهاد و سازمان به شمول نهادهای دولتی و خصوصی می‌شود؛ اما در این جا منظور از شخصیت حکمی معنای عام آن نیست، بلکه منظور مفهوم خاصی از شخصیت حکمی است که همان شرکت یا سازمان تجارتي باشد. از این رو گفته شده است: به شرکت یا مؤسسه تجاری بعد از تأسیس از سوی اشخاص مؤسس، شخصیت حکمی گفته می‌شود. سهامداران در این نوع شرکت ها ممکن است مسئولیت تضامنی یا مسئولیت به اندازه سهم خود نسبت به تعهدات شرکت مطابق به احکام قانون داشته باشند. شخصیت حکمی دارای حقوق و تکالیف مستقل غیر از حقوق و تکالیف سهم‌داران خود می‌باشند.^۱

نتیجه این که در تعریف این اصطلاح در جزء ۱۲ از همین ماده به صراحت اشاره شده است که منظور از شخص حکمی در این قانون، شرکت‌ها و مؤسسات غیر دولتی می‌باشد، نه شخصیت‌های حکمی دولتی.

مرجع تطبیق

ماده چهارم:

- (۱) وزارت عدلیه مرجع تطبیق احکام این قانون می‌باشد.
- (۲) به منظور تحقق اهداف مندرج این قانون، ادارات حقوق که جزء تشکیل وزارت عدلیه بوده در مرکز و ولایات فعالیت نموده و در اجراءات خویش احکام این قانون و سایر قوانین را تطبیق می‌نماید.

^۱ - جرجس، جرجس، معجم المصطلحات الفقهیه و القانونیه، ص ۲۰۵.

شرح:

این ماده، متشکل از دو فقره می‌باشد. فقره اول مرجع تطبیق این قانون را به طور کلی مشخص ساخته و فقره دوم اداره خاص مرجع تطبیق را در مرکز و ولایات معرفی می‌نماید. فقره اول این ماده نیاز به توضیح زیادی ندارد. تصریح می‌کند که مرجع تطبیق کننده احکام قانون طرز تحصیل حقوق، وزارت عدلیه می‌باشد. نهادهای و سازمان‌های دیگر می‌توانند تنها نقش همکار را در این زمینه داشته باشند، چنان که در جزء چهارم از ماده دوم به آن اشاره گردید.

تطبیق احکام از طریق ادارات حقوق

در مورد تشکیل اداره حقوق در مرکز و ولایات، از سوی خود وزارت عدلیه در صفحه وبسایت آمده است که ریاست عمومی حقوق مرکز، دارای یک آمریت و یک مدیریت می‌باشد. آمریت مورد کارشناسان حقوق مدنی و تجارتی دارای تشکیل مرکب از شش بست اعضای مسلکی از این کمیته های سه گانه است: دو بست اعضای کمیته تجارتی، دو بست مربوط اعضای کمیته فامیلی، دو بست اعضای کمیته املاکی. مدیریت اداری تنها یک بست مأمور اداری زیر اثر خود دارد.

در مورد ساختار تشکیلاتی اداره حقوق، در یکی از جراید منسوب به وزارت عدلیه چنین آمده است: «ادارات حقوق که در رأس آن ریاست عمومی حقوق مرکز قرار دارد، دارای واحدهای دومی در ۳۴ ولایت کشور و واحدهای سومی در ولسوالی های ولایات و نواحی هفده گانه شهر کابل (درچوکات ریاست حقوق کابل) می باشد».^۱

اداره حقوق در مرکز، دارای بست ریاست، مدیریت اداری، آمریت مورد کارشناسان حقوق مدنی مرکب از مورد کمیته های املاکی، دیون و فامیلی می باشد. اداره حقوق در ولایات دارای بست آمریت می باشد که نسبت به ولایت های درجه اول و درجه دوم و درجه سوم متفاوت است. در ولایت های هفت گانه درجه اول، آمریت حقوق از یک آمر، یک مأمور اداری و دو عضو مسلکی کارشناس حقوق مدنی و تجارتی می باشند.^۲ در ولایت های درجه دوم، ساختار اداره حقوق همانند ولایت های درجه اول است، تنها عضو مسلکی کارشناس مدنی و تجارتی آن به جای دو نفر، یک نفر می باشد. در ولایت های درجه سوم، تشکیل اداره حقوق مرکب از یک آمر، یک کارشناس مسلکی امور مدنی و تجارتی است.

^۱ - منیب، محمد کاشف، (۱۳۹۱ش). ادارات حقوق، وظائف و صلاحیت ها، ماهنامه عدالت، شماره مسلسل ۱۲۱، کابل، وزارت عدلیه. ص ۵۱.

^۲ - ولایت های هرات، قندهار، قندوز، بدخشان، ننگرهار، بلخ، پکتیا.

ریاست حقوق ولایت کابل، متشکل از یک نفر رئیس، آمریت های حقوق امور شهری و امور اطراف، مدیریت اداری و اعضای مسلکی کارشناسان حقوق مدنی و تجارتی می باشند.^۱

همکاری

ماده پنجم:

ادارات دولتی، اشخاص حکمی، اهل خبره و سایر اشخاص حقیقی مکلف اند، در تطبیق احکام این قانون با ادارات حقوق وزارت عدلیه همکاری نمایند.

شرح:

آن گونه که پیشتر اشاره شد، ادارات حقوق متصدی تحصیل حقوق و تنفیذ احکام قطعی محاکم می باشند؛ اما با توجه به این که این اداره به تنهایی قادر به اجرا و تنفیذ احکام یاد شده نمی باشد، باید از نهادها و اشخاص دیگر کمک بگیرد. ماده پنجم به این امر اشاره دارد. مثلاً در مواردی که احکام قطعی محاکم مربوط به قرضه هایی باشد که به آسانی قابل تحصیل نیست (قرضه های صعب الحصول)، مطابق با ماده ۴۲ این قانون کمیته مرکب از نمایندگان ۹ نهاد تشکیل می گردد تا راه حلی برای تنفیذ احکام و تحصیل قرضه دریافت نمایند؛ هم چنین، در مواردی که محکوم علیه با وجود داشتن اموال حاضر به همکاری و پرداخت دیون خود نباشد، به تنفیذ اجباری نیاز پیدا می شود. یا آن گونه که در ماده ۵۷ این قانون آمده است، گاه نیاز به تعقیب عدلی محکوم علیه متمرّد پیدا می شود؛ همین طور در مورد جلوگیری از تغییر ذویدی در مواردی که معلوم شود املاک مدعی بها تحت عمران یا تحت تخریب است که نیاز به دخالت اداره پولیس و شاروالی می باشد؛ در این موارد نیز نیاز به همکاری نهادهای دیگر با اداره حقوق وجود دارد.

در این ماده، تحت عنوان همکاری، نهادها و اشخاص ذیل به عنوان همکار اداره حقوق در نظر گرفته شده است: ادارات دولتی، اشخاص حکمی، اهل خبره و سایر اشخاص حقیقی. ادارات دولتی مربوطه نیاز به معرفی ندارد. اشخاص حکمی و اهل خبره نیز در ماده سوم معرفی گردید که به آن جا مراجعه شود. منظور از اشخاص حقیقی افرادی اند که به نحوی با قضایا در ارتباط هستند مانند ضامن معروض علیه، خود مدیون برای معرفی صحیح اموال و دارایی های خود در مطابقت با فقره اول ماده ۵۲ این

^۱ - منیب، محمد کاشف، پیشین، ص ۵۱.

قانون؛ یا اشخاص ثالثی که اموال مدیون را در اختیار دارد؛^۱ حتی خود دائن مطابق فقره سوم از ماده ۵۲ این قانون، اگر در مورد دارایی های مدیون معلومات موثق داشته باشد، مکلف است موضوع را به صورت کتبی به اداره حقوق اطلاع دهد.

مدیون بودن شخص

ماده ششم:

مدیون بودن شخص موجب سلب یا محدود شدن آزادی وی نمی گردد، مگر این که مطابق احکام این قانون متمرّد شناخته شود.

شرح:

عنوانی که برای این ماده انتخاب شده است، مطلب اصلی یا متن ماده را به خوبی توضیح نمی کند و در آن نارسایی وجود دارد، با آن هم این ماده، تقریباً عین ماده ۳۲ قانون اساسی است که مقرر داشته است: مدیون بودن شخص موجب سلب یا محدود شدن آزادی وی نمی شود. موضوع این ماده در مورد رفع اثر محدود کننده یا سلب کننده آزادی از شخص مدیون می باشد. ابتدا باید روشن نمود که سلب و محدود شدن آزادی چیست و سپس مشخص کرد که مدیون بودن چرا از موجبات سلب یا محدودیت آزادی فرد نمی باشد.

سلب آزادی و محدودیت آزادی

آزادی، از جمله حقوق بشری و ذاتی افراد است که ریشه در کرامت انسانی دارد. این حق اصولاً قابل سلب و یا محدودیت نیست؛ مگر این که در تعارض با قانون و حقوق دیگران قرار گیرد. از این جهت در قانون اساسی آمده است: «آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و مصالح عامه که توسط قانون تنظیم می گردد، حدودی ندارد. آزادی و کرامت انسان از تعرض مصون است».^۲ سلب آزادی به معنای گرفتن آزادی فرد و در بند کردن وی است. محدودیت آزادی ممکن است در مرتبه سبک تر و آسان تر نسبت به سلب آزادی استفاده شود؛ مثلاً فردی که حبس شده باشد، آزادی وی سلب گردیده است؛ اما شخصی که به حکم محکمه مجبور به سکونت در شهر و یا ناحیه خاصی می

^۱ - قانون طرز تحصیل حقوق، مصوب ۱۳۹۷، ماده ۵۴، جزء ۴.

^۲ - قانون اساسی، مصوب ۱۳۸۲، ماده ۲۴.

شود، آزادی وی محدود شده است یا این که حق رفت و آمد و گشت و گذار شخص در برخی از مناطق و محلات محدود ساخته می شود.

در قانون محابس و توقیف خانه ها، موجبات سلب آزادی را چنین بر شمرده است: «سلب آزادی متهم در توقیف منزل رهائشی مطابق احکام قانون تنها بر اساس قرار سارنوال و حکم محکمه صورت می گیرد».^۱

رابطه یا عدم رابطه مدیون بودن با سلب و محدودیت آزادی

سلب و محدودیت آزادی، مجازات هایی اند برای کسانی که جرم و یا تخلفی را مرتکب شده باشند. از این رو، چنان که اشاره شد، فقره اول ماده سوم قانون محابس و توقیف خانه ها، سلب و محدودیت آزادی را تنها مطابق احکام قانون و بر اساس قرار سارنوال یا حکم محکمه ممکن دانسته است. مدیون بودن، مطابق با هیچ یک از قوانین نافذ کشور جرم محسوب نشده است تا مجازاتی چون سلب آزادی برای آن تعیین شده باشد؛ بنابراین، طبق حکم ماده پنجم کود جزا مصوب ۱۳۹۶ براثت حالت اصلی است و مدیون اصولاً از ارتکاب هر گونه تخلف و جرم بری می باشد مگر این که ثابت گردد وی مرتکب عملی شده است که عناصر سه گانه جرم بر آن مطابقت دارد.

ذیل ماده ششم این قانون علاوه شده است: «مگر این که مطابق احکام این قانون متمرّد شناخته شود». یعنی سلب یا محدودیت آزادی مدیون زمانی ممکن است که طبق قانون طرز تحصیل حقوق متمرّد شناخته شود. وصف تمرّد، مستقل از مدیون بودن است؛ بدین معنا که حتی غیر از مدیون، هر شخصی را که قانون بنا به هر دلیلی متمرّد بشناسد، می تواند مجازات نماید و مجازات تعیین شده هم ممکن است سلب یا محدود کردن آزادی وی باشد. در ماده پنجاه و هفتم این قانون شخص متمرّد از حکم قانون را معرفی کرده است: «شخصی که حین تعمیم حکم قطعی و نهایی محکمه در مقابل هیأت موظف مقاومت نموده و نگذارد حکم محکمه در مورد محکوم بها، تطبیق گردد، متمرّد شناخته شده، غرض تعقیب عدلی به مرجع ذیصلاح معرفی و حکم قطعی و نهایی محکمه توسط هیأت مندرج ماده چهل و پنجم این قانون جبراً تنفیذ می گردد».

نتیجه این که، مدیون بودن به خودی خود، موجب سلب و یا محدودیت آزادی شخصی نمی گردد، مگر این که وی از حکم قانون تمرّد نماید که در آن صورت به خاطر تمرّد از حکم قانون ممکن است مجازات، نه به خاطر مدیون بودن.

^۱ - قانون محابس و توقیف خانه ها، مصوب ۱۳۸۶ جریده رسمی، نمبر مسلسل ۹۲۳. ماده دوم، فقره (۱).

صلاحیت رسیدگی به عرایض حقوقی

ماده هفتم:

- (۱) رسیدگی عرایض حقوقی از صلاحیت ادارات حقوق وزارت عدلیه می باشد.
- (۲) ادارات حقوق وزارت عدلیه نمی توانند، در قضایایی که یک طرف آن اداره دولتی باشد، عرایض حقوقی را اخذ یا در آن مداخله نمایند.
- (۳) هرگاه اداره حقوق وزارت عدلیه تشخیص نماید که موضوع عریضه مربوط به حقوق عامه می باشد، مکلف است موضوع را به اداره ذیربط قضایای دولت ارسال نماید.

شرح:

چنان که در جزء اول ماده دوم در مورد اهداف این قانون بیان شد، رسیدگی عرایض حقوقی از وظایف ادارات حقوق وزارت عدلیه می باشد. اگر به صورت کلی نگاه شود، وظایف و صلاحیت های اداره حقوق در چهار دسته قابل ذکر است:

۱. بررسی عرایض حقوق مدنی، تجارتی و فامیلی در مرحله ابتدایی؛
۲. ارایه خدمات مصالحه و میانجیگری میان طرفین دعوی؛
۳. تحصیل حقوق مدنی و تجارتی اشخاص حقیقی و اشخاص حکمی؛
۴. تنفیذ احکام قطعی و نهایی محاکم در موضوعات حقوق مدنی و تجارتی.

(۱) صلاحیت رسیدگی عرایض حقوقی

فقره اول این ماده، رسیدگی به عرایض حقوقی را از صلاحیت های اداره حقوق وزارت عدلیه بر شمرده است. در قانون اصول محاکمات مدنی مصوب ۱۳۴۹ش، آمده است: «عریضه حقوقی مستقیماً به محاکم یا از طریق شعبات حقوق به محاکم تقدیم و مورد رسیدگی قرار می گیرد».^۱ در فقره اول ماده هشتم این قانون نیز مرجع ارایه عرایض را یا اداره حقوق و یا محکمه به صورت مستقل معرفی کرده است. بنابراین، با توجه به هدف تأسیس ادارات حقوق که یک نهاد تسهیل کننده است، صلاحیت رسیدگی به عرایض حقوقی طبق مواد ۱۲۰ و ۱۲۲ قانون اساسی، اصولاً متعلق به محاکم قوه قضائیه است؛ اما به خاطر دسترسی آسان تر به همان اهداف پنج گانه مندرج در ماده دوم این قانون، ادارات حقوق ایجاد گردیده است. اداره حقوق، نهادی است مساعد کننده شرایط برای تسریع در تحصیل حقوق و تنفیذ احکام محاکم که حتی از روش مصالحه نیز می تواند استفاده کند؛ اما هرگاه موفق به

^۱ - قانون اصول محاکمات مدنی، مصوب ۱۳۶۹ش، نمبر مسلسل ۷۲۲، ماده ۱۲ فقره دوم.

مصالحه میان طرفین نگردد، طبق فقره سوم ماده ۲۲ این قانون، باید عریضه را همراه با اسناد منضمه به محکمه باصلاحیت جهت رسیدگی ارسال نماید. منظور از صلاحیت در این ماده، صلاحیت موضوعی این قانون نسبت به طرز تحصیل حقوق اشخاص می باشد؛ چنان که صلاحیت حوزوی آن در فقره اول ماده سیزدهم این قانون، اداره حقوق محل سکونت معروض علیه، محل اداره شخص کارکن دولت، محل سکونت زوجه در عریضه مربوط به تفریق و عدم انفاق و یا محل سکونت عارض در صورتی که معروض علیه مقیم خارج باشد، معرفی شده است.

ماده سوم طرز العمل بررسی عرایض حقوقی مصوب ۱۳۹۷، احکام این ماده از قانون طرز تحصیل حقوق را با تفصیل بیشتر بیان نموده است از جمله مشخص کرده است که هرگاه عریضه از طرف عارض یا سایر مراجع به ادارات حقوق ارجاع گردد، ادارات حقوق نخست باید صلاحیت های موضوعی و حوزوی خویش را بررسی نماید، اگر صلاحیت داشت، آن را رسیدگی می کند و اگر نداشت اقدامات سه گانه دیگر جهت ارجاع عریضه به نهاد مربوط را انجام می دهد. فقره های دوم و سوم این ماده چوکات صلاحیت این قانون را مشخص تر می سازد.

(۲) عدم مداخله در موضوعات مربوط به ادارات دولتی

طبق این فقره، ادارات حقوق تنها در رسیدگی عرایض مربوط به اشخاص حقیقی و حکمی غیر دولتی حق رسیدگی دارد، نه عرایضی که یک جانب آن اداره دولتی باشد. زیرا طبق ماده سوم طرز العمل بررسی عرایض حقوقی، ادارات حقوق صلاحیت موضوعی رسیدگی به قضایایی را ندارد که یک طرف آن اداره دولتی باشد. دلیل امر واضح است، زیرا اولاً ادارات دولتی طرف قضیه اگر عارض باشند، نیاز به مساعدت و سهولت دسترسی به عدالت در اداره حقوق را ندارند؛ خود می توانند از حقوق خود به وجه کافی دفاع نمایند. در ثانی، قضایایی که یک جانب آن دولت باشد، به خاطر مصالح و منافع عامه و نیز لزوم ثبت رسمی توافقات انجام شده، نیاز به یک نهاد رسیدگی کننده مستقل و اختصاصی دارد. به همین جهت ریاستی تحت نام « ریاست عمومی قضایای دولت » در چارچوب وزارت عدلیه ایجاد گردیده است تا در مورد قضایای که یک طرف آن دولت باشد، رسیدگی نماید.

در نتیجه، اگر عریضه یی در اداره قضایای دولت ارجاع گردید که یک طرف آن اداره دولتی باشد، آن اداره حق اخذ عریضه یا مداخله در آن را ندارد؛ بلکه مطابق با فقره سوم همین ماده و فقره اول ماده سوم طرز العمل بررسی عرایض حقوقی، به اداره ذیربط قضایای دولت ارسال می گردد.

(۳) عدم مداخله در موضوعات مربوط به حقوق عامه

مطابق فقره سوم این ماده، هرگاه اداره حقوق وزارت عدلیه تشخیص دهد که موضوع عریضه مربوط به حقوق عامه می باشد، مکلف است موضوع را به اداره ذیربط قضایای دولت ارسال نماید.

حقوق عامه چیست

حقوق عامه، اصولاً مفهوم بسیار گسترده دارد. حقوق عامه مرکب از دو کلمه «حقوق» و «عامه» تشکیل شده است. حقوق، به مجموعه قواعد، تکالیف یا باید و نبایدهایی گفته می‌شود که از زمان شکل‌گیری قانون در جوامع مختلف وجود داشته است. در واقع به نوعی قواعد حاکم بر روابط اشخاص به شکل عام‌تری مطرح است. لفظ «عامه» اطلاق به کسانی می‌شود که در قلمرو حاکمیت کشور زندگی می‌کنند، حتی اگر دارای تابعیت نباشند، اما از حیث انسان بودن و وفق تعاریف حقوق بشری، تکالیف و حقوقی برای آن‌ها وجود دارد. بنابراین، حقوق عامه، یعنی حقوقی که عموم اشخاص ساکن در یک سرزمین از آن برخوردارند.

در قانون قضایای دولت مفهومی به نام «دارایی‌های عامه» مورد تشریح قرار گرفته است: «دارایی‌های عامه به مفهوم این قانون عبارت‌اند از:

۱- اموال منقول و غیر منقول ادارات مربوط قوای ثلاثه دولت، کمیسیون‌های مستقل، تصدی‌ها، شرکت‌های دولتی و مختلط و شاروالی‌ها.

۲- اموال منقول و غیر منقول که برای مصالح و منافع عامه تخصیص داده شده باشد؛

۳- اموال منقول و غیر منقول که به حکم قانون اموال عامه شناخته شود»^۱.

پس عریضه مربوط به اموال منقول یا غیر منقول در موارد زیر باید در قضایای دولت مورد رسیدگی قرار گیرد نه در اداره حقوق. عریضه مربوط به اموالی که یک جانب آن یکی از دو اتاق شورای ملی، حکومت یا قوه قضائیه، کمیسیون‌های مستقل مانند کمیسیون انتخابات، کمیسیون مستقل حقوق بشر، تصدی‌ها مانند تصدی مواد نفتی، شرکت‌های دولتی و شرکت‌های مختلط از مالکان دولتی و خصوصی و شهرداری‌ها باشد؛ هم چنین اموال اختصاص یافته برای منافع عامه مانند پارک‌ها، باغ‌های عمومی، سرک‌ها و غیره، یا هر مالی که به حکم قانون جزو اموال عامه محسوب گردد، در تمامی این موارد عرایض شان به اداره قضایای دولت مربوط می‌گردد.

متصدی دعاوی مربوط به حقوق عامه

طبق ماده ششم از قانون قضایای دولت، متصدی رسیدگی به دعاوی مربوط به حقوق عامه و نهادهای دولتی و نهادهای مختلط، اداره قضایای دولت می‌باشد که نهادی است در سطح ریاست در چوکات وزارت عدلیه و همانند اداره حقوق در ولایت‌های کشور نیز فعال می‌باشد. بنابراین، طبق ماده هفتم قانون طرز تحصیل حقوق و ماده ششم قانون قضایای دولت، عرایض مربوط به حقوق عامه باید به نهاد مربوطه یعنی قضایای دولت ارجاع گردد، نه اداره حقوق.

^۱ - قانون قضایای دولت، مصوب ۱۳۹۲، شماره مسلسل ۱۱۱۵، ماده سوم.

ارایه عرایض**ماده هشتم:**

(۱) شخص حقیقی یا حکمی می تواند، عرایض حقوقی خود را به ادارات حقوق وزارت عدلیه یا مستقیماً به محکمه ارایه نمایند.

(۲) ادارات دولتی به استثنای محاکم مکلف اند، عرایض حقوقی را که غرض رسیدگی به آن ها ارایه می گردد، به اداره حقوق وزارت عدلیه احواله نمایند.

شرح:

در این ماده، طی دو فقره، تقدیم عریضه به اداره حقوق را به صورت مستقیم و به صورت غیر مستقیم مورد توجه قرار داده است:

(۱) تقدیم عرایض به صورت مستقیم

همان گونه که در شرح ماده قبلی اشاره شد، رسیدگی به عرایض از جمله صلاحیت های اداره حقوق می باشد؛ اما این اداره تسهیل کننده و مساعد سازنده شرایط برای طرفین جهت مصالحه است. اگر اختلاف حقوقی طرفین چه اشخاص حقیقی و چه اشخاص حکمی حل نشد، این اداره با تنظیم و ترتیب درست اسناد و مدارک، آن ها را همراه با عریضه به محکمه ارایه نماید. طرفین دعوی هم چنین می توانند در صورت تمایل به فیصله قضائی، بدون مراجعه به اداره حقوق، به صورت مستقیم عرایض خود را به محاکم ارایه کنند.

چگونگی ترتیب و تقدیم عرایض در فصل دوم این قانون که از ماده دهم شروع می شود و نیز طرز العمل بررسی عرایض حقوق و قانون واری عرایض آمده است که در همان فصل دوم شرح داده خواهد شد.

(۲) ارایه عرایض واصله به ادارات دولتی

عریضه، مطابق به احکام قانون، یا باید به اداره حقوق ارایه شود و یا مستقیم به محکمه؛ اما گاهی بنا به دلایلی ممکن است عریضه به اداره دولتی ارایه شود؛ مثلاً در ماده ۲۷ قانون واری عرایض آمده است: «*عرایض حقوقی متعلمین، محصلین، محبوسین و مریضان داخل بستر ذریعۀ مراجع مربوطه اخذ و رسماً به مقامات ذی‌علاقه ارسال و تحت واری قرار می گیرد و از نتیجه کتباً به آن ها خبر داده می*

شود، تقدیم مستقیم عریضه شان مانعی ندارد.^۱ ملاحظه می گردد که افراد ذکر شده در این ماده مانند مجوسین، مریضان و یا اشخاصی که در مراکز نظامی ارتش و پولیس می باشند، آن ها می توانند عرایض خود را از طریق مراجع مربوطه با واسطه به اداره حقوق احاله و واگذار نماید. ادارات مربوطه که عرایض این گونه اشخاص را دریافت می کنند، جز محاکم که خود صلاحیت رسیدگی دارند، باید به اداره حقوق وزارت عدلیه رایه و مراتب را به شخص عارض کتباً اطلاع دهد.

وظایف ادارات حقوق

ماده نهم:

(۱) ادارات حقوق دارای وظایف ذیل می باشند:

- ۱- ثبت عرایض حقوقی.
 - ۲- دادن رسید به عارض (نمبر ثبت عریضه).
 - ۳- مطالبه اسناد مورد ضرورت.
 - ۴- جلب معروض علیه.
 - ۵- اخذ ضمانت از معروض علیه مطابق طرز العمل مربوط.
 - ۶- اجراءات در مورد عرایض واصله حقوقی طبق طرز العمل مربوط.
 - ۷- حل و فصل قضایای حقوقی از طریق مصالحه
 - ۸- تحصیل حقوق مدنی و تجارتی اشخاص حقیقی و حکمی.
 - ۹- اخذ محصول حقوق و ثبت اویز آن.
 - ۱۰- ارسال عرایض حقوقی با سوابق جمع آوری شده به محاکم ذیصلاح مطابق حکم فقره (۳) ماده بیست و دوم این قانون.
 - ۱۱- تنفیذ قرارها و تطبیق حکم قطعی و نهایی محاکم.
 - ۱۲- رایه گزارش اجراءات به مقام وزارت عدلیه و ولایت مربوط.
- (۲) وزارت عدلیه مکلف است، گزارش اجراءات ادارات حقوق را به شورای عالی حاکمیت قانون و مبارزه علیه فساد اداری رایه نماید.

^۱ - قانون واریسی عرایض، نمبر مسلسل ۷۸۶، مصوب ۱۴۱۹ق، ماده ۲۷.

شرح:

این ماده دارای دو فقره است، فقره اول آن ۱۲ جزء دارد که هر کدام نیازمند بررسی جداگانه می باشند. فقره اول، وظایف ادارات حقوق را لست نموده است که توضیح داده خواهد شد؛ اما پیش از آن لازم است برخی اصطلاحات مهم و کار بردی که در فهم این ماده مؤثر است، تعریف گردد.

اول: عارض: شخصی است دارای اهلیت قانونی که شکایت یا مطالبه خود را به مقام مربوط ارایه نموده و واری آن را مطابق احکام قانون بخواهد.

دوم: معروض علیه: شخصیت حقیقی یا حکمی را گویند که طرف شکایت عارض واقع شود.

سوم: عریضه: عبارت از ورق مطبوع و بها داری است که به منظور تحریر شکایات و مطالبات عارضین مطابق فورمه منظم به قانون واری عرایض به دسترس عامه قرار گیرد و دارای نمبر مسلسل باشد.

چهارم: عریضه نویس: شخصی است که پس از گذراندن امتحان لازم و اخذ جواز به تحریر شکایت و مطالبه عارض می پردازد.^۱

۱- ثبت عرایض حقوقی

چنان چه در ماده دوم شرح داده شد، وقتی عارض به اداره حقوق مراجعه می کند، کارمند موظف عریضه ی را برای ثبت می پذیرد که شرایط مندرج در ماده ۱۱ قانون طرز تحصیل حقوق را مطابق با طرز العمل بررسی عرایض حقوقی، دارا باشد که در جای خود توضیح داده خواهد شد. اگر عریضه فاقد شرایط باشد، دوباره به عارض مسترد می گردد. وجود مشخصات کامل عارض، مشخصات کامل معروض علیه، موضوع، قیمت، اندازه و موقعیت موضوع عریضه، امضا یا نشان انگشت عارض، ارایه کاپی از سند دست داشته، تعیین سمت عارض، طرح مورد واحد به عنوان خواسته در عریضه، احراز صلاحیت ذاتی و حوزوی و پرداخت حق ثبت مطابق با ماده ۱۲ این قانون، از شرایط لازم برای ثبت عرایض حقوقی می باشد. با فراهم شدن شرایط یاد شده، اداره حقوق مکلف به ثبت عرایض حقوقی می باشد.

۲- دادن رسید به عارض

مأمور اداره حقوق پس از ثبت عریضه، مکلف است برای عارض یا قائم مقام وی رسید بدهد. میان قوسین، توضیح داده شده که منظور از دادن رسید، نمبر ثبت عریضه می باشد؛ یعنی مأمور اداره حقوق،

^۱ - قانون واری عرایض منتشره در جریده رسمی شماره ۷۸۶ برابر با ۲۲ ربیع الاول ۱۴۲۰، ماده دوم، اصطلاحات.

عریضه وارده را در دفتر ثبت عرایض تحت نمبر خاصی ثبت می کند. شماره ثبت را در ستون رسید عریضه که در ذیل آن قرار دارد، درج می نماید و سپس امضا و جدا نموده به عارض به عنوان رسید می دهد. هرگاه عریضه در اوراق سفید توسط اشخاصی ارائه شوند که قانون به آن ها چنین اجازه ی را داده است، در این صورت نیز مراتب در دفتر مربوطه ثبت می گردد و به عارض رسید جدا گانه با امضای مأمور و شماره ثبت داده می شود تا در مراجعات بعدی و طی مراحل کار، به راحتی بتواند به دوسیه ثبت شده خویش دسترسی پیدا نماید.

۳- مطالبه اسناد مورد ضرورت

مأمور موظف اداره حقوق، از عارض می خواهد که اسناد و دلایل برای ادعای مطرح شده خویش در عریضه را ارائه نماید. این اسناد، مطابق با ماده ۲۷ قانون طرز تحصیل حقوق دو دسته می باشند، اسناد رسمی یا شرعی که توسط ادارات دولتی و موظف خدمات عامه طبق احکام قانون ترتیب، ثبت و صادر شده و عاری از تزویر باشد. اسناد عرفی مورد قناعت معروض علیه، وثایق صادره از محاکم ذیصلاح، احکام قطعی و نهایی محاکم، احکام قطعی صادره از محاکم خارجی مورد تصدیق وزارت امور خارجه و دیگر اسنادی که قانونا معتبر شناخته شده باشند، مانند اسناد رسمی مربوط به احوال شخصیه و غیره. وقتی مأمور اداره حقوق این اسناد را ملاحظه کرد، مطابق ماده نهم و یازدهم قانون طرز تحصیل حقوق کپی اسناد را ضمیمه عریضه می نماید و اجراءات بعدی خویش را آغاز می کند. در مورد این اسناد، در شرح ماده ۲۷ قانون طرز تحصیل حقوق توضیحات لازم داده خواهد شد.

۴- جلب معروض علیه

مأمور با صلاحیت اداره حقوق پس از ثبت عریضه، دادن رسید به معروض علیه را از طریق اداره پولیس و اگر کارمند مؤسسه خصوصی، یا رسمی و یا از منسوبین قوای مسلح باشد از طریق اداره مربوطه، مطابق ماده ۱۴ قانون طرز تحصیل حقوق، جلب می نماید که میکانیسم آن در جای خود شرح داده خواهد شد.

مطابق ماده ۱۵ قانون طرز تحصیل حقوق، اداره حقوق بعد از جلب و احضار معروض علیه به صورت کتبی مطالبات عارض را به او تفهیم می نماید. و از معروض علیه ضامن می گیرد. فرایند این مراحل، در جای خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۵- اخذ ضمانت از معروض علیه مطابق طرز العمل مربوط

طبق ماده هفتم قانون طرز تحصیل حقوق، اداره حقوق می تواند از معروض علیه ضمانت احضار اخذ نماید و معروض علیه مکلف به دادن این ضمانت خواهد بود. از لحن فقره اول ماده مذکور چنین بر می آید که اصل اخذ ضمانت الزامی نیست؛ اما اگر درخواست ضمانت صورت گیرد، وی ملزم به دادن

ضمانت می باشد. ماده دوم طرز العمل اخذ ضمانت از معروض علیه مصوب ۱۳۹۷ ش، اشعار داشته است که معروض علیه مکلف است بعد از احضار به اداره حقوق فورم ضمانت خط را مطابق با طرز العمل خانه پری و ترتیب و به اداره حقوق ارایه کند. بر اساس ماده سوم طرز العمل، موظفین ادارات حقوق مکلفند بعد از ارایه ضمانت خط از سوی معروض علیه، مشخصات کامل ضامن شامل نام، نام پدر، سکونت اصلی، سکونت فعلی، نمبر تذکره، نمبر جواز فعالیت، نمبر دکان، موقعیت دکان را به رؤیت ضمانت، درج فورم ثبت طی مراحل قضایای حقوقی نماید. مطابق فقره دوم این ماده، موظفین ادارات حقوق می توانند در صورتی که موضوعات تجارتی ایجاب ارسال به محکمه را نماید، از عارض نیز ضمانت اخذ کند.

۶- اجراءات در مورد عرایض واصله حقوقی طبق طرز العمل مربوط

اداره حقوق مطابق با ماده ۱۱ قانون طرز تحصیل حقوق، مکلف است ابتداء عرایض واصله را بررسی نماید که آیا شرایط مندرج در ماده مزبور را دارا می باشد یا خیر. اگر شرایط متذکره مانند داشتن مشخصات طرفین و غیره تکمیل نباشد، در این صورت مطابق با ماده دوم طرز العمل بررسی عرایض حقوقی مصوب ۱۳۹۷ غرض تصحیح و تکمیل به عارض مسترد می گردد. در صورت تکمیل شرایط مندرج در ماده ۱۱، اداره حقوق صلاحیت موضوعی و حوزوی خویش را مورد بررسی قرار می دهد. بر اساس ماده سوم طرز العمل بررسی عرایض حقوقی، هرگاه تشخیص دهد که موضوع عریضه خارج از صلاحیت آن است، اگر مربوط به حقوق عامه باشد، طبق فقره سوم ماده هفتم قانون طرز تحصیل حقوق، قضیه مزبور را به اداره ذیربط قضایای دولت ارسال می نماید. هرگاه موضوع مربوط به ادارات دیگری باشد، به همان اداره ارجاع داده می شود و اگر کامل خارج از صلاحیت اداره حقوق باشد بدون ارتباط با ارگان دیگری، موضوع را به عارض مسترد می نماید. دیگر اجراءات در مورد عرایض براساس قانون طرز تحصیل حقوق و قانون واریض و طرز العمل های مربوطه انجام می گردد. در مورد مراحل اداری ضمانت، اوصاف ضامن و تضمیناتی که از ضامن باید اخذ شود، در ماده های ۱۷ و ۱۹ به تفصیل توضیح داده شده است که به آن جا مراجعه گردد.

۷- حل و فصل قضایای حقوقی از طریق مصالحه

مصالحه، از صلح برگرفته شده و طبق ماده ۱۲۷ قانون مدنی عبارت از عقدی است که نزاع را رفع و خصومت را به اساس رضایت طرفین قطع می نماید. هدف از مصالحه، معمولاً آن نیست که طرفین لزوماً به حق واقعی خود برسند؛ بلکه هدف رفع خصومت و نزاع با توافق طرفین است. مصالحه در اداره حقوق در قضایای تجارتی و مدنی به خاطر جلوگیری از تراکم کاری در محاکم، کم کردن هزینه های طرفین و تأمین عدالت غیر رسمی انجام می گردد. مطابق با ماده ۲۲ قانون طرز تحصیل حقوق و طرز العمل مصالحه در قضایای حقوقی مصوب ۱۳۹۷، موظف اداره حقوق در هنگام مراجعه عارض و

معروض علیه، قبل از ارجاع قضیه به محکمه موضوع را بررسی می نماید. هرگاه معروض علیه به خواست عارض قناعت حاصل نکند، طرفین را کتباً ذریعه استعمال جداگانه به مصالحه دعوت می کند. در صورتی که طرفین به مصالحه رضایت دهند، مأمور موظف، با در نظر داشت قوانین، اصلاح خط مطبوع رسمی را ترتیب و تحریر نموده بعد از اخذ نشان انگشت و امضای طرفین و تأیید عضو مسلکی و ملاحظه شد مسؤول دفتر مربوط، ثبت می نماید. بر اساس ماده ۱۱ طرز العمل مصالحه در قضایای حقوقی، اداره حقوق به درخواست طرفین ممکن است از افراد مطلع و متنفذین قومی نیز در مصالحه دعوت به عمل آورد. در صورتی که قضیه میان طرفین از طریق مصالحه حل نگردد، طبق ماده ۱۷ و ماده ۴۹۰ قانون اصول محاکمات مدنی و ماده ۲۲ قانون طرز تحصیل حقوق، عریضه عارض با اسناد منضمه به محکمه ذیصلاح ارجاع می گردد.

۸- تحصیل حقوق مدنی و تجارتي اشخاص حقیقی و حکمی

آن گونه که در شرح مواد قبلی از جمله ماده دوم و سوم بیان گردید، تحصیل حقوق مدنی و تجارتي اشخاص، از جمله اهداف اصلی اداره حقوق می باشد؛ استفاده از روش مصالحه و میانجیگری، تطبیق احکام قطعی و نهایی محاکم در مورد موضوعات مدنی و تجارتي، کمک به تخلیه ملکیت های مسکونی و تجارتي از وظایف ادارات حقوق می باشد. فصل های سوم، چهارم و پنجم از قانون طرز تحصیل حقوق، برای تحصیل حقوق مدنی و تجارتي اشخاص تدوین و تصویب گردیده است. برای دوری از تکرار مطالب، خواننده گرامی می تواند چگونگی تحصیل این دو نوع حقوق اشخاص را در فصل های یاد شده مطالعه نماید.

۹- اخذ محصول حقوق و ثبت اویز آن

محصول حقوق، در جزء هفتم ماده سوم قانون طرز تحصیل حقوق به این صورت تعریف شده است: «مبلغی است که از حقوق مدنی یا تجارتي تحصیل شده از مدیون مطابق احکام این قانون اخذ می گردد». بر اساس فقره (۱) ماده بیست و نهم همین قانون، مدیون مکلف است بعد از تحصیل دین، محصول حقوق را بپردازد. ماهیت محصول حقوق هم به نوعی جریمه برای مدیون است و هم تأمین هزینه مطابق اقدامات اداره حقوق و دولت جهت تحصیل دیون. سودمندی دیگر محصول حقوق این است که نوعی جنبه بازدارندگی و وقایوی دارد تا اشخاص به تعهدات مالی و تجارتي خویش متعهد باقی بمانند و سبب سرگردانی دائن و ازدیاد دوسیه ها در ادارات حقوق و محاکم نگردند. شرح بیشتر آن در جزء هفتم ماده سوم و نیز ماده بیست و نهم قانون طرز تحصیل حقوق به تفصیل بیان شده است که به آن جا مراجعه گردد.

ثبت آویز محصول حقوق نیز در فقره پنجم ماده ۲۹ قانون طرز تحصیل حقوق به این ترتیب بیان شده است که مدیون محصول نامبرده را ذریعه تعرفه اداره حقوق به حساب واردات دولت تحویل بانک نموده و آویز آن را غرض ثبت به اداره حقوق مربوط ارایه می نماید.

۱۰- ارسال عرایض حقوقی با سوابق جمع آوری شده به محاکم ذیصلاح مطابق حکم فقره (۳) ماده بیست و دوم این قانون.

چنان که در شرح مواد مختلف اشاره شد، اداره حقوق بعد از دریافت عریضه تکمیل شده، نقل اسناد منضمه و احراز صلاحیت خویش، طبق فقره اول ماده ۲۲ قانون طرز تحصیل حقوق، نخست معروض علیه را در جریان مطالبه قرار می دهد؛ در صورت عدم قناعت وی، طرفین را طبق ماده چهارم طرز العمل مصالحه در قضایای حقوقی، کتباً با استعلام جداگانه دعوت به مصالحه می نماید. هرگاه قضیه از طریق مصالحه یا میانجیگری حل و فصل نگردد، موظف اداره حقوق عریضه را با اسناد منضمه آن به محکمه ذیصلاح احاله می نماید.

۱۱- تنفیذ قرارها و تطبیق حکم قطعی و نهایی محاکم

تنفیذ قرارها و تطبیق حکم قطعی و نهایی محاکم، از جمله وظایف مهم اداره حقوق می باشد. در این جزء اداره حقوق موظف به انجام دو چیز شده است: یکی تنفیذ قرارها و دیگری تطبیق حکم محاکم. قرار عبارت از نوعی تصمیم محکمه است که به ماهیت دعوی نپرداخته یا قاطع دعوی محسوب نشود؛ چنان که در ماده ۲۲ قانون اصول محاکمات مدنی مقرر داشته است که در خصوص اعتراضات ابتدایی از قبیل اعتراض به عدم صلاحیت محکمه، فقدان صلاحیت مدعی یا مدعی علیه، متوجه نبودن و عدم ارتباط ادعای مندرج عریضه بر مدعی علیه، صدور حکم قضائی قبلی در آن موضوع و غیره- محکمه رسیدگی نموده و قرار قضایی صادر می نماید. اتخاذ تدابیر احتیاطی مندرج در ماده ۵۴ قانون طرز تحصیل حقوق مانند جلوگیری از انتقال یا فروش دارایی های مدیون قبل از تنفیذ اجباری، مسدود نمودن حسابات بانکی و مالی وی و مطالبات طلبات و ملکیت های مدیون که در اختیار اشخاص ثالث باشند، معمولاً با قرار قضایی انجام می گردند. مفهوم قرار در جزء دهم ماده چهارم قانون اجراءات جزایی مصوب ۱۳۹۳ش، اندکی متفاوت است و قرار را این گونه تعریف کرده است: قرار تصمیمی است که مطابق احکام قانون در مرحله تحقیق توسط سارنوالی و در جریان محاکمه از طرف محکمه راجع به تحریک و تعقیب دعوای جزایی یا انصراف از آن یا سایر موارد مربوط اتخاذ می شود. اما در این جا منظور از قرار همان مفهوم مدنی آن است.

مطابق جزء هفتم ماده چهارم قانون اصول محاکمات مدنی، حکم عبارت است از قضاوت قاضی که با الفاظی از قبیل «حکم نمودم» «ملزم می باشی» و غیره ادا شود و حکم به رد یا سپردن مدعی بها را

تصریح نماید. واژه قضاء در جزء ششم همان ماده عبارت از حکمی است که توسط قاضی به الفاظ و کلمات مخصوص به صورت قطع و جزم صادر شود.

بر اساس احکام مواد ۷۵ و ۱۲ قانون اساسی مصوب ۱۳۸۲ش، ماده ۱۰ قانون تشکیل و صلاحیت محاکم، تنفیذ احکام قطعی محاکم در قضایای مدنی و تجارتی باید صورت گیرد. طبق جزء ۱۱ ماده نهم قانون طرز تحصیل حقوق ادارات حقوق موظف هستند تا قرارها و احکام قطعی و نهایی محاکم را تنفیذ و تطبیق نمایند. چگونگی تطبیق به این صورت است که هرگاه احکام صادره دارای ابهام یا اشکالی باشد، موظف اداره حقوق طبق فقره سوم ماده ۴۱ قانون طرز تحصیل حقوق آن را به محکمه ذیصلاح جهت رفع اشکال محول می نماید. در صورتی که اشکالی وجود نداشته باشد و یا رفع گردد، تنفیذ و تطبیق احکام به دو صورت اختیاری و اجباری انجام می شود که احکام آن ها در شرح فصل پنجم احکام این قانون به تفصیل بیان شده است به آن جا مراجعه گردد.

۱۲- ارایه گزارشs اجراءات به مقام وزارت عدلیه و ولایت مربوط

بر اساس هدایت ماده ۶۴ قانون طرز تحصیل حقوق، ادارات حقوق ولایات مکلفند گزارشs اجراءات خویش را به طور ربعوار و سالانه به ریاست عمومی حقوق ارسال نمایند که در فصل هفتم شرح داده شده است.

(۲) وزارت عدلیه مکلف است گزارشs اجراءات ادارات حق وق را به شورای عالی حاکمیت قانون و مبارزه علیه فساد اداری ارایه نماید.

شورای عالی حاکمیت قانون و مبارزه علیه فساد اداری در تاریخ ۲۷/۵/۱۳۹۵ با حکم رئیس جمهور ایجاد گردید. این شورا دارای کمیته های قوانین، کمیته عدلی و قضایی و کمیته مبارزه علیه فساد اداری می باشد.^۱ این شورا تحت ریاست شخص رئیس جمهور و عضویت مقامات عالی رتبه حکومتی و وزارت منزل خانه های کلیدی به شمول ذوات ذیل می باشد: معاون دوم رئیس جمهور، وزیر عدلیه، اقتصاد، ارشاد، حج و اوقاف، وزیر امور زنان، وزیر دولت در امور پارلمانی، رئیس اتاق های تجارت و صنایع، رئیس بورد مشورتی امور عدلی و حقوقی ریاست جمهوری، رئیس کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی، نماینده کمیسیون مستقل حقوق بشر، رئیس عمومی انجمن مستقل وکلای مدافع، مشاور حقوقی معاون اول رئیس جمهور، مشاور حقوقی رئیس اجراییه، نماینده شورای امنیت ملی، نماینده ریاست امور حقوقی- تقنینی و قضائی اداره امور ریاست جمهوری، رئیس عمومی محابس و توقیف خانه ها و تعدادی دیگر از مقامات.

وزارت عدلیه باید گزارشs اجراءات ادارات حقوق را به این شورا نیز ارایه نماید.

^۱ - گزارش روزنامه اطلاعات روز، قابل دریافت در: <https://www.etilaatroz.com/40807>

فصل دوم

چگونگی تقدیم عرایض حقوقی و رسیدگی آن

رسیدگی به مطالبات حقوقی

مادهٔ دهم:

رسیدگی مطالبات حقوقی اشخاص حقیقی یا حکمی بعد از دریافت عریضه مطبوع صورت می گیرد.

شرح

فصل دوم قانون طرز تحصیل حقوق تحت عنوان چگونگی تقدیم عرایض حقوقی و رسیدگی آن، به امور شکلی طرح مطالبات در ادارات حقوق پرداخته است که از طریق ارائهٔ عریضه رسمی صورت می گیرد. محتویات عریضه حقوقی، حق الثبت، مرجع تقدیم عریضه، چگونگی جلب معروض علیه، تفهیم مطالبه عارض به وی، اخذ ضمانت از معروض علیه، مکلفیت های پولیس و ضامن در مورد مندرجات عریضه، مطالبه فسخ نامزدی، نفقه و یا تفریق، دعوت به مصالحه، تعیین محل سکونت و نمایندگی منحیث عارض یا معروض، از مهمترین مطالبی است که در این فصل ذکر شده است.

در مورد مادهٔ دهم، باید اشاره نمود که قانون گذار اصطلاحاتی چون مطالبات حقوقی، اشخاص حقیقی، اشخاص حکمی، عریضه مطبوع را به کار برده است. منظور از مطالبات حقوقی چنانکه از شرح مادهٔ های دوم و سوم و نهم قانون طرز تحصیل حقوق دانسته شد، خواسته های عارض در ساحة حقوق مدنی، حقوق تجارتی و حقوق خانواده می باشد. اشخاص حقیقی عبارت از افراد انسانی است که مطابق

احکام قانون دارای حق و تکلیف هستند. منظور از اشخاص حکمی، بر اساس جزء ۱۲ ماده سوم این قانون، عبارت از شرکت ها و مؤسسات غیر دولتی می باشند. در این ماده اشاره شده است که مطالبات باید بعد از دریافت عریضه مطبوع صورت گیرد. در قانون واری عرایض، عریضه این گونه تعریف شده است: عریضه عبارت از ورق مطبوع و بهاداری است که به منظور تحریر شکایات و مطالبات عارضین مطابق فورمه منضمه این قانون به دسترس عامه گذاشته می شود، ... از طرف شعبه مربوطه وزارت مالیه مهر گردیده و دارای شماره مسلسل می باشد.^۱ بنابراین، منظور از مطبوع بودن، استفاده از فرمت رسمی و سربرگ چاپ شده دارای شماره مسلسل طبق قانون است.

محتویات عریضه حقوقی

ماده یازدهم:

- (۱) عریضه حقوقی حاوی معلومات ذیل می باشد:
 - ۱- نام، نام پدر، نام خانوادگی، سن، نمبر تذکره، کاپی تذکره، شغل، شماره تماس و محل اقامت عارض.
 - ۲- نام، نام پدر، نام خانوادگی، شماره تماس، محل اقامت و شغل معروض علیه
 - ۳- موضوع عرض، قیمت، اندازه، نوعیت، حدود و موقعیت آن.
 - ۴- ذکر اسناد و دلایلی که به موجب آن عارض خود را مستحق می داند.
 - ۵- امضاء یا نشان انگشت عارض.
- (۲) عارض مکلف است در صورت موجودیت اصل سند، کاپی آن را ضمیمه عریضه ارایه نماید.
- (۳) هرگاه عارض، وکیل، ولی، وصی یا قیم شخص حقیقی یا نماینده قانونی شخص حکمی باشد، مکلف است نقل سند وکالت، ولایت، وصایت، قیمومیت و یا صلاحیت نامه را ضمیمه عریضه، به اداره حقوق ارایه نماید.
- (۴) عارض نمی تواند در یک عریضه موارد مختلف مطالبات را درج نماید، مگر این که موضوعات با هم مرتبط باشند.

^۱ - قانون واری عرایض، جریده رسمی شماره ۷۸۶، ۲۲ ربیع الثانی ۱۴۲۰ق، ماده دوم، جزء سوم.

شرح

در این ماده، شرایط شکلی و مندرجات عریضه بیان شده است. مندرجات ورق عریضه در قانون واری عرایض مصوب ۱۴۲۰ق، به صورت پراکنده در مواد مختلف ذکر شده بود. در ماده ۱۱ قانون اصول محاکمات مدنی مصوب ۱۳۶۹ش و ماده ۱۱ قانون طرز تحصیل حقوق به صورت یک جا و منظم به شرح زیر لست گردیده است.

(۱) معلومات مندرج در عریضه حقوقی

مطابق شرایط ذکر شده در اجزای مختلف فقره اول ماده یازدهم این قانون، لازم است مشخصات کامل عارض و معروض علیه و نیز موضوع مورد مطالبه به صورت واضح بیان شود. زیرا این موارد از ارکان اصلی در یک دعوی می باشند که اگر در دعاوی حقوقی این مشخصات به درستی معلوم نگردد، آن ادعا فاقد یک یا چند رکن خواهد بود. بدون داشتن رکن هیچ ادعایی قابل پذیرش نیست. از این جهت در ماده دوم طرز العمل بررسی عرایض حقوقی مصوب ۱۳۹۸گفته شده است که مأمور موظف اداره حقوق باید عریضه ی را که فاقد شرایط متذکره در ماده یازدهم باشد، جهت تصحیح به عارض مسترد نماید.

۱- مشخصات عارض

در جزء اول فقره اول ماده یازدهم در مورد مشخصات عارض که باید در عریضه درج گردد، به موارد زیر اشاره شده است: نام و نام خانوادگی و نام پدر عارض از جمله مواردی است که باید در عریضه درج گردد.

سن و سال مشخص عارض که در کشور ما مطابق با سال هجری شمسی است، شماره تذکره برای اثبات هویت، شغل، شماره تماس و محل اقامت وی نیز از جمله مواردی است که از نظر قانون گذار برای احراز هویت و مشخصات عارض، لازم می باشد. نکته دیگر در این جزء قرارگرفتن کاپی تذکره عارض به عنوان بخشی از مشخصات وی است. با توجه به این که شماره تذکره عارض در جدول مندرجات عریضه لازمی است، به نظر می رسد که جای بیان آن در فقره دوم این ماده همراه با کاپی اسناد به عنوان ضمیمه می باشد و نه در این جا. احتمالاً اشتباه تایپی بوده و از نظر ناظران چاپ قانون دور مانده است. ذکر سن عارض و نیز محل اقامت وی می تواند تعیین کننده صلاحیت حوزوی و یا صلاحیت قانونی عارض در اقامه دعوی قرار گیرد. منظور از محل اقامت، زادگاه فرد نیست؛ بلکه محل بودوباش و سکونت وی می باشد.

۲- مشخصات معروض علیه

نام و نام خانوادگی، نام پدر، شماره تماس، محل اقامت و شغل معروض علیه از جمله مواردی است که در مندرجات عریضه باید ذکر گردد. زیرا در دعاوی مدنی و تجارتي همانند دعاوی جزایی نیست که

خود سارنوالی و دولت موظف به تعقیب امور باشد، بلکه نیاز است دانسته شود که چه شخص یا اشخاصی، چه چیز یا چیزهایی را از چه شخص یا اشخاصی و مستند به چه دلایلی مطالبه می نماید. محل اقامت و شغل وی نیز باید در عریضه ذکر شود؛ مگر این که محل سکونت فعلی اش نامعلوم باشد که در آن صورت محل سکونت قبل از غیابت وی، به عنوان محل اقامت قانونی اش ذکر خواهد شد. در مورد تطبیق احکام محکمه نسبت به معروض علیه غائب مطابق با احکام مواد ۳۸ و ۳۹ این قانون عمل می گردد.

۳- موضوع عرض / مدعی بها

رکن سوم ارکان یک عریضه، موضوع مورد ادعا و یا مدعا بها است. چنان که اجزای دوم و سوم ماده سیزدهم قانون اصول محاکمات مدنی و نیز در قانون واریض هم ذکر شده است. موضوع باید از هر لحاظ مشخص و معین باشد. ماده سیزدهم قانون اصول محاکمات مدنی مصوب ۱۳۶۹ مشعر است: «... ۲- تعیین اندازه مدعی بها و خلص مقصد دعوی؛ ۳- بیان جنس، نوع، قیمت مدعی بها در صورتی که منقول باشد؛ ۴- در صورتی که مدعا بها عقار باشد، ذکر موقعیت، نوعیت و مساحت آن نیز حتمی است. جزء سوم ماده ۱۱ قانون طرز تحصیل حقوق توضیح نموده است که باید: موضوع عرض، قیمت، اندازه، نوعیت، حدود و موقعیت آن، مشخص شود.

موضوع مورد ادعا باید معلوم گردد که چه جنس یا کالایی یا چیز دیگری است. هم چنین قیمت و ارزش مالی آن نیز در عریضه مشخص گردد. هرگاه جانب مقابل با آن تندهی نداشت، موضوع به کارشناسی محول خواهد شد. اندازه موضوع مورد ادعا نیز باید مشخص گردد که از لحاظ کمی چه مقدار می باشد، مثلاً اگر مورد دعوی گوسفندان باشد، چه تعداد از آن ها است یا مساحت زمین مورد ادعا چه اندازه است؟ نوعیت موضوع دعوی هم باید معلوم گردد که مثلاً گندم مورد ادعا از نوع مرغوب و عالی است یا از نوع بی کیفیت. در صورتی که موضوع دعوی اموال عقاری و غیر منقول باشد، باید حدود و اندازه و همین طور موقعیت جغرافیایی آن از لحاظ طول و عرض و نیز جهات اربعه آن هم مشخص گردد.

۳- ذکر اسناد و دلایلی که عارض خود را مستحق می داند.

ادعای بدون دلیل علیه دیگری مورد پذیرش نیست؛ بنابراین در عریضه تمامی اسناد و دلایلی که موجب شده است عارض به خاطر آن ها خود را مستحق بداند، باید ذکر گردد. یک کاپی از مستندات آن ضمیمه اصل عریضه به مرجع رسیدگی دعوی سپرده می شود؛ مثلاً ذکر شود که مستند این ادعا اقرار است، سند شرعی است، سند عرفی است یا چیز دیگری.

۴- امضاء یا نشان انگشت عارض.

امضاء یا نشان انگشت عارض برای تأیید مندرجات عریضه لازم است. زیرا اگر عریضه فاقد امضاء یا

نشان انگشت باشد به این معنا است که محتوای آن هنوز از سوی عارض مورد تأیید و تصدیق قرار نگرفته است.

(۲) ضم کاپی اسناد

هرگاه مستند ادعای عارض، سند یا اسناد باشد چه اسناد شرعی یا اسناد عرفی یا وصیتنامه در دعاوی مربوط به ارث و ماترک و یا هر سند دیگر، باید کاپی از آن تهیه و با عریضه ضمیمه گردد. ضم کاپی اسناد هم می تواند تا اندازه یی اداره حقوق و محکمه را نسبت به واقعی بودن ادعا متیقن سازد و همین طور، زمانی که اداره حقوق طبق ماده هشتم طرز العمل بررسی عرایض، برای معروض علیه، مطالبه عارض را تفهیم می نماید، کاپی اسناد می تواند مهم باشد تا مدعی علیه بر اساس آن پاسخ و دفع دعوی تهیه نماید و یا متوجه شود که ادعای جانب مقابل حق است و تسلیم گردد.

(۳) ارائه عریضه توسط نماینده قانونی

هرگاه شخصی نتواند به صورت مستقیم اقامه دعوی و عریضه خود را ارائه کند، اشخاص دیگر نیز می توانند از جانب وی اقامه دعوی نماید. در این صورت، باید سمت و مقام خود را مستند ثابت سازد. بر اساس هدایت فقره سوم این ماده، وکیل، ولی، وصی و قیم شخص حقیقی و نماینده قانونی شخص حکمی می تواند به جای اصیل اقامه دعوی نماید، مشروط به همان شرط اثبات سمت.

عریضه توسط وکیل:

وکالت از عقود غیر لازم است، که میان وکیل و موکل منعقد می گردد. وکالت در دعوی طبق هدایت ماده های ۱۵۹۹ و ۱۶۰۰ قانون مدنی صحیح و قانونی است مشروط بر این که در وثیقه رسمی درج گردد. بنابراین، وکیل می تواند به وکالت از سوی موکل خود عریضه نماید و مطالبات خود را مطرح کند؛ اما مشروط بر این که کاپی از سند وکالت خود را نیز ضمیمه عریضه نماید تا سمت وی احراز گردد.

عریضه توسط ولی و وصی و قیم

گاه شخص ذینفع فاقد اهلیت تصرف می باشد مانند مجانین و کودکان غیر ممیز و یا ناقص اهلیت تصرف می باشند، مانند اطفال ممیز. در این صورت طبق ماده ۳۶۸ قانون مدنی پدر و جد صحیح می تواند با سمت ولایت در امور مالی وی مطابق با احکام قانون تصرف نمایند. هم چنین پدر می تواند برای مدیریت اموال مورث خود وصی انتخاب کند و در صورت فقدان وصی اختیاری، مطابق با هدیای ماده ۲۹۷ و ۳۰۴ فقره دهم، قانون مذکور، قاضی می تواند برای افراد ناقص یا فاقد اهلیت تصرف، وصی قضایی تعیین نماید. هرگاه اشخاص محجور و ممنوع از تصرف در اموال خود ولی و وصی نداشته باشند، طبق ماده ۲۱۹ قانون مدنی به خصوص فقره دوم آن، محکمه می تواند برای آنان قیم یا سرپرست تعیین نماید.

یکی از وظایف ولی، وصی و قیم آن است که مطابق با احکام قانون به خاطر حفظ منافع مولی علیه، موصی له و محجور از جانب آنان اقامه دعوی نمایند. در این صورت باید طبق فقره سوم ماده یازدهم قانون طرز تحصیل حقوق یک نقل از اسناد وکالت، ولایت، وصایت، قیمومیت و یا صلاحیت نامه خود را ضمیمه عریضه به اداره حقوق ارایه کند تا احراز شود که آنان خود به صورت مستقیم عارض نیستند؛ بلکه به نمایندگی قانونی از جانب اشخاص دیگر اقامه دعوی می نمایند. در ثبت عریضه هم باید نام اصیل را ذکر و نام خود را با سمت خود بنویسند.

نکته آخر در این فقره این است که عنوان ماده یازدهم محتویات عریضه حقوقی است و در این فقره سخن از ضمیمه نقل اسناد وکالت و غیره آمده است. به نظر می رسد در این جا نیز اشتباه رخ داده باشد. زیرا ضمیمه جزو محتویات داخل عریضه محسوب نمی شود؛ بلکه ضمیمه خود عنوان مستقل است. از این رو در قانون اصول محاکمات مدنی، ماده سیزدهم جزء چهارم اشعار داشته است: ... «در صورتی که عارض وکیل، وصی، یا قیم باشد، ذکر نمره و تاریخ سند وکالت، وصایت و قیمومیت با شهرت مکمله آن ضرور است.» صورت صحیح موضوع هم همین است که در خود عریضه سمت وکیل یا وصی یا قیم و ولی همراه با تاریخ و شماره سند اثبات کننده باید درج گردد و کاپی سند ضمیمه شود.

(۴) عریضه واحد برای مدعی بهای مشترک

لازم است مطالبات مندرج در عریضه یا واحد باشد و یا موارد متعددی که از لحاظ موضوع باهم ارتباط وثیق داشته باشند. این مورد در فقره چهارم ماده یازدهم قانون طرز تحصیل حقوق و مواد چهاردهم و پانزدهم قانون اصول محاکمات مدنی ذکر شده است. زیرا ذکر خواسته ها و مطالبات متعدد غیر مرتبط هم باعث بی نظمی می گردد و هم قضایای مختلف محسوب می شوند که باید حق ثبت و هزینه های جداگانه داشته باشند؛ اما اگر موضوع آن ها مشترک و یا مرتبط باشند، در این صورت همه در حکم واحد تلقی گردیده و مورد رسیدگی قرار می گیرند.

حق الثبت عریضه حقوقی

ماده دوازدهم:

(۱) شخص مندرج ماده یازدهم این قانون مکلف است در موضوعات مربوط به قضایای دیون یا املاکی مبلغ (۵۰۰) پنجصد افغانی و در قضیه تجارتي مبلغ (۱۰۰۰) یک هزار افغانی را به عنوان حق الثبت به اداره حقوق بپردازد.

(۲) متعلم، محصل، محجوز، و محبوس و عارض موضوعات مربوط به قضایای احوال شخصیه از حکم مندرج فقره (۱) این ماده مستثنی می باشد.

(۳) تقدیم عریضه جدید در عین موضوع که قبلاً عارض حق الثبت آن را به اداره حقوق تأدیه نموده باشد، تابع حق الثبت جدید نمی باشد.

شرح

این ماده حق ثبت عریضه حقوقی در دیون و قضایای تجارتی را بیان کرده؛ هم چنین اشخاصی را که از پرداخت حق ثبت معاف می باشند، مشخص نموده است.

(۱) پرداخت حق الثبت از سوی عارض

مقدار و شیوه پرداخت حق ثبت

بر اساس جزء نهم فقره (۱) ماده نهم و نیز فقره های اول و دوم ماده دوازدهم قانون طرز تحصیل حقوق، عارض باید محصول حقوق را پرداخت کند و آویز دریافت نماید. اداره حقوق نمبر آویز را ثبت می نماید. حق ثبت، بر اساس فقره اول ماده ۱۲ این قانون، مبلغ ۵۰۰ افغانی در قضایای دیون یا املاکی و مبلغ ۱۰۰۰ افغانی در قضایای تجارتی می باشد. هدف از پرداخت حق ثبت تأمین هزینه های اداره حقوق و نیز بدین جهت است که از ارائه عریضه توسط اشخاص مزاحم جلوگیری شود. زیرا وقتی پرداخت پول در میان باشد، تنها کسانی عارض خواهند شد که مطالبه واقعی و جدی داشته باشند و نه احتمالی و یا واهی. از سوی دیگر برای قضایای مربوط به دیون یا املاک و عقار مبلغ کمتری (۵۰۰ افغانی) حق ثبت مد نظر گرفته شده است و در قضایای تجارتی ۱۰۰۰ که سهولتی است برای عارضان قضایای مدنی زیرا ممکن است برخی افرادی عارض شوند که توان مالی چندانی برای تداوم اقامه دعوی و اثبات حقوق خود نداشته باشند.

حق ثبت عرایض حقوقی دارای کتاب تعرفه رسمی و دفتر ثبت عرایض مخصوص بوده که ذریعه تعرفه مربوط، پول تحویل بانک می شود. در ضمیمه طرز العمل تحصیل حق الثبت عرایض حقوقی و محصول حقوقی مصوب ۱۳۹۷ فرمت خاصی برای آن در نظر گرفته شده است. بر اساس ماده هشتم طرز العمل مذکور، امور اداری حق الثبت توسط مدیریت اداری و یا اعضای مسلکی اداره حقوق تنظیم می گردد. ماده نهم طرز العمل مقرر داشته است که مبلغ حق الثبت، بعد از ثبت در دفتر مربوطه و در کتابچه تعرفه حق الثبت با سه نقل درج می شود که بعد از مهر و امضای مأمور موظف، سر چک آن به عارض غرض تحویلی به بانک داده می شود. تعرفه دوم آن همراه با آویز تحویل شده بانک، ضم عریضه می گردد تا طی مراحل شود و نقل سوم در کتابچه تعرفه باقی می ماند. طبق ماده ششم طرز العمل، عارض مبلغ حق الثبت را به شماره حساب (۱۲۳۸۰۱) وزارت عدلیه در دافغانستان بانک تحویل می دهد و آویز آن را ضم عریضه می نماید.

مبلغ حق الثبت اصولاً باید به طریقہ یی که ذکر شد به بانک تحویل گردد؛ اما بر اساس ماده پنجم طرز العمل یاد شده، در محلاتی که بانک موجود نباشد، موظف ادارات حقوق می تواند آن را مستقیماً از عارض دریافت و درج در تعرفه و در خلال پانزده روز تحویل بانک نماید. هرگاه بدون عذر موجه بیش از مدت مذکور تأخیر در تحویلی به بانک داشته باشد، در مطابق هر ده روز تأخیر معادل پنج فیصد مبلغ حق الثبت جریمه خواهد گردید.

(۱) اشخاص معاف از پرداخت حق الثبت

در فقره دوم ماده دوازدهم قانون طرز تحصیل حقوق و نیز ماده چهارم قانون واریض عرایض منتشره در جریده رسمی (۷۸۶) مصوب ۱۴۲۰ق، برای اشخاص متعلم مکتب، محصل پوهنتون، اطفالی که به خاطر ارتکاب تخلف تحت حبس باشند، افراد محبوس و زندانی و نیز عارض در موضوعات مربوط به قضایای احوال شخصیه و حقوق خانواده که جنبه مالی ندارد، استثناء قائل شده و ایشان را تابع پرداخت حق ثبت مندرج در فقره یک این ماده ندانسته است؛ یعنی لازم نیست که حق ثبت بپردازند. این امر نوعی سهولت و کمکی است برای افراد یادشده که معمولاً وضعیت اقتصادی ایشان مناسب نیست. افراد یادشده عریضه خود را در ورقه سفید نوشته و تقدیم می کنند که از سوی مأمور اداره ثبت در دفتر مربوطه خود ثبت می گردد و شماره ثبت در ورق جدا گانه درج می گردد و پس از امضای مأمور مسؤول منحیت رسید به عارض داده می شود.

(۲) تقدیم عریضه جدید در عین موضوع و حق الثبت

طبق هدایت فقره سوم این ماده، هرگاه عارض عریضه یی را ثبت و حق الثبت پرداخت کرده باشد؛ اما دیگر به هر دلیلی آن را تعقیب نتواند و بخواهد دوباره در همان موضوع عریضه جدید بنویسد، نیاز به پرداخت حق الثبت جدید ندارد، همان پرداخت قبلی کافی است.

هم چنین بر اساس ماده ششم طرز العمل بررسی عرایض، هرگاه از عریضه عارض در ادارات حقوق حق الثبت اخذ شده باشد و منحیت ارتباط به مرجع حقوقی دیگری راجع و ارسال گردد، ایجاب حق الثبت دیگری را نمی نماید؛ بلکه همان پرداخت حق الثبت در اداره حقوق مربوطه کافی است.

نکته قابل بحث این است که در فقره ششم ماده سیزدهم قانون طرز تحصیل حقوق اشعار می دارد: «هرگاه عارض در خلال مدت یکماه عریضه خود را در اداره حقوق تعقیب ننماید، عریضه وی حفظ می گردد، در صورتی که موضوع را دوباره تعقیب نماید، می تواند مجدداً عریضه خویش را به اداره حقوق مطابق احکام این قانون ارایه نماید». در این فقره گفته نشده است که آیا دوباره باید حق الثبت پرداخت شود یا نه. فقره سوم ماده دوازدهم نیز سخن عامی را بیان داشته است که گویا هرکسی که یک بار در یک موضوع حقوقی حق الثبت پرداخت نمود و دوباره در همان موضوع عریضه جدید ارایه کرد، نیاز به پرداخت حق ثبت جدید ندارد. ظاهر امر می رساند که حتی در مورد فقره ششم ماده ۱۳ طرز العمل نیز پرداخت حق الثبت لازم نیست؛ اما ماده ۱۴ طرز العمل بررسی عرایض حقوقی مصوب ۱۳۹۷ش، با اشاره به فقره ششم ماده سیزدهم قانون طرز تحصیل حقوق اشعار داشته است که اگر عارض ظرف یک ماه عریضه خود را تعقیب ننمود، عریضه وی حفظ می گردد و اگر بعد از حفظ دوباره بخواهد عریضه مجدد نماید، باید حق الثبت جدید پرداخت کند. حال اگر مطابق فقره ششم ماده سیزدهم، حقوق عارض حفظ شده باشد که در ماده ۱۴ طرز العمل به آن اذعان دارد، در این صورت نباید حق الثبت جدید تعلق بگیرد و اگر حق الثبت جدید تعلق می گیرد، بدین معنا است که حقوق

متعلقه به عریضه قبلی از بین رفته است. اگر توجیه معقولی یافت نشود، باید طرز العمل را به نفع قانون و به نفع عارض تغییر داد. گرچه روش طرز العمل در اخذ مجدد حق الثبت در خصوص عرایض حفظ شده معقول تر به نظر می رسد. با این وجود، قانون بر طرز العمل ارجحیت دارد و حتی در مورد عرایض حفظ شده، نباید حق الثبت مجدد اخذ گردد.

طبق هدایت ماده دوازدهم قانون واریسی عرایض، در مورد عرایض دارای سابقه، باید شماره عرایض قبلی و صورت اجراءات گذشته نیز به صورت مختصر تذکر داده شود.

مرجع تقدیم عریضه حقوقی

ماده سیزدهم:

- (۱) عریضه حقوقی به اداره حقوق یا محکمه محل سکونت معروض علیه ارایه می گردد.
- (۲) هرگاه ادعا مربوط به ترکه و تقسیم اموال غیر منقول باشد، عریضه به اداره حقوق یا محکمه محلی ارایه می گردد که ملکیت غیر منقول در آن جا موقعیت دارد.
- (۳) هرگاه عریضه راجع به فسخ نامزدی، تفریق یا نفقه باشد، به اداره حقوق یا محکمه محل سکونت زن ارایه می گردد.
- (۴) هرگاه معروض علیه کارکن یا منسوب اداره دولتی و یا شخص حکمی باشد، عریضه به اداره حقوق یا محکمه محلی که اداره در آن موقعیت دارد، ارایه می گردد.
- (۵) هرگاه معروض علیه مقیم خارج کشور باشد، عریضه به اداره حقوق یا محکمه محل سکونت عارض ارایه می گردد.
- (۶) هرگاه عارض در خلال مدت یک ماه عریضه خود را در اداره حقوق تعقیب ننماید، عریضه وی حفظ می گردد، در صورتی که موضوع را دوباره تعقیب نماید، می تواند مجدداً عریضه خویش را به اداره حقوق مطابق احکام این قانون ارایه نماید.

شرح

ماده سیزدهم احکام مربوط به مرجع تقدیم عریضه را در ضمن شش فقره به شرح ذیل بیان کرده است:

(۱) تقدیم عریضه به اداره حقوق یا محکمه

عریضه، از سوی عارض برای دادخواهی نسبت به حقی که ادعا دارد ارائه می گردد. طبق فقره اول ماده هشتم قانون طرز تحصیل حقوق که قبلاً شرح داده شد، اشخاص حقیقی یا حکمی می توانند عرایض حقوقی خود را به ادارات حقوق وزارت عدلیه و یا مستقیماً به محکمه ارایه نمایند. در فقره دوم همان ماده بیان گردیده که عرایض ارایه شده به ادارات دولتی به استثنای محاکم، باید از سوی آن

نهاد، به اداره حقوق وزارت عدلیه احاله شود. سبب این امر در ماده دوم ذیل اهداف قانون طرز تحصیل حقوق بیان گردید که هدف اداره حقوق حل منازعات به صورت ساده و آسان از طرق مصالحه و میانجیگری و کاستن از تراکم دوسیه ها در محاکم می باشد. بنابراین، مناسب است که عرایض جهت دادرسی در مرحله نخست به ادارات حقوق ارایه گردد؛

اما این بدین معنا نیست که محاکم نیز مکلف باشند، عرایض ارایه شده را لزوماً به اداره حقوق ارجاع دهند؛ بلکه مطابق با شرایط عمل خواهند کرد. زیرا اصولاً محل دادخواهی محاکم می باشند و اگر شخصی عریضه حقوقی خویش را مستقیم به محکمه ارایه می کند، بدین معنا است که در پی راه حل های غیر حقوقی و مصالحه نمی باشد. ماده ۱۶ قانون اصول محاکمات مدنی بحث ارجاع از محکمه به اداره حقوق را این گونه مقرر داشته است: «(۱) عریضه یی که به محکمه ذیصلاح تقدیم می گردد محکمه بعد از احضار معروض علیه آن را بررسی نموده، در صورت قناعت معروض علیه، قرار قضایی صادر و جهت اجرا به اداره حقوق ارجاع می دارد. (۲) در صورت انکار معروض علیه، محکمه مطابق به احکام قانون رسیدگی می نماید». بر اساس صلاحیت حوزوی و هدایت ماده ۸۱ قانون اصول محاکمات مدنی، دعوای مدنی در محل سکونت مدعی علیه یا معروض علیه حل و فصل می گردد. اقامتگاه زوجه، اصولاً محل اقامت شوهرش می باشد و مطابق به حکم ماده ۸۴ قانون اصول محاکمات مدنی رسیدگی به دعوی اشخاص فاقد یا ناقص اهلیت، از صلاحیت محکمه محل اقامت ولی، وصی یا قیم می باشد.

(۲) ادعا راجع به ماترک و تقسیم اموال غیر منقول

فقره دوم ماده سیزدهم قانون طرز تحصیل حقوق از لحاظ حوزوی اداره حقوق یا محکمه با صلاحیت نسبت رسیدگی به ادعا راجع به ماترک و تقسیم اموال غیر منقول را بیان داشته است. مطابق این فقره، قاعده کلی حقوقی و هدایات ماده ۹۲ قانون اصول محاکمات مدنی، اداره حقوق و محکمه ذیصلاح برای رسیدگی، اداره حقوق و محکمه محل وقوع مال مزبور می باشد. فقره دوم ماده سیزدهم قانون طرز تحصیل حقوق نیز به این امر اشعار دارد. طبق ماده ۹۲ قانون اصول محاکمات مدنی هرگاه مال غیر منقول در حوزه های مختلف قضائی قرار داشته باشد، صلاحیت رسیدگی از محکمه یی می باشد که قسمت اعظم آن مال در آن حوزه واقع شده باشد.

(۳) عریضه راجع به فسخ نامزدی، تفریق یا عدم انفاق

گاه عریضه ارایه شده به اداره حقوق در امور مالی شامل امور مدنی و امور تجارتي نیست؛ بلکه در مورد حقوق خانواده می باشد از قبیل فسخ نامزدی و آثار حقوقی آن و نیز یکی از موارد تفریق مانند تفریق به سبب عیب، تفریق به سبب ضرر، تفریق به سبب غیابت و یا تفریق به سبب عدم انفاق که احکام آن ها در جلد اول و باب اول قانون مدنی مندرج است و یا عریضه در مورد عدم انفاق زوجه. طبق حکم این فقره، عریضه باید به اداره حقوق و یا محکمه محل سکونت زوجه ارایه گردد.

طبق فقره اول ماده ۸۱ قانون اصول محاکمات مدنی، دعوای مدنی در محل سکونت مدعی علیه حل و فصل می گردد. این معیار کلی در تمامی دعاوی می باشد مگر مواردی را که قانون بنا به دلایلی استثناء کرده باشد. یکی از موارد استثناء همین فقره سوم ماده سیزدهم قانون طرز تحصیل حقوق است که عریضه مربوط به دعاوی در ساحه فسخ نامزدی، تفریق و نفقه را به اداره حقوق و یا محکمه محل سکونت و اقامتگاه زوجه قابل ارایه می باشد؛ در حالی که در مورد تفریق و نفقه، به صورت معمول مدعی و عارض زوجه می باشد و معروض علیه زوج. به نظر می رسد دلیل این استثناء در این مورد، به نوعی ایجاد سهولت و حمایت از زوجه برای دسترسی راحت تر به اداره حقوق و یا محکمه برای احقاق حقوق خود باشد. مواد ۹۹ و ۱۰۰ قانون اصول محاکمات مدنی در دعاوی مربوط به اضرار از سوی زوج، دعاوی مربوط به نفقه زوجه، اصول و فروع، دعاوی مربوط به اثبات نسب، دعاوی مربوط به سلب ولایت و دعاوی سلب وصایت و قیمومیت، علیه شخصی که بدون مجوز قانونی افغانستان را ترک نموده باشد، محکمه و اداره حقوق محل مدعی را از لحاظ حوزوی دارای صلاحیت رسیدگی دانسته است.

(۴) محل ارایه عریضه معروض علیه کارمند اداری و شخص حکمی

هرگاه معروض علیه کارمند و منسوب اداره دولتی و یا شخص حکمی باشد، عریضه به اداره حقوق و یا محکمه محلی ارایه خواهد شد که اداره یا شخصیت حکمی در آن محل باشد. اقامه دعوی و عریضه در اداره حقوق و یا محکمه محل اقامتگاه شخصیت حکمی امری معمول و طبق قاعده است و هر امری که مطابق قاعده باشد جای ایراد و سوال وجود ندارد. قانون گذار، اقامتگاه کارکنان یا منسوبین ادارات دولتی را نیز محل کار ایشان در نظر گرفته است. این نیز مطابق قاعده می باشد. کارکنان یا منسوبین یک اداره به صورت منظم در اوقات رسمی سر وظیفه خود می باشند. از این جهت مناسب است همان جا اقامتگاه ایشان در نظر گرفته شود. قانون اصول محاکمات مدنی در این مورد در ماده ۸۶ مقرر داشته است: «هرگاه کارکنان دولت، منسوبین قوای مسلح، در قضایای مدنی مدعی علیه باشند، رسیدگی دعوی از صلاحیت محکمه محل کار آن ها می باشد».

(۵) حفظ شدن عریضه بر اثر عدم تعقیب

گاه بنا به دلایل مختلف از قبیل مریضی، مسافرت و یا دلایل دیگر، عارض نمی تواند در مدت معینه توسط قانون عریضه خویش را تعقیب و پیگیری نماید. بر اساس ماده ۱۱ طرز العمل بررسی عرایض حقوقی، هرگاه عارض غرض تعقیب عریضه اش به ادارات حقوق مراجعه نماید، موظفین ادارات حقوق مکلفند عریضه عارض را در مدت حد اکثر (۳۰) یوم بررسی و رسیدگی کنند. بنابراین، مدت حد اکثری برای رسیدگی به عریضه عارض ۲۰ روز کاری رسمی می باشد؛ در این فقره برای عارض ده روز دیگر علاوه بر بیست روز فرصت داده شده است تا عریضه خویش را تعقیب کند؛ اما اگر در این فرصت بنا بر هر دلیلی آن را تعقیب ننمود، اصول حفظ نظم اداری ایجاب می نماید که عریضه وی حفظ گردد.

عریضه بدین معنا است که دیگر از مدار تعقیب و جریان کار اداری خارج می شود. بر اساس ماده ۱۳ از طرز العمل بررسی عرایض حقوقی، ادارات حقوق موضوع حفظ عریضه را در دفتر ثبت عرایض درج می نمایند.

چنان که قبلاً اشاره شد، ماده چهاردهم طرز العمل یاد شده، اشعار داشته است که هرگاه عریضه حفظ گردید، عارض می تواند بعداً عریضه جدید ترتیب و ارایه نماید. عریضه جدید وی با حق الثبت جدید و نمبر جدید خواهد بود، حتی اگر در مورد همان موضوعی باشد که در عریضه حفظ شده مطالبه شده بود. این استدلال برای حق الثبت مجدد با توجه به تجدید عریضه منطقی به نظر می رسد؛ اما با فقره سوم ماده دوازدهم قانون طرز تحصیل حقوق در تقابل واقع می شود. در آن جا به صورت مطلق اشاره شده است که: «تقدیم عریضه جدید در عین موضوع که قبلاً عارض حق الثبت آن را به اداره حقوق تأدیه نموده باشد، تابع حق الثبت جدید نمی باشد». این فقره عرایض حفظ را جدا نساخته است و می تواند آن را نیز شامل گردد؛ مگر این که گفته شود که عریضه حفظ شده اصولاً از مدار اعتبار خارج و کأن لم یکن می گردد، بنابراین، عریضه جدید در این مورد خاص به مفهوم شروع محسوب می گردد و نه ادامه عریضه قبلی. اگر این توجیه را بپذیریم، اثبات آن بسیار مشکل خواهد بود. بنابراین، چنان که در شرح ماده دوازدهم قانون طرز تحصیل حقوق اشاره شد، به نظر می رسد که در مورد عرایض حفظ شده نیز معافیت از پرداخت حق الثبت مجدد باید اعمال گردد.

جلب معروض علیه

ماده چهاردهم:

- (۱) معروض علیه از طریق اداره پولیس محل سکونت وی جلب می گردد.
- (۲) کارکن اداره دولتی و شخص حکمی از طریق اداره مربوط و در صورت عدم همکاری اداره، از طریق پولیس محل سکونت وی جلب می گردد.
- (۳) معروض علیه مقیم خارج کشور، به پیشنهاد اداره حقوق و تأیید وزیر عدلیه از طریق وزارت امور خارجه جلب می گردد.

شرح

در این ماده، معروض علیه یا مدعی علیه در خصوص جلب و احضار به سه دسته تقسیم شده اند: اشخاص عادی، کارکنان دولت و اشخاص حکمی و سومی هم اشخاص مقیم خارج. موظف اداره حقوق بعد از ثبت عریضه، دادن رسید به عارض و طی مراحل قانونی که در ذیل مواد قبلی شرح داده شد، مکلف است معروض علیه را اصولاً از طریق اداره پولیس تحت جلب و احضار قرار دهد. بر اساس هدایت ماده ۱۱ طرز العمل بررسی عرایض، هرگاه عارض غرض تعقیب عریضه خود به ادارات حقوق مراجعه نماید، موظفین ادارات حقوق مکلفند حد اکثر ظرف ۲۰ به عریضه متذکره رسیدگی نمایند.

هرگاه معروض علیه افراد عادی جامعه باشد، طبق دستور اداره حقوق، از طریق اداره پولیس محلی تحت جلب قرار می گیرد و به اداره احضار می شود. اگر معروض علیه کارکن دولت و یا مؤسسات، شرکت و یا شخص حکمی دیگر باشد، در مرحله نخست، به خاطر حفظ احترام و هماهنگی با ادارات مذکور، از طریق همان اداره تحت تعقیب و جلب قرار می گیرد. اگر به هر دلیلی از طریق ادارات مذکور شخص معروض علیه جلب و احضار نگردد، در این صورت، طبق هدایت ذیل فقره دوم این ماده، پولیس محل سکونت معروض علیه مداخله نموده وی را به اداره حقوق جلب و احضار می نماید.

هرگاه شخص معروض علیه مقیم خارج از کشور باشد، در این صورت طبق هدایت فقره سوم این ماده، موضوع از طریق ریاست عمومی حقوق مرکز به عنوان متصدی اصلی اداره حقوق به وزیر عدلیه پیشنهاد می گردد. بعد از تأیید جلب و احضار از سوی وزیر عدلیه موضوع از طریق وزارت امور خارجه تعقیب می شود. وزارت امور خارجه از طریق نمایندگی های قنصلی و سفارت خانه های خود در هماهنگی با کشور خارجی محل اقامت معروض علیه، وی را طی مدت معینه قانونی جلب و احضار می نماید.

تفہیم عرض عارض

ماده پانزدهم:

- (۱) اداره حقوق مکلف است بعد از جلب و احضار معروض علیه، مطالبه عارض را طور کتبی به او تفہیم و از وی ضمانت اخذ نماید.
- (۲) معروض علیه یا نماینده قانونی وی مکلف است در خلال مدت (۳) روز کاری در مورد مطالبه عارض معلومات و دلایل خود را ارایه نماید، این مدت در صورت موجودیت عذر موجه برای مدت (۳) کاری دیگر تمدید شده می تواند.

شرح

دعوی حقوقی در اداره حقوق با تقدیم عریضه آغاز می گردد. بعد از تقدیم عریضه رسمی و اخذ احکام و ملاحظه شد اداره حقوق و ثبت در کتاب، عریضه یاد شده جهت رسیدگی به شعبه مربوطه راجع می شود. مدت واری عریضه در ماده ۳۳ قانون واری عرایض مدت سه روز می باشد و در صورتی که نیاز به جمع آوری سوابق و معلومات مربوط دیگر باشد، این مدت الی ۱۵ روز تمدید می گردد. در مورد عرایضی که مطالب مندرجه آن ها واری عاجل را ایجاب نماید، فقره سوم ماده ۳۳ قانون واری عرایض اشعار داشته است که نباید تابع حکم بالا قرار گیرند؛ بلکه باید به صورت فوری تحت بررسی قرار داده شود.

اما بر اساس ماده ۱۱ طرز العمل بررسی عرایض، شعبه مربوطه در مدت حد اکثر ۲۰ روز باید موضوع

را تعقیب و رسیدگی نماید و مراتبی را که در فقرات سه گانه این ماده ذکر شده است، تعقیب نماید. با توجه به این دوگانگی میان قانون و طرز العمل، لازم است طرز العمل با توجه به حکم ماده ۳۳ قانون واری عرایض که معقول تر هم به نظر می رسد، اصلاح گردد.

جلب، احضار و تفهیم کتبی معروض علیه و اخذ ضمانت

در این فقره، سه عنوان مستقل مورد توجه قرار گرفته است: یکی جلب و احضار، دیگری تفهیم کتبی و سومی اخذ ضمانت از معروض علیه که لازم است به صورت جدا گانه مورد بررسی قرار گیرند.

یکم جلب و احضار معروض علیه

اداره حقوق بنابر تقاضای عارض، معروض علیه را بر وفق ماده چهاردهم این قانون، یعنی یا از طریق پولیس محل سکونت وی، یا از طریق ادارات مربوطه و یا وزارت خارجه جلب می نماید. بدین صورت که اگر معروض علیه از افراد عادی است، ذریعه پولیس محل سکونت جلب می گردد. هرگاه کارمند اداره یا نهادهای خصوصی باشد، در قدم نخست از طریق همان اداره اقدام صورت می گیرد تا وی به اداره حقوق حضور یابد و نسبت به عرض عارض تفهیم گردد. در صورت عدم همکاری از سوی اداره یا شخص معروض علیه، پولیس محل سکونت وی این بار رأساً اقدام به جلب و احضار وی خواهد نمود. حکم فوق در مورد کارکنان اداره، شامل منسوبین قوای مسلح نیز می گردد.

دوم: تفهیم کتبی

اداره حقوق مکلف است مطالبه عارض را به صورت کتبی به معروض علیه احضار شده تفهیم نماید. در مواردی که عریضه صراحت و شفافیت لازم را نداشته و توسط اشخاص کم سواد تحریر کرده باشد، اداره حقوق می تواند طی استعلامی شفافیت و وضوح لازم را به دست آورد و بعد مراتب را به معروض علیه تفهیم کند. معروض علیه ممکن است نسبت به صحت مطالبه عارض اقرار نماید و یا عارض اسناد معتبر قابل تحصیل مطابق با ماده بیست و هفتم قانون طرز تحصیل حقوق ارایه کند، در این موارد، اداره حقوق باید نسبت به تحصیل حقوق عارض اقدام کند. اداره حقوق می تواند مطابق با احکام قانون پرداخت دین را به صورت اقساط تعیین نماید. اقدامات بعدی معروض علیه در فقره دوم این ماده بررسی خواهد شد.

سوم: اخذ ضمانت از معروض علیه

سومین اقدام لازم برای اداره حقوق مندرج در فقره اول این ماده، اخذ ضمانت از معروض علیه می باشد. احکام مرتبط به اخذ ضمانت در ذیل شرح ماده هفدهم بیان خواهد شد.

(۲) ارایه دلایل از سوی معروض علیه

بر اساس فقره دوم این ماده، برای معروض علیه سه روز کاری فرصت داده می شود تا اسناد و دلایل خود را در رد عارض جمع آوری و تهیه نماید. مقید کردن حکم این ماده به سه روز کاری به این معنا

است که اگر تفهیم مطالبه عارض مثلاً در روز چهارشنبه اتفاق افتاده باشد، روز جمعه به عنوان روز رخصتی مستثنا می گردد و به عنوان روز سوم محاسبه نخواهد شد و روز سوم روز شنبه خواهد بود. ذیل این فقره این مدت را در صورت وجود عذر موجه، برای سه روز دیگر قابل تمدید دانسته است. زیرا ممکن است اسناد و شواهد معروض علیه در دسترس نباشد و ظرف مدت سه روز نتواند در محل حاضر شود؛ بنابراین، در صورت وجود عذر موجه، این تأخیر امر معقول و موجه به نظر می رسد.

همکاری عارض

ماده شانزدهم:

عارض و ضامن معروض علیه مکلف اند، حین جلب و احضار معروض علیه با اداره حقوق همکاری نماید.

شرح

مطابق حکم این ماده، پس از جلب و احضار اولیه معروض علیه و اخذ ضمانت، ضامن به عنوان شخصی که وظیفه احضار را به عهده گرفته و نیز عارض به عنوان شخص ذینفع در قضیه، باید با اداره حقوق جهت جلب و احضارهای بعدی همکاری نمایند. تنها نکته قابل ذکر در این ماده از لحاظ نگارشی، به کارگیری فعل مفرد «نماید» در آخر جمله برای فاعل جمع است که عارض و ضامن معروض علیه باشد. شایسته است که در چاپ ها و اصلاحات بعدی، قانون به این امر توجه صورت گیرد.

اخذ ضمانت از معروض علیه

ماده هفدهم:

(۱) اداره حقوق می تواند از معروض علیه ضمانت احضار اخذ نماید و معروض علیه مکلف به دادن ضمانت می باشد. در صورت عدم ارایه ضمانت غرض اخذ آن و جلوگیری از فرار، معروض علیه به اداره پولیس معرفی می گردد.

(۲) اداره پولیس مکلف است، از معروض علیه ضمانت احضار اخذ و کتباً به اداره حقوق مربوط ارسال نماید.

(۳) هرگاه معروض علیه حاضر به دادن ضمانت نباشد، من حیث شخص متهم با وی معامله می شود.

شرح

در مورد اخذ ضمانت از معروض علیه این ماده سه مرحله را تصویر نموده است: اخذ ضمانت از سوی

اداره حقوق، دوم اخذ ضمانت از معروض علیه از سوی پولیس در صورت عدم ارایه ضمانت به اداره حقوق و سوم ترمرد از دادن ضمانت.

(۱) اخذ ضمانت از معروض علیه از سوی اداره حقوق

طبق هدایت فقره نخست این ماده، مأمور موظف اداره حقوق پس از احضار معروض علیه، می تواند از وی ضمانت احضار اخذ کند. در صورتی که چنین خواسته یی از معروض علیه صورت گیرد، وی مکلف به انجام آن می باشد. از لحن این فقره دانسته می شود که اصل اخذ ضمانت نباید الزامی باشد، زیرا گفته شده است «اداره حقوق می تواند از معروض علیه ضمانت احضار اخذ نماید». واژه می تواند معنای اختیاری بودن دارد و نه الزام. در صورتی که اداره حقوق اخذ ضمانت را لازم بداند، طبق ماده دوم طرز العمل اخذ ضمانت و احضار معروض علیه مصوب ۱۳۹۷، معروض علیه بعد از احضار، از اداره حقوق فورم ضمانت خط با فرمت تهیه شده از سوی وزارت عدلیه را که شامل مشخصات و اوصاف کامل ضامن می باشد، خانه پری، ترتیب و به اداره حقوق تسلیم می کند. طبق ماده سوم همان طرز العمل، مأمور موظف اداره حقوق مکلف است اسم ضامن، اسم پدر ضامن، سکونت اصلی و فعلی وی، نمبر تذکره، نمبر جواز فعالیت، نمبر دکان، موقعیت دکان و سایر مشخصات وی را به رؤیت ضمانت، درج فورم ثبت طی مراحل قضایای حقوقی نماید تا بعداً در سیستم ثبت قضایای حقوقی، ثبت گردد. طبق هدایت فقره پنجم ماده چهارم طرز العمل نامبرده فوق، مأمورین برحال دولت بعد از تصدیق منابع بشری اداره و یا مقام مافوق، نیز می توانند ضامن معروض علیه شوند. ماده چهارم طرز العمل اخذ ضمانت و احضار معروض علیه اوصاف ذیل را برای ضامن یا کفیل معروض علیه لازم دانسته است:

- ضامن احضار باید شغل یا پیشه تجارتي داشته باشد؛
- ضامن احضار باید محل ثابت و یا مسکن را به منظور انجام شغل و پیشه خویش انتخاب کرده باشد و عملاً در آن فعالیت داشته باشد؛
- ضامن باید جواز فعالیت پیشه و یا شغل و تجارت را از مراجع مربوط اخذ نموده باشد.
- وکیل گذر و ناحیه شاروالی، وکیل صنفی که ضامن به آن صنف تعلق دارد و مرجع صادر کننده جواز باید از فعالیت ضامن تصدیق نماید؛
- اشخاص و افرادی که پیشه و شغل تجارت نداشته و لی مأمورین دولت باشند و آدرس و محل سکونت ایشان مشخص باشد و مراجع فوقانی و یا منابع بشری از برحالی ایشان تصدیق نماید، می توانند منحیث ضامن احضار معروض علیه در ادارات حقوق تعهد نمایند.

- ادارات حقوق می توانند در صورت تغییر مکان ضامن و یا فرار آن از نهاد های امنیتی و کشفی خواستار همکاری و کمک شوند.

هرگاه معروض علیه ضامن معرفی ننماید، اداره حقوق برای جلوگیری از فرار وی و نیز اخذ ضمانت، معروض علیه را به اداره پولیس معرفی می کند. در کل، ضامن فرم متذکره را امضاء و مطابق هدايات ماده چهارم طرز العمل اخذ ضمانت و احضار معروض علیه طی مراحل می نماید تا تقدیم اداره حقوق گردد.

(۲) اخذ ضمانت از معروض علیه توسط پولیس

هرگاه مطابق به فقره اول ماده هفدهم قانون طرز تحصیل حقوق، معروض علیه حاضر به ارایه ضمانت نشود، در این صورت اداره حقوق به خاطر جلوگیری وی از فرار از اعمال قانون و جلوگیری از ضیاع حقوق عارض، معروض علیه را به اداره پولیس مربوطه معرفی می نماید. اداره پولیس مکلف است از وی ضمانت احضار کتبی اخذ نموده و به اداره حقوق مربوط ارسال کند. بر اساس ماده هفتم طرز العمل اخذ ضمانت و احضار معروض علیه، هرگاه پولیس در جلب و احضار معروض علیه و یا محکوم علیه احکام قطعی و نهایی محاکم با اداره حقوق همکاری جدی ننماید، موضوع غرض اجراءات به کمیته هماهنگی مندرج در ماده شصت و دوم قانون طرز تحصیل حقوق محول می گردد. ماده هشتم همان طرز العمل، جلب و احضار مقامات عالی رتبه و مقامات دولتی در ولایت کابل را توسط ریاست عمومی حقوق وزارت عدلیه و در ولایات توسط شخص والی دانسته است. شیوه اخذ ضمانت از سوی پولیس با همان طریقه و خانه پری فرم هایی صورت می گیرد که در اداره حقوق از سوی وزارت عدلیه مطابق با احکام قانون تهیه گردیده است.

(۳) معروض علیه متمرّد

فقره سوم این ماده در مورد معروض علیه متمرّد از دادن ضمانت مقرر داشته است: هرگاه معروض علیه حاضر به دادن ضمانت نباشد، من حیث شخص متمرّد با وی معامله می شود. در این که با متمرّد چه رفتاری باید صورت بگیرد، در قانون طرز تحصیل حقوق ماده پنجاه و هفتم تنها به تعقیب عدلی محکوم علیه به حکم قطعی و نهایی محکمه پرداخته و در زمینه شیوه برخورد با معروض علیه متمرّد سخنی به میان نیاورده است؛ اما ماده نهم طرز العمل اخذ ضمانت و احضار معروض علیه اشعار می دارد که هرگاه شخصی بدون عذر موجه از دادن ضمانت به اداره حقوق امتناع نماید، از طرف اداره مذکور به اداره پولیس جهت اخذ ضمانت معرفی می گردد. اگر وی در اداره پولیس نیز حاضر به دادن ضمانت نگردد، در این صورت برای تعقیب عدلی به سارنوالی مربوطه من حیث متمرّد از قانون طرز تحصیل حقوق به همکاری پولیس معرفی و اعزام می گردد. سارنوالی وی را ملزم به دادن ضمانت خواهد نمود.

مکلفیت پولیس

ماده هجدهم:

- (۱) احضار معروض علیه و اخذ ضمانت احضار از وی، تحصیل حقوق و تطبیق حکم محکمه تحت نظر اداره حقوق توسط پولیس صورت می گیرد.
- (۲) هرگاه تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه ایجاب تنفیذ اجباری را نماید، اداره پولیس مکلف به اتخاذ تدابیر امنیتی خاص و تأمین امنیت هیأت موظف می باشد.
- (۳) وزارت امور داخله مکلف است به منظور تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه، قطعه خاص پولیس را در مرکز و ولایات ایجاد و در ادارات حقوق وزارت عدلیه توزیف نماید.

شرح

ماه هجدهم قانون طرز تحصیل حقوق طی سه فقره به تبیین مکلفیت های پولیس در مورد احضار معروض علیه تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه و ایجاد قطعه خاص پولیس پرداخته است.

(۱) احضار معروض علیه، اخذ ضمانت و تطبیق حکم محکمه

در فقره اول این ماده، برای پولیس در زمینه تحصیل حقوق، سه وظیفه تعیین گردیده است: اولی آن احضار معروض علیه است چنان که در مواد قبلی شرح و توضیح داده شد، احضار معروض علیه و اخذ ضمانت از وی در مرحله ارایه عریضه به اداره حقوق، از وظایف پولیس است.

دومی، اخذ ضمانت احضار می باشد. مطابق ماده هفدهم هرگاه معروض علیه خود حاضر به دادن ضمانت احضار نگردد، اداره حقوق شخص مذکور را به اداره پولیس جهت اخذ ضمانت احضار در مراحل بعدی، معرفی می نماید که در ماده ۱۷ شرح داده شد. سومین مکلفیت پولیس تحصیل حقوق اشخاص و تطبیق حکم محکمه تحت نظر اداره حقوق می باشد. تطبیق احکام قطعی و نهایی محاکم تحت نظر اداره حقوق از سوی پولیس در مطابقت با هدیات و احکام فصل پنجم قانون طرز تحصیل حقوق صورت می گیرد که در جای خود مورد بررسی واقع گردیده است.

(۲) تأمین امنیت هیأت موظف برای تنفیذ اجباری احکام محکمه

فقره دوم مقرر می دارد که هرگاه تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه تنفیذ شدن به صورت اجباری را ایجاب نماید، پولیس باید امنیت هیأت تطبیق و تنفیذ را تأمین نماید. طبق احکام مواد چهل و یکم و چهل و سوم این قانون، اگر مدیون حاضر به پرداخت دیون خود مطابق با احکام قطعی و نهایی محکمه نباشد، در این صورت از اموال وی که شامل احتیاجات اولیه زندگی اش نباشد، دیونش تأدیه و حکم محکمه تنفیذ اجباری خواهد شد. تطبیق کننده تنفیذ اجباری مطابق با هدایت ماده چهل و پنجم قانون طرز تحصیل حقوق، هیأتی مرکب از نمایندگان با صلاحیت لوی سارنوالی، پولیس، اداره محلی و شاروالی، تحت ریاست اداره حقوق می باشد. حال در این فقره اشعار می دارد که تأمین امنیت این

هیأت از مکلفیت های پولیس است.

(۳) قطعه خاص پولیس برای تطبیق احکام قطعی و نهایی محاکم

مطابق فقره سوم این ماده، وزارت امور داخله، برای تطبیق احکام قطعی و نهایی محاکم باید قطعات خاص پولیس در مرکز و ولایات ایجاد و در وزارت عدلیه توظیف نماید. برای این دسته از افراد پولیس لازم است آموزش های خاص حقوقی و نحوه برخورد خاص با افراد آموزش داده شود.

مکلفیت ضامن (کفیل) و معروض علیه

ماده نهم:

- (۱) شخصی که منحیث ضامن (کفیل) به احضار معروض علیه به اداره حقوق ضمانت داده باشد، در صورت مطالبه در مدت سه روز مکلف به احضار وی می باشد.
- (۲) هرگاه معروض علیه کارکن دولت یا شخصیت حکمی باشد، اداره مربوطه مکلف است در میعاد معینه معروض علیه را به اساس تقاضای کتبی اداره حقوق به آن اداره اعزام نماید.

شرح

وظایف و مکلفیت های ضامن یا کفیل در این ماده طی دو فقره بیان شده است:

(۱) احضار معروض علیه ظرف سه روز

ضامن یا کفیل معروض علیه مطابق با احکام مواد متعدد قانون طرز تحصیل حقوق دارای مکلفیت هایی است که در این فقره احضار معروض علیه در مدت سه روز از جمله مکلفیت های وی بر شمرده شده است. در ماده پنجم طرز العمل اخذ ضمانت و احضار معروض علیه مکلفیت های ضامن این گونه لست گردیده است:

- ضامن مکلف است معروض علیه را عندالمطالبه در خلال مدت سه روز به اداره حقوق حاضر نماید؛
- هرگاه با داشتن عذر موجه نتواند معروض علیه را در میعاد معینه احضار نماید، مدت شش روز برای وی مهلت داده می شود تا معروض علیه را به اداره حقوق حاضر نماید.
- اگر ضامن کارمند دولت و یا مؤسسات غیر دولتی باشد، اداره مربوط ضامن مکلف است به اساس تقاضای اداره حقوق به کارمند مربوط خویش تفهیم نماید تا معروض علیه را به اداره حقوق احضار نماید، در غیر آن، کارمند ضامن را رسماً به اداره حقوق معرفی و اعزام نماید.

طرز العمل مربوط علاوه بر هدایت ضامن و بیان مکلفیت های وی، ادارات دیگر را نیز تکلیف کرده است که ضامن را به اداره حقوق معرفی نماید. به نظر می رسد یک طرز العمل مربوط به یک نهاد،

توان الزام دیگر نهاد ها به تبعیت از هدایات خاص خود را نداشته باشد. مطابق ماده پنجم قانون طرز تحصیل حقوق دیده شود

(۲) مکلفیت معروض علیه

فقره دوم این ماده تحت عنوان مکلفیت معروض علیه آمده است؛ اما محتوای آن تعیین تکلیف برای اداره یی است که معروض علیه در آن جا مصروف کار می باشد. زیرا اشاره نموده است که اداره یی که معروض علیه در آن جا کار می کند، مکلف است به درخواست کتبی اداره حقوق در ميعاد معينه معروض علیه را به اداره حقوق مربوطه اعزام نماید. مطابق به هدایت فقرات دوم و سوم ماده هشتم طرز العمل اخذ ضمانت و احضار معروض علیه، زمانی که حکم جلب معروض علیه به اداره مربوطه می رسد، اداره باید در خلال سه روز کاری معروض علیه را احضار و معلومات لازمه را به اداره حقوق ارایه نماید. در صورتی که همکاری ننماید و فرد مذکور به اداره حقوق مراجعه نکند، اداره پولیس محل سکونت مجلوب علیهم یا معروض علیهم مکلف به احضار و جلب اشخاص نامبرده به اداره حقوق می باشد.

داین و مدیون مسافر و کوچی

ماده بیستم:

هرگاه دائن و مدیون، مسافر یا کوچی باشند، داین عریضه خود را به نزدیک ترین اداره حقوق یا محکمه محل سکونت موقت آن ها ارایه می نماید، در این صورت معروض علیه مکلف است به اداره حقوق ضمانت کتبی بدهد.

شرح

این ماده حالت سفر و کوچ (کوچی گری) را برای داین و مدیون و یا عارض و معروض علیه فرض کرده است. به خاطر این که مسافر و کوچی محل خاصی برای سکونت ندارد؛ گفته شده است که داین عریضه را به نزدیک ترین اداره حقوق و یا محکمه محل سکونت موقت مسافران و کوچی ها ارایه می نماید. اداره حقوق مکلف است معروض علیه را جلب و از وی ضمانت کتبی بگیرد.

در این ماده چند چیز در ابهام گذاشته شده و طرز العمل های مربوط نیز با سکوت گذر کرده اند. یکی این که منظور از مسافر چه کسی است؟ آیا اشخاصی که برای مدت های کوتاه به مسافرت می روند نیز جزو مسافران محسوب می شوند؟ معیار خاصی در این زمینه موجود نیست. مسافر بودن مدیون چه اثری در عریضه به اداره حقوق دارد؟ هرگاه مدیون مسافر و دائن مسافر یا کوچی نباشند چی؟ آیا باز هم صلاحیت حوزوی اداره حقوق و محاکم همانند قبل خواهد بود یا خیر. از این که قانون مدت

سکونت یک سال ذکر شده دیده شود و طرز العمل مربوط دیده شود. کتبی بودن و نیز طرز العمل مربوط دیده شود

به هر صورت، وقتی اداره حقوق از شخص مسافر و کوچی ضمانت می طلبد، باید کتبی و محکم تر باشد، زیرا آدرس و محل سکونت آنان معلوم نیست. از لحاظ املائی و انشایی در آخر این ماده به نظر می رسد کتبی بودن ضمانت قید اضافی باشد، زیرا با توجه به مواصفات که قبلاً در مواد مختلف ذکر شد، کتبی بودن از لازمه ضمانت معروض علیه می باشد و نیاز به تکرار ندارد. در آخرین کلمه هم به جای فعل مفرد بدهد، فعل جمع بدهند آمده است که اشتباه تایپی می باشد؛ البته نکته دیگر نیز در این ماده زاید به نظر می رسد و آن این است که گفته هرگاه دائن و مدیون... با توجه به حکم صریح فقره (۱) از ماده ۸۱ قانون اصول محاکمات مدنی، دعوای مدنی در محل سکونت مدعی علیه حل و فصل می گردد، در این جا مدعی علیه یا معروض علیه مسافر و کوچی است، فکر نمی کنم تفاوتی وجود داشته باشد که حتماً دائن و عارض هم مسافر یا کوچی باشد.

مطالبه فسخ نامزدی یا نفقه یا تفریق

ماده بیست و یکم:

(۱) هرگاه اداره حقوق، عریضه زن را مبنی بر فسخ نامزدی یا مطالبه نفقه یا تفریق دریافت نماید، مکلف است از موضوع رسماً به اداره حقوق محل سکونت معروض علیه در خلال مدت (۷) روز کاری اطلاع دهد.

(۲) اداره حقوق محل سکونت معروض علیه مکلف است، مطابق احکام قانون از نتایج اجراءات خویش به اداره حقوق محل سکونت عارض اطلاع دهد؛

(۳) هرگاه معروض علیه به مندرجات عریضه عارض قناعت نداشته باشد، اوراق به محکمه محل سکونت زن ارسال می گردد.

شرح

این ماده طی سه فقره مراتب عریضه زن برای فسخ نامزدی، مطالبه نفقه و درخواست تفریق را بیان کرده است.

در مرحله نخست، چنان که ماده ۹۷ قانون اصول محاکمات مدنی نیز اشاره گردیده، رایه عریضه زن برای مطالبه فسخ نامزدی، عدم انفاق و درخواست تفریق را در محکمه محل سکونت مدعی می باشد. در این جا عریضه زن را قابل رایه در اداره حقوق محل سکونت می داند و گفته شده است که زن درخواست های سه گانه فوق را طی عریضه یی به اداره حقوق محل سکونت خویش رایه می نماید.

منظور از محل سکونت در خارج از شهر های بزرگ، اداره حقوقی است که عارض در حوزه کاری آن قرار دارد، مانند اداره حقوق ولسوالی یا مرکز ولایت و غیره. اداره حقوق مکلفیت دارد در ظرف (۷) روز کاری رسمی، موضوع را به اطلاع اداره حقوق محل سکونت معروض علیه برساند.

بر اساس فقره دوم این ماده، اداره حقوق محل سکونت معروض علیه مکلف است مطابق احکام قانون از نتایج اجراءات خویش به اداره حقوق محل سکونت عارض اطلاع دهد. این اجراءات در این قانون توضیح داده نشده؛ اما ماده ۱۲ طرز العمل بررسی عرایض حقوقی آن را با تفصیل بیشتر بیان کرده است: ... اداره حقوق محل سکونت معروض علیه ذیلاً اجراءات می نماید:

- (۱) معروض علیه را جلب، بعد از اخذ ضمانت از وی وجه مطالبه عارض را برایش تفهیم نماید.
- (۲) در صورت عدم قناعت معروض علیه به مطالبات عارض، از نزدش رسماً استحضاری مبنی بر حاضر شدن به اداره حقوق محل سکونت عارض اخذ می نماید.
- (۳) در صورت قناعت معروض علیه به مطالبات عارض، تمام نتایج اجراءات خویش را به اداره حقوق محل سکونت عارض اطلاع دهد.
- (۴) در صورت احضار و عدم احضار معروض علیه و یا قناعت و عدم قناعت وی، اوراق قضیه را ادارات حقوق محل سکونت معروض علیه به اداره حقوق محل سکونت عارض ارجاع نموده تا تحویل محکمه گردد.

بنابراین، تمامی مراحل به جز ارایه عریضه در اداره حقوق محل سکونت معروض علیه طی می شود و اگر قناعت وی حاصل نگردد، اوراق و اسناد مربوطه از سوی اداره حقوق محل سکونت معروض علیه جمع آوری و به اداره حقوق محل سکونت عارضه تحویل داده می شود تا جمعاً به محکمه مطابق با ماده ۹۷ اصول محاکمات مدنی رسیدگی صورت گیرد.

دعوت به مصالحه

ماده بیست و دوم:

- (۱) اداره حقوق حین مراجعه عارض و معروض علیه و قبل از ارجاع قضیه به محکمه، قضیه را بررسی نموده، در صورت عدم قناعت، طرفین را به مصالحه دعوت می نماید.
- (۲) هرگاه قضیه با رعایت احکام سایر قوانین از طریق مصالحه حل و فصل شود، طرفین ورق اصلاحی را امضاء یا نشان انگشت گذاشته و بعد از تأیید عضو مسلکی اداره حقوق و ملاحظه شد مسؤول دفتر مربوط ثبت می گردد. در این صورت مدیون مکلف است دو فیصد محصول حقوق را طبق احکام این قانون تحویل بانک نماید.
- (۳) هرگاه قضیه از طریق مصالحه یا میانجی گری حل و فصل شده نتواند، عریضه با اسناد منضمه آن به محکمه ذیصلاح احاله می گردد.

شرح

یکی از اهداف تأسیس اداره حقوق، دعوت طرفین به مصالحه می باشد. هدف از مصالحه رفع خصومت و جنجال و ایجاد صلح و توافق میان آنان است که با گذشت و مدارا از سوی طرفین حاصل می شود. قانون مدنی مقرر می دارد: صلح عبارت از عقدی است که نزاع را رفع و خصومت را بر اساس رضایت طرفین قطع می نماید.^۱ ثمره اصلی مصالحه همان توافق و رضایت طرفین و دست برداشتن از ادامه اقامه دعوی می باشد. مصالحه میان طرفین دعوی یکی از اهداف اصلی و بنیادی اداره حقوق است. زیرا از طریق مصالحه حجم دوسیه های موجود در محاکم و نیز هزینه طرفین دعوی کمتر می شود. نزاکت ها و ملاحظات اجتماعی میان طرفین به حال خود باقی می ماند و از کدورت ها جلوگیری می گردد. قانون طرز تحصیل حقوق در مواد بیست و دوم و شصت و ششم و نیز طرز العمل مصالحه در قضایای حقوقی مصوب ۱۳۹۷، طریقه دعوت به مصالحه، دریافت حق ثبت و محصول حقوق را تبیین نموده است. اصطلاح دیگری که غیر از مصالحه در این ماده به کار رفته است، کلمه میانجیگری است. میانجیگری عبارت است از مشارکت شخص ثالث اعم از اداره حقوق یا اشخاص حقیقی دیگر جهت حل و فصل منازعه از طریق توصیه، نشان دادن راه حل ها و پیشنهادات می باشد. میانجی، قاضی نیست.^۲ اجراءات اداره حقوق در مورد مصالحه طی سه فقره در این ماده ذکر شده است:

(۱) دعوت طرفین به مصالحه

براساس فقره اول این ماده و نیز ماده چهارم طرز العمل مصالحه در قضایای حقوقی، موظفین اداره حقوق مکلفند حین مراجعه عارض و معروض علیه به آن اداره، مراتب مطالبات عارض را به معروض علیه تفهیم نماید. اگر وی به آن قناعت نداشته باشد، قبل از ارجاع قضیه به محکمه باید طرفین را ذریعه استعلام کتبی دعوت به مصالحه نماید.

(۲) شیوه انجام مصالحه

هرگاه طرفین رضایت خویش را برای حل قضیه از طریق مصالحه و میانجیگری اعلام نمایند، برای انجام آن، طبق هدایت ماده ششم طرز العمل مصالحه در قضایای حقوقی، لازم است موظف اداره حقوق احکام و موارد قانونی لازم برای مصالحه را برای ایشان تفهیم نماید. در مرحله بعدی اصلاح خط مطبوع که فرمت آن از طریق وزارت عدلیه تنظیم گردیده، از سوی عضو مسلکی اداره حقوق تنظیم و تحریر می گردد. در مرحله بعد، اثر انگشت و امضای طرفین اخذ گردیده، بعد از تأییدی عضو مسلکی اداره حقوق و ملاحظه شد مسؤول دفتر، در کتاب مربوط ثبت می گردد. اگر چنان چه موضوع

^۱ - قانون مدنی، ماده ۱۲۹۷.

^۲ - کنوانسیون ۱۸۹۹ لاهه، ماده ۴ در مورد حل و فصل اختلافات بین المللی.

سند صلح نامه، مسائل پولی و پرداخت دین باشد، با نظر داشت فقره های (۱) و (۲) ماده ۲۹ قانون طرز تحصیل حقوق و ماده هشتم طرز العمل مصالحه در قضایای حقوقی، دو فیصد پول تحصیل شده منحیث محصول حقوق توسط مدیون به حساب عواید وزات عدلیه در واردات دولت تحویل می گردد. در صورتی که توافق طرفین در مصالحه بر پرداخت دین به صورت اقساط باشد، طبق ماده نهم طرز العمل فوق، دو فیصد محصول حقوق صرف از قسط اول آن از مدیون اخذ و تحویل خزانه دولت می گردد و اگر طرفین بقیه اقساط را با توافق بین خود و بدون مداخله اداره حقوق حل و فصل کنند، مدیون طبق حکم ماده دهم طرز العمل یاد شده، از پرداخت محصول حقوق نسبت به اقساط باقیمانده معاف می باشد.

(۳) احاله عریضه و اسناد منضمه به محکمه ذیصلاح

طبق هدایت فقره سوم این ماده، در صورتی که پیشنهاد مصالحه اداره حقوق از سوی طرفین رد گردد و قضیه از

طریق مصالحه میانجگری حل و فصل شده نتواند، طبق هدایات مواد ۱۷ و ۴۹۰ قانون اصول محاکمات مدنی و فقره سوم ماده بیست و دوم قانون طرز تحصیل حقوق، عریضه عارض همراه با اسناد منضمه به محکمه ذیصلاح احاله می گردد.

نمایندگی به حیث عارض و معروض

ماده بیست و سوم:

هرگاه اهالی قریه به صورت مشترک در قضایای مربوط به چراگاه، راه عام، مسیل و امثال آن ذینفع باشند، حضور بعضی از آن ها به حیث عارض یا معروض علیه منحیث نماینده در اداره حقوق کافی می باشد.

شرح:

براساس هدایت مواد ۱۴ و ۱۵ قانون اصول محاکمات مدنی در صورتی که مدعی بهها مشترک و مدعی متعدد باشد، مانند موضوع همین ماده و اشتراک اهالی قریه در دعوای مربوط به مسیر راه عام یا مسیر سیلاب و غیره و یا دعوای متعدد باشد، مانند دعوی بر سر مسیر جوی آب و مسیر راه عام؛ اما سبب آن ها در ادعا واحد باشد. مثلاً شخصی بگوید که راه و جوی آب قبلاً وجود نداشته و اهالی بعداً آن را از بالای زمین شخصی بدون جلب رضایت عبور داده اند، در این موارد استدعا توسط عریضه واحد صورت می گیرد.

طبق هدایت صریح این ماده، هرگاه اهالی قریه به صورت مشترک در قضایای حقوقی همانند چراگاه یا

راه عام یا مسیر سیلاب و امثال آن ذینفع باشند و موضوع از سوی عارض به اداره حقوق ارایه شود، لازم نیست تمامی اهالی قریه به عنوان طرف قضیه به اداره مراجعه نمایند، بلکه چه من حیث عارض و یا معروض علیه می توانند یک یا چند نفر از میان خود یا از بیرون به عنوان نماینده قانونی یا وکیل انتخاب کنند که قضیه را در اداره حقوق تعقیب نماید. بدیهی است در این صورت باید شخصی که به نمایندگی از اهالی یک قریه دعوی را تعقیب می کند، اسناد معتبر مبنی بر نیابت یا وکالت داشته باشد. طبق اصول کلی حقوقی، هرگاه اداره حقوق بخواهد می تواند از نماینده قریه من حیث معروض علیه ضمانت اخذ نماید.

محل سکونت

ماده بیست و چهارم:

(۱) محل سکونت شخص حقیقی مطابق احکام این قانون عبارت است از:

۱- محلی که شخص در آن جا بیش از یک سال سکونت داشته باشد.

۲- محلی که شخص در آن جا وظیفه رسمی دائمی داشته باشد.

۳- محلی که شخص آن جا را مرکز فعالیت تجارتي یا اجرای پیشه معین قرار داده باشد.

(۲) محل سکونت زوجه محل سکونت زوج می باشد، مگر در دعاوی فسخ نامزدی، مطالبه نفقه و تفریق، محل سکونت زوجه، محل سکونت ولی، وصی یا نماینده قانونی وی می باشد.

(۳) محل سکونت شخص غایب، مفقود، فاقد یا ناقص اهلیت قانونی، حسب احوال محل سکونت ولی، وصی یا قیم وی می باشد.

(۴) محل سکونت شخص حکمی محلی است که دفتر مرکزی آن در محل واقع است، در صورتی که دفتر مرکزی شخص حکمی در خارج از کشور و نمایندگی آن مقیم افغانستان باشد، محلی که نمایندگی آن در آن موقعیت داشته باشد، محل سکونت آن محسوب می گردد.

(۵) هرگاه دفتر فرع شخص حکمی در ولایت دیگری باشد، محلی که دفتر فرع شخص حکمی در آن واقع است، محل سکونت آن محسوب می گردد.

شرح

این ماده در فقره های مختلف صورت های گوناگونی از محل سکونت اشخاص حقیقی، حکمی، غائب و مفقود داخلی و خارجی را ارایه داده است. دانستن محل سکونت یا اقامتگاه اشخاص به خاطر آثار حقوقی مرتبه آن دارای اهمیت است. مثلاً اداره حقوق و محکمه از لحاظ حوزوی زمانی صلاحیت دریافت عریضه حقوقی و رسیدگی قضایی به یک قضیه را دارد که محل سکونت شخص معروض علیه در حوزه و قلمرو آن اداره یا محکمه قرار داشته باشد یا در قضایای مربوط به فسخ نامزدی، عدم تأمین نفقه و تفریق، عریضه تنها به اداره حقوق محل سکونت زن قابل ارایه می باشد. استعلامات و قرارها نیز به آدرس و محل سکونت قانونی اشخاص ارسال می شود.

محل سکونت یا اقامتگاه، منحیث بخشی از عناصر تشخیص هویت اشخاص حقیقی و حکمی عبارت از محلی است که شخص را از نظر حقوقی به یک مکان مشخص مرتبط می سازد. در فصل پنجم قانون اصول محاکمات مدنی، محل سکونت اشخاص حقیقی و حکمی را مشخص ساخته است.

(۱) محل سکونت شخص حقیقی

اولین فقره، طی سه جزء محل سکونت شخص حقیقی را بیان می نماید: یکی محلی که شخص در آن جا بیش از یک سال سکونت داشته باشد. این مکان، از نظر قانون گذار محل سکونت و اقامتگاه شخص فرض گردیده است.

دوم محلی که شخص در آن وظیفه رسمی و دائمی داشته باشد. طبق ماده ۸۶ اصول محاکمات مدنی، کارکنان دولت، منسوبین قوای مسلح در قضایای مدنی مشمول حکم این جزء می باشند. هم چنین اگر شخص حقیقی برای شخص حکمی خصوصی طبق قرارداد رسمی و منظم کار نماید، مشمول این حکم خواهد بود.

سومی محلی که شخص آن جا را مرکز فعالیت تجارتي یا اجرای پیشه معین قرارداده باشد. این مورد مخصوص اشخاصی است که به پیشه تجارت مصروف می باشند. موارد متذکره در این فقره، به طور عموم برای اشخاص حقیقی است، مگر اشخاصی تحت فقره های بعدی این ماده داخل باشند.

(۲) محل سکونت زوجه

مطابق هدایت صدر فقره دوم ماده بیست و چهارم این قانون، محل سکونت زوجه، همان محل سکونت زوج می باشد. زیرا در فرهنگ، عرف و سنت های ساکنان این سرزمین، زنان شوهردار معمولاً با شوهران خود به صورت مشترک زندگی می کنند و در این ماده قانون، این رویه به عنوان یک اصل مورد پذیرش قرار گرفته است؛ قانون گذار در ذیل این فقره، برخی از همسران را از این حکم کلی مستثنا قرار داده است بدین صورت که: در دعاوی مربوط به فسخ نامزدی، مطالبه نفقه و درخواست تفریق که در این سه مورد، محل سکونت زوجه، مکانی است که ولی، وصی یا نماینده قانونی وی در آن جا زندگی می کند.

نکته قابل توجه در این فقره حکمی است که در ذیل آن آمده و محل سکونت زنی را که خواهان فسخ نامزدی یا نفقه یا تفریق باشد، محل سکونت ولی، وصی یا قیم وی بر شمرده است؛ در حالی که طبق فقه حنفی که قانون مدنی ما اصولاً برگرفته از آن است و نیز طبق هدایت احکام ابواب ولایت، وصایت و قیمومیت در قانون مدنی افغانستان، این سه نهاد تنها برای اطفال و اشخاص ناقص یا فاقد اهلیت قانونی وجود دارد و نه زنان شوهر دار به صورت مطلق. به نظر می رسد در تدوین ذیل این فقره اشتباه صورت گرفته باشد و محل سکونت زن در سه حالت فوق همان محلی باشد که خودش زندگی می کند؛ البته، ماده ۸۳ قانون اصول محاکمات مدنی محکمه با صلاحیت در رسیدگی به دعاوی دختر حایز سن ازدواج یا دارای اهلیت کامل حقوقی، محکمه محل اقامت پدر و یا محارم شرعی وی را می داند

که متکفل اعاشه و پرورش وی باشند. از فحواى این ماده می توان درک کرد که محل سکونت این گونه دختران، همان محل سکونت پدر یا محارم شرعى متکفل اعاشه و پرورش آن ها می باشد.

(۳) محل سکونت شخص غائب، مفقود و اشخاص فاقد و یا ناقص اهلیت

در این فقره محل سکونت و اقامت حکمی (برای شخص غائب و مفقود) شخص غائب، مفقود و اشخاص ناقص یا فاقد اهلیت را محل سکونت ولی، وصی یا قیم آن ها بر شمرده است. منظور از غائب فردی است که طبق ماده ۳۲۳ قانون مدنی به مدت یک سال و یا بیشتر از آن غائب باشد و در اثر غیابت مصالح وی متأثر گردد. مفقود، شخص غائبی است حیات و ممات وی بعد از غیبت معلوم نباشد. اشخاصی چون مجنون و اطفال غیر ممیز، جزو اشخاص فاقد اهلیت محسوب می شوند و اطفال ممیز و اشخاص سفیه، معتوه یا محکومان به حجر از سوی محکمه مطابق به حکم ماده ۳۲۱ قانون مدنی، جزو اشخاص ناقص اهلیت محسوب می شوند. افراد یاد شده براساس مورد و طبق قانون، تحت سرپرستی ولی، وصی تعیین شده از سوی ولی و یا وصی قضایی و یا قیم می باشند. در این فقره محل سکونت این افراد را حسب مورد، محل اقامت و سکونت ولی، وصی یا قیم ایشان دانسته است؛ مثلاً ماده ۳۱۹ قانون مدنی برای اداره اموال اشخاص معتوه، سفیه و مجنون تعیین قیم را لازم دانسته است. ماده ۲۱۹ قانون مدنی مقرر داشته است که پدر می تواند برای فرزندان فاقد یا ناقص اهلیت خویش و یا حمل ثابت در بطن وصی تعیین نماید. اگر برای این گونه افراد وصی از سوی پدر تعیین نشده باشد، طبق ماده ۲۹۷ قانون مدنی، محکمه وصی تعیین می نماید که به آن وصی قضایی گفته می شود. هم چنین ماده ۲۶۸ قانون مدنی پدر یا جد پدری را ولی بر مدیریت اموال فرزندان ناقص و یا فاقد اهلیت بر شمرده است. طبق این ماده محل سکونت این گونه اشخاص و شخص غائب محل سکونت همان ولی، وصی، قیم یا نماینده قانونی آن ها می باشد.

(۵) محل سکونت شخص حکمی

محل سکونت شخص حکمی مانند شرکت ها و سازمان ها و نهادهای، بر اساس فقره چهارم این ماده، محل وقوع دفتر مرکزی آن است؛ مگر این که دفتر مرکزی شخص حکمی خارج از افغانستان واقع شده باشد که در این صورت، محل سکونت آن همان محلی محسوب می گردد که نمایندگی شخص حکمی یاد شده در داخل افغانستان در آن واقع شده باشد، مانند دفاتر سازمان ها و نهادهای تجارتي و غیر تجارتي موجود در کشور.

هرگاه شخص حکمی دارای دفتر مرکزی در پایتخت باشد و دفاتر فرعی آن در ولایات، اگر شخصی بخواهد علیه آن دفتر فرعی عریضه نماید، محل ارایه عریضه، اداره حقوقی ولایتی است که دفتر فرعی معروض علیه در آن واقع شده باشد. این که دفتر فرعی در ولایات را به عنوان معروض علیه به رسمیت شناخته و منحیت شخصیت حکمی مستقل فرض نموده، به خاطر سهولت برای عارض جهت دسترسی به عدالت می باشد.

فصل سوم

اجرائات اداره حقوق در برابر مطالبات حقوقی

پس از بیان احکام عمومی در فصل اول و چگونگی تقدیم عرائض حقوقی در فصل دوم این قانون، فصل سوم، به تبیین مکلفیتهای اجرائی اداره حقوق، در راستای رسیدگی به مطالبات حقوقی عارض می‌پردازد. اولین ماده این فصل، ماده بیست و پنجم است که در قالب سه فقره، شرائط مطالبه دین و مکلفیت مدیون را در این خصوص بیان می‌نماید. نظر به تفاوت موضوعات طرح شده در فقرات این ماده، هر یک از فقرات، به صورت علی‌حده ذکر و توضیحات لازم در ذیل آن بیان می‌شود.

مطالبه دین

ماده بیست و پنجم:

- (۱) داین می‌تواند هر وقت دین خود را از مدیون مطالبه نماید. دین مؤجل از این حکم مستثنی است.
- (۲) مدیون مکلف است دین ثابت ذمت خود را در صورت مطالبه، به داین تأدیه نماید، مگر این که در مورد تأدیه، طور دیگری موافقه صورت گرفته باشد.
- (۳) هرگاه ضامن ادای دین را طور کتبی به عوض مدیون تعهد نموده باشد، مکلف به پرداخت دین ثابت داین می‌باشد.

توضیح فقره (۱):

داین می‌تواند در هر زمان دلخواه، دین خود را از مدیون مطالبه نماید، مگر اینکه با توافق طرفین یا حکم قانون و یا مطابق عرف، زمان مشخصی برای پرداخت یا ایفای آن معین شده باشد. دینی که برای ادای آن، زمان مشخصی تعیین شده باشد، دین مؤجل یا زمان‌دار نامیده می‌شود. دیون مؤجل، فقط در زمان تعیین شده قابل مطالبه است.

برای مثال، احمد، ده هزار افغانی به عبدالله قرض داده، یا با پرداخت پیشکی پول به یک داکتر، موافقت او را برای انجام عملیات جراحی خود، گرفته است. در این موارد، احمد در هر زمان می‌تواند قرض خود را از عبدالله مطالبه نموده یا از داکتر، انجام عملیات را بخواهد.

اما اگر برای ایفای تعهد، زمانی معین شده باشد، درخواست ادای دین یا انجام تعهد، قبل از زمان مقرر مجاز نخواهد بود.

این تعیین مدت، می‌تواند با توافق طرفین باشد، مثل اینکه به یک هوتل، فرمایش یک هزار خوراک نان برای یک مهمانی، جهت تحویل در ساعت ۸ روز ۲۰ سنبله سال ۱۳۹۸ را داده باشد که در این صورت نمی‌تواند زودتر یا دیرتر از این زمان، خواستار تحویل نان‌ها شود.

یا محکمه زمانی تعیین نموده باشد،^۱ مثل مستأجری که کرایه خانه را در وقت مقرر نپرداخته و مالک علیه او در محکمه عریضه نموده، اما با درخواست مستأجر، محکمه، یک ماه به او مهلت داده است.

و یا بر حسب مورد، ایفای تعهد در زمان مشخصی، متعارف باشد.^۲ مثلاً مزد کارگر روزمزد، معمولاً بعد از پایان یک روز کاری پرداخت می‌شود و لذا کارگر نمی‌تواند پیش از انجام کار، مزد خود را بخواهد.

با این حال اگر زمان پرداخت، به نفع مدیون باشد، دائن می‌تواند زودتر از موعد معین، دین خود را ادا نماید. مثلاً اگر کسی در تاریخ اول حمل، ده هزار افغانی قرض گرفته و تعهد کرده اول سنبله آن را

۱. ماده ۹۲۱ قانون مدنی در این خصوص، مقرر می‌نماید: «هرگاه دین، مؤجل بوده و یا به اقساط معین قسط شده باشد، دائن نمی‌تواند قبل از رسیدن موعد، دین را مطالبه نماید. اگر دین معجل بوده یا موعد تأدیه آن رسیده باشد، مدیون به تأدیه فوری دین مکلف می‌باشد. با آن هم، محکمه می‌تواند عندالضرورت و در صورت عدم موانع قانونی، با در نظر داشت حالت مدیون، به مدیون مهلت بدهد، مشروط بر اینکه از آن ضرر فاحش به دائن نرسد.» فقره (۲) ماده ۸۵۱ این قانون نیز اذعان می‌نماید: «(۲) محکمه می‌تواند به اساس درخواستی مدیون در مقابل دائنین در دیون مؤجله، به ایفای مهلت و یا تمدید آن حکم نماید. چنانچه محکمه می‌تواند دیون مستعجله را در صورت ایجاب شرایط و مصلحت مدیون و دائنین تمدید نماید.»

۲. ماده ۷۲۰ قانون مدنی در این خصوص مقرر می‌دارد: «آنچه در عرف معروف باشد، مانند آنست که شرط گذاشته شده باشد.»

بازگرداند، می‌تواند زودتر از این زمان، قرض خود را ادا نماید یا کارفرما می‌تواند زودتر از پایان ماه، معاش کارمند را پرداخت نماید.

اما اگر مدت، به نفع داین نیز باشد، وی می‌تواند از دریافت پول یا مال، زودتر از زمان تعیین شده، خودداری نماید. مثلاً اگر تاجری افغان در اول سرطان، از فروشنده برزیلی، یکصد تن گوشت برای تحویل در اول سنبله خریداری نموده باشد، اما فروشنده که هم‌زمان، خریدارانی از پاکستان و سایر کشورهای همسایه دارد و می‌خواهد یکباره تمام سفارشات را روان نموده و تحویل دهد، بخواهد سفارش تاجر افغان را در اول اسد تحویل دهد، تاجر افغان می‌تواند آن را قبول نکند چرا که ممکن است وی بر مبنای قرارداد، از اول سنبله، سردخانه ریزرف نموده و با خریداران افغان، قراردادهای فروش منعقد نموده باشد و لذا امکان نگهداری و توزیع گوشت را در اول اسد نداشته باشد.

قابل ذکر است که این حکم، برای موارد متعارف می‌باشد، اما اگر قوانین خاص، ترتیب دیگری مقرر نموده باشد، مطابق همان قوانین عمل می‌شود. برای مثال، اگر مدیون، مفلس شود،^۱ فوت نماید،^۲ نقص تضمینات ارائه شده توسط مدیون آشکار شود،^۳ یا دین، مربوط به قرض باشد،^۴ در تمام این موارد، با اینکه دین، مؤجل بوده و زمان پرداخت آن مشخص است، اما دائن حق دارد طلب خود را قبل از موعد مقرر، مطالبه نماید.^۵ الزام مدیون به پرداخت قبل از موعد دین، منوط به این است که دائن بتواند با مراجعه به محکمه و اثبات موارد فوق، حکم قطعی محکمه را در این خصوص، به دست آورد. در این

^۱ . فقره (۱) ماده ۸۵۱ قانون مدنی: «هرگاه به حجر مدیون مفلس حکم صادر شود، مدت تأجيل ديون مؤجله از بين مي‌رود و از مقدار سقوط مفاد مرتبه ديون مذکور كاسته مي‌شود.»

^۲ . ماده ۱۷۱۲ قانون مدنی: «يا وفات مدیون، دین مؤجل به صورت معجل قابل تأديه مي‌گردد، مگر اینکه موافقه طوری دیگری صورت گرفته باشد...»

^۳ . ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی: «هرگاه بايع به تأجيل ثمن مبيعه موافقه نموده باشد، حق نگهداشت مبيعه را نداشته به تسليم آن به مشتری مکلف ساخته می‌شود. در این صورت حق مطالبه ثمن را قبل از فرا رسیدن موعد تأجيل ندارد، مگر اینکه تنقيص تأمينات تأديه ثمن از طرف مشتری ظاهر شده یا مشتری در حالت افلاس قرار گیرد که خوف ضياع ثمن از آن متصور باشد»

^۴ . ماده ۱۲۸۹ قانون مدنی در این خصوص به صراحت مقرر می‌نماید: «... قرض‌دهنده می‌تواند قرض‌گیرنده را به رد مثل، قبل از موعد معين مکلف سازد...»

^۵ . برای مثال، اگر تاجری به دکان‌داری جنس داده و بنا بوده پول آن را دو ماه بعد بگیرد، اما یک هفته بعد از تحویل جنس، دکان‌دار، مفلس شده یا فوت نماید، تاجر می‌تواند هنگام ترکه شدن اموال وی، درخواست پرداخت طلب خود را بنماید، حتی اگر زمان تأديه آن فرا نرسیده باشد. این امر بدین دلیل است که اموال مدیون، تضمین ادای ديون وی است و اگر دین تاجر پرداخت نشود و اموال دکاندار، بین وارثین او تقسیم شود، هنگام فرا رسیدن موعد تأديه، نه بدهکار وجود دارد و نه اموال او و بدین ترتیب، حق تاجر ضایع می‌شود.

یا اگر فردی یک میلیون افغانی به دیگری قرضه داده و خانه وی را که دو میلیون افغانی قیمت‌گذاری شده، به عنوان رهن، قید کرده و زمان بازپرداخت قرض را نیز یک سال بعد مقرر نموده باشد، اما یک ماه بعد متوجه شود، که مدیون، در قیمت‌گذاری خانه خود تقلب کرده و با رشوت به شرکت ارزیاب، خانه‌ای را که در واقع، بیش از پنجصد هزار افغانی ارزش ندارد، دومیلیون افغانی قیمت‌گذاری کرده است، در این صورت، دائن می‌تواند، خواستار تبدیل موضوع رهن شده و در صورت عدم قبول توسط مدیون، خواستار پرداخت فوری دین خود گردد.

صورت، اداره حقوق، مطابق حکم قطعی محکمه، اجرائات نموده و اقدام به وصول پیش از موعد دین خواهد نمود.

(۲) مدیون مکلف است دین ثابت ذمت خود را در صورت مطالبه، به داین تأدیه نماید، مگر این که در مورد تأدیه، طور دیگری موافقه صورت گرفته باشد.

مدیون موظف است دینی را که قانوناً بر ذمه او ثابت می‌باشد، در صورت مطالبه توسط دائن، به خود او تأدیه نماید. در صورتی که بین دائن و مدیون در خصوص نحوه و کیفیت ادای دین، توافقی صورت گرفته باشد، این توافق، اولویت داشته و لازم‌الاجرا خواهد بود. در این فقره، چند نکته قابل توجه است:

دین ثابت:

دین ثابت، به دینی گفته می‌شود که وجود آن با یکی از مستندات مذکور در ماده بیست و هفتم این قانون ثابت شده باشد. در صورت وجود هر یک از مستندات مذکور در ماده فوق، اداره حقوق موظف است در صورت درخواست دائن، اقدام به تحصیل دین از مدیون نماید.

شرط مطالبه دائن:

اصولاً تا زمانی که دائن، دین خود را مطالبه نکرده باشد، مدیون، مکلفیتی نسبت به ادای آن ندارد و در صورت عدم ایفاء، ضامن نمی‌باشد. مثلاً کسی که از دوستش مبلغی قرض گرفته و زمان خاصی نیز برای بازپرداخت مشخص نشده، هر زمان، قرض‌دهنده مطالبه نماید، موظف به ادای دین است ولی پیش از مطالبه، مسئولیتی ندارد و قرض‌دهنده نمی‌تواند او را متهم به تأخیر در ادای دین نموده و از این بابت از او خسارت بخواهد.

اما این در صورتی است که مطابق قرارداد یا عرف یا قانون، پیشاپیش، زمان خاصی برای پرداخت آن مشخص نشده باشد؛ چرا که در این صورت، مدیون، بدون مطالبه، موظف به پرداخت بوده و در صورت عدم پرداخت، مشمول تعهدات قانونی یا قراردادی مقرر خواهد بود.

برای مثال، فردی که از بانک قرضه دریافت کرده و مطابق قرارداد، موظف بوده به صورت ماهوار، قسط خود را بپردازد، لزومی ندارد که اول هر ماه، بانک از او درخواست پرداخت قسط نماید، بلکه او موظف است در موعد معین، قسط خود را بپردازد و در صورت عدم پرداخت، بانک، جریمه مقرر را در مورد وی

تطبیق خواهد نمود. یا اگر کسی موثر دوستش را برای یک روز به عاریت گرفته، در پایان روز و بدون نیاز به تماس مالک و مطالبه او، موظف است موثر را بازپس دهد و الا پس از این زمان، علاوه بر لزوم پرداخت اجرت‌المثل، تصرف امانی او تبدیل به ضمانی شده و ضامن تمام خسارات وارد بر موثر خواهد بود، حتی اگر مقصر نباشد.

اولویت و اعتبار توافقات بین دائن و مدیون:

طبیعتاً دین باید به دائن پرداخت شود. اما هر نوع توافقی بر خلاف آن، مجاز و معتبر است.^۱ مثلاً فردی ساکن بغلان که خانه خود در کابل را به اجاره داده، با مستأجر توافق کند که وی، اجاره بها را به پسرش که در کابل محصل است بپردازد. در این صورت، مستأجر باید مبلغ اجاره را به پسر مالک بپردازد. یا شرکتی تجارتي که توسط وکیل خود، ده پایه کمپیوتر را به مؤسسه‌ای فروخته و در قرارداد مقرر شده که مبلغ آن، نه به خود وکیل یا مدیر مالی، بلکه به معاون اداری و مالی شرکت پرداخت شود، مؤسسه باید مطابق توافق عمل نماید و پرداخت به هر فرد دیگر از مقامات شرکت، باعث براءت وی نمی‌شود.

(۳) هرگاه ضامن ادای دین را طور کتبی به عوض مدیون تعهد نموده باشد، مکلف

به پرداخت دین ثابت داین می‌باشد.

اگر شخصی، تأدیه دین را از جانب مدیون ضمانت کرده باشد، مطابق تعهد خود، ملزم به ایفای دین وی می‌باشد. چنین ضمانتی در اصطلاح قانون مدنی، کفالت نامیده شده و شخص ضامن، کفیل خوانده می‌شود. کفالت مزبور، تابع مقررات قانون مدنی می‌باشد. تعهد کفیل، مشروط به شرائط ذیل است:

۱. کتبی بودن کفالت.

نظر به مقررات کفالت در قانون مدنی، قرارداد کفالت باید به صورت کتبی باشد، حتی اگر اثبات اصل وجوبه، با شهادت، ممکن باشد.^۲ برای مثال اگر عبدالله به اجمل، یک هزار دالر آمریکایی به پول افغانی فروخته و مدعی است که نصیر، پرداخت معادل افغانی را از طرف اجمل ضمانت کرده است، این ضمانت (کفالت) در صورتی از طرف محکمه پذیرفته می‌شود که عبدالله بتواند سندی کتبی با امضای نصیر، برای اثبات آن ارائه نماید.

۱. ماده ۹۰۸ قانون مدنی: «دین اساساً به دائن یا وکیل او پرداخته می‌شود. اگر دائن محجور باشد، دین به ولی، وصی و یا قیم او که صلاحیت قبض دین را داشته باشد، پرداخته می‌شود. اگر دین به دائن محجور پرداخته شود، اعتبار نداشته، مدیون از دین، بریء الذمه شناخته نمی‌شود. در صورت هلاک و ضایع ساختن آن، ولی، وصی و قیم می‌توانند دین را مطالبه نمایند.»

ماده ۹۰۹ قانون مدنی: «هرگاه دین، به غیر داین یا غیر وکیل او پرداخته شود، مدیون، بریء الذمه شناخته نمی‌شود، مگر اینکه دائن، پرداخت دین را تأیید نماید و یا دین با حسن نیت به شخصی پرداخته شده باشد که در ظاهر حال، مستحق آن شناخته شود.»

۲. ماده ۱۶۷۹ قانون مدنی: «برای ثبوت کفالت، شکل تحریری حتمی است، گرچه ثبوت اصل وجوبه به شهادت جایز باشد.»

۲. مراجعه اولیه دائن به مدیون و امتناع وی از انجام تعهد.

مطابق مقررات کفالت قانون مدنی، دائن برای دریافت طلب خود، ابتدا باید به مدیون مراجعه کند و در صورتی که مدیون از ادای دین، امتناع نماید، می‌تواند به ضامن مراجعه کند.^۱ بنابراین دائن نمی‌تواند از ابتدا به کفیل مراجعه کند.

۳. ثابت بودن دین.

کفیل (ضامن)، فقط نسبت به پرداخت دیون صحیح و ثابت بر ذمه مدیون مکلفیت دارد.^۲ بنابراین، وی در خصوص پرداخت دیون باطل و غیرثابت، مسئولیتی ندارد.^۳ هر چند تأدیه آن را تضمین نموده باشد. همان طور که در توضیح فقره قبل ذکر شد، مقصود از دین ثابت، دینی است که وجود آن به موجب یکی از مستندات مذکور در ماده بیست و هفتم این قانون، تثبیت شده باشد. بنابراین، دینی که مورد اختلاف بوده و هنوز حکم قطعی محکمه در مورد آن صادر نشده باشد، الزامی برای کفیل مدیون ایجاد نمی‌کند. در مورد دیون مشمول مرور زمان، اگر کفالت، بعد از شمول مرور زمان بر دین، انجام گرفته باشد، در این صورت چون دین، صحیح بوده و نیز ثابت بر ذمه مدیون می‌باشد^۴، لذا کفالت از آن صحیح بوده و کفیل ملزم به تأدیه آن خواهد بود. اما اگر کفالت، قبل از شمول مرور زمان انجام شده باشد، نظر به اینکه کفالت از عقود تبعی است، لذا با شمول مرور زمان بر دین، همراه با اصل دین، تمام تضمینات آن نیز غیرقابل مطالبه قانونی خواهد بود.

اخذ استحضاری

ماده بیست و ششم:

- (۱) اداره حقوق، حکم قطعی و نهایی محکمه ذیصلاح را مبنی به تحصیل دین، به اطلاع داین و مدیون رسانیده و از آنها استحضاری اخذ می‌نماید.
- (۲) هرگاه محکوم‌له، شخص حکمی یا اداره دولتی باشد، نماینده باصلاحیت آن رسماً از طریق اداره حقوق مطالبه می‌گردد. در این صورت اداره دولتی و شخص حکمی مکلف است نماینده خود را در ظرف (۲) روز کاری به اداره حقوق معرفی نماید. در صورت عدم معرفی نماینده، مسئولیت بعدی به عهده اداره مربوط می‌باشد.

^۱ ماده ۱۷۰۶ قانون مدنی: «(۱) داین نمی‌تواند تنها به کفیل رجوع کند، مگر بعد از رجوع به مدیون...»

^۲ ماده ۱۶۷۴ قانون مدنی: «... کفالت از دین صحیح و ثابت بر ذمه مدیون صحیح می‌باشد.»

^۳ ماده ۱۶۷۵ قانون مدنی: «تازمائی که التزام اصیل صحیح نباشد، کفالت صحیح شمرده نمی‌شود.»

ماده ۱۶۷۶ قانون مدنی: «کفالت از دین غیر صحیح صحت ندارد، مگر این که دین، نفقه معینه زوجه بوده به رضایت یا حکم محکمه تعیین شده باشد.»

^۴ ماده ۹۶۵ قانون مدنی: «حق به مرور زمان ساقط نمی‌گردد.»

توضیح فقره (۱):

در صورتی که موضوع اجرائات اداره حقوق، تطبیق احکام صادره از محاکم باشد، اداره حقوق موظف است ابتدا حکم قطعی و نهایی محکمه مبنی بر تحصیل دین را به اطلاع دائن و مدیون رسانده و از آنها استحضاری اخذ نماید.

مقصود از «حکم قطعی و نهایی محکمه»، حکمی است که توسط محکمه ابتدائیه ذیصلاح صادر شده و سپس در محکمه استیناف و ستره محکمه، طی مراحل شده و مورد تأیید آنها قرار گرفته، یا پس از صدور حکم از محکمه ابتدائیه یا تأیید آن توسط محکمه استیناف، با سپری شدن مهلت استیناف خواهی یا فرجام خواهی، قطعی شده و یا اساساً از ابتدا، غیرقابل اعتراض شناخته شده باشد.^۱

منظور از استحضاری، اخذ امضاء یا نشان انگشت فرد، روی نسخه دوم پارچه ابلاغیه است. پارچه ابلاغی که توسط محکوم له یا محکوم علیه امضاء یا شصت شده است، به محکمه اعاده شده و در دوسیه بایگانی می شود.

در صورت امتناع مدیون از دریافت حکم یا ارائه استحضاری، این امر، تأثیری در اجرائات اداره حقوق نداشته و این اداره، مطابق وظایف و صلاحیت های قانونی خود، نسبت به وصول دین و نیز محصول حقوق به نفع دولت، اقدام خواهد نمود. اما در صورتی که دائن از دریافت حکم یا ارائه استحضاری خودداری نماید، با توجه به اینکه موضوع، مدنی و غیرجزائی می باشد، لذا اداره حقوق، مکلفیت بیشتری نداشته و فقط در صورت مراجعه و درخواست دائن، حکم محکمه در خصوص وصول طلب از مدیون را اجرا خواهد نمود.

(۲) هرگاه محکوم له، شخص حکمی یا اداره دولتی باشد، نماینده باصلاحیت آن

رسماً از طریق اداره حقوق مطالبه می گردد. در این صورت اداره دولتی و

شخص حکمی مکلف است نماینده خود را در ظرف (۲) روز کاری به اداره

حقوق معرفی نماید. در صورت عدم معرفی نماینده، مسئولیت بعدی به عهده

اداره مربوط می باشد

^۱ مطابق قانون، فقط فیصله های قطعی و نهایی محاکم، واجب التعمیل می باشد. (ماده ۱۲۹ قانون اساسی و ماده ۱۴ قانون تشکیل و صلاحیت قوه قضائیه جمهوری اسلامی افغانستان.)

ماده ۷۲ قانون تشکیل و صلاحیت قوه قضائیه: «حکم صادره محکمه ابتدائیه در احوال ذیل قطعی می باشد: ۱- در حالی که طرفین دعوی به حکم صادره قناعت نمایند؛ ۲- در حالی که میعاد استیناف طلبی، بدون اعتراض یکی از طرفین، منقضی گردد؛ ۳- در حالی که ارزش مدعی بها از یکصد هزار افغانی بیشتر نباشد؛ ۴- حکم مبنی بر مجازات نقدی در جرم قباحات یا مجازات نقدی الی پنجاه هزار افغانی در جتنحه، مشروط بر اینکه در قانون مجازات، حبس پیش بینی نشده باشد؛ ۵- سایر مواردی که در قوانین پیش بینی شده است.»

ماده ۵۵ قانون تشکیل و صلاحیت قوه قضائیه: «فیصله و قرارهای محاکم استیناف، در احوال ذیل قطعی و نهایی می باشد: ۱- در حال قناعت طرفین دعوی به حکم صادره؛ ۲- در حال انقضای میعاد فرجام خواهی؛ ۳- در صورتی که ارزش مدعایا در قضایای مدنی، حقوق عامه و احوال شخصیه الی دوصد هزار و در قضایای تجارتی الی پنجصد هزار افغانی باشد؛ ۴- در صورتی که ماهیت جرمی قضیه، قباحات یا جتنحه ای باشد که در آن صرف مجازات نقدی حکم شده باشد؛ ۵- سایر مواردی که در قانون پیش بینی گردیده است.»

ماده ۳۷ قانون تشکیل و صلاحیت قوه قضائیه: «... تقاضای تجدیدنظر در قضایای مدنی، مانع تطبیق حکم قطعی محکمه نمی گردد.»

توضیح:

فقرة دوم این ماده، به نحوه اطلاع رسانی حکم توسط اداره حقوق به اشخاص حکمی و ادارات دولتی می پردازد. این فقرة، شیوه متفاوتی را برای اطلاع رسانی احکام به اشخاص حکمی محکوم له تعیین نموده است.

ابلاغ حکم، آغاز مرحله اجرای حکم و وصول دین از محکوم علیه توسط اداره حقوق، جهت تسلیم به محکوم له می باشد. بدین لحاظ، تشخیص و تعیین کسی که صلاحیت دریافت دین را داشته باشد، ضروری است. در مورد اشخاص حقیقی، این امر واضح است و همان شخص محکوم له، صلاحیت دریافت طلب را نیز دارد. اما در مورد اشخاص حکمی، چون ممکن است نماینده وی در جریان رسیدگی به دعوی، فقط تا همین مقدار صلاحیت داشته و اجازه دریافت دین را نداشته باشد، لذا محکمه باید اطمینان حاصل نماید که دریافت کننده طلب، واقعاً از طرف شخص حکمی، اجازه و نمایندگی برای این امر دارد. از این رو، محکمه، ذریعه اعلام رسمی، از شخص حکمی محکوم له می خواهد که نماینده باصلاحیت خود را برای پیگیری و دریافت دین، به اداره حقوق معرفی نماید. شخص حکمی، دو روز کاری فرصت دارد که نماینده خود را معرفی کند و در صورت عدم معرفی، مسئولیت تبعات آن متوجه خود او خواهد بود. مقصود از دو روز کاری، دو روز رسمی اداری است. بنابراین اگر ابلاغ موضوع به شخص حکمی، در روز چهارشنبه صورت گیرد، چون روز جمعه تعطیل رسمی است، لذا شخص حکمی، روز پنج شنبه و شنبه را برای معرفی نماینده باصلاحیت خود فرصت دارد.

برای مثال، وزارت ترانسپورت، پروژه ساختن یک سرک را طی داوطلبی، به یک شرکت سرک سازی واگذار می کند، اما بعد از پیشرفت ۲۰ فیصد پروژه، متوجه می شود که شرکت، در انجام تعهدات خود کوتاهی کرده و برخلاف قرارداد، از مصالح بی کیفیت استفاده کرده است. وزارت، قرارداد را فسخ و از طریق اداره قضایای دولت،^۱ در محکمه علیه شرکت نامبرده اقامه دعوی کرده و خواستار پرداخت خسارت می شود. محکمه نیز بعد از رسیدگی به موضوع، نهایتاً حکم به نفع وزارت ترانسپورت صادر کرده و حکم، نهایی شده و جهت اجرا به اداره حقوق ارسال می شود. در اینجا، اداره حقوق، با ارسال ابلاغیه رسمی به وزارت ترانسپورت،^۱ از آن وزارت درخواست می نماید تا نماینده خود را برای پیگیری و وصول خسارت، به اداره حقوق معرفی نماید. وزارت ترانسپورت، دو روز کاری، برای معرفی نماینده خود مهلت دارد.

۱. ماده ۶ قانون قضایای دولت، منتشر در جریده رسمی شماره ۱۱۱۵ مورخ ۳۰ سنبله سال ۱۳۹۲: «(۱) اداره قضایای دولت، دعاوی مربوط به دارائی های عامه را بین ادارات دولتی و اشخاص حقیقی و حکمی که دولت در آن به حیث مدعی یا مدعی علیه قرار می گیرد، در پیشگاه محاکم به حیث ممثل ادارات دولتی به پیش می برد.»

ماده ۹ قانون اصول محاکمات مدنی منتشر در جریده رسمی شماره ۷۲۲ مورخ ۳۱ اسد سال ۱۳۶۹: «(۱) نماینده قانونی دولت در قضایای مدنی که حقوق و وجایب نفع و ضرر کلی یا قسمی دولت مطرح باشد، به حیث مدعی یا مدعی علیه قرار می گیرد. (۲) نماینده دولت به منظور حکم مندرج فقرة اول این ماده، اداره قضایای دولت می باشد.»

جهت تبیین بهتر مفهوم این فقره، دقت در نکات ذیل، مفید فایده است:

۱. مفهوم شخص حکمی و ادارات دولتی

«شخص حکمی» شخصیت معنوی است که واجد اهلیت حقوقی بوده و بنابر اهداف معین به شکل مؤسسه، شرکت یا جمعیت تشکیل می‌گردد.^۱ شخص حکمی در کنار شخص حقیقی (به مفهوم انسان)، ذواتی هستند که به حکم قانون می‌توانند دارای حق و تکلیف باشند.

در مفهوم عام، شخص حکمی بر دو نوع «شخص حکمی عام» و «شخص حکمی خاص» تقسیم می‌شود. شخص حکمی عام، شامل دولت، ادارات تابعه و تأسیسات عامه بوده و شخص حکمی خاص که با اراده اشخاص خصوصی ایجاد می‌شود، شامل جمعیت‌ها، مؤسسات، نهادها و شرکت‌های مدنی و تجارتي است که مطابق قانون و با اهداف انتفاعی یا غیرانتفاعی تأسیس می‌شوند.^۲

علی‌رغم تعریف مقرر در بند ۱۲ ماده سوم قانون طرز تحصیل حقوق در خصوص مفهوم شخص حکمی، با توجه به اینکه ظاهراً هدف از حکم فقره (۲) ماده بیست و ششم این قانون، الزام تمام اشخاص حکمی به معرفی نماینده خود به اداره حقوق می‌باشد، لذا مقصود از «شخص حکمی» مذکور در این فقره نیز تمامی اشخاص حکمی، اعم از عمومی و خصوصی بوده و لذا علاوه بر اشخاص حکمی خصوصی، تمام اشخاص حکمی عمومی نظیر وزارت‌ها، شرکت‌های دولتی و نظائر آن، مطابق حکم مذکور در این فقره، ملزم به معرفی نماینده خود به اداره حقوق خواهند بود.

ادارات دولتی به سازمان‌هایی گفته می‌شود که تحت مالکیت و نظارت مستقیم دولت، به ارائه خدمات عام‌المنفعه به مردم می‌پردازد.^۱ برای مثال، وزارت‌ها با تمام ادارات زیرمجموعه آن، شاروالی‌ها، ریاست‌ها مثل ریاست عمومی امنیت ملی و کمیسیون‌ها مثل کمیسیون مستقل حقوق بشر، در تعریف اداره دولتی جای می‌گیرند.

۲. تبعات ناشی از عدم معرفی نماینده باصلاحیت، از طرف شخص حکمی

مطابق فقره فوق، در صورت عدم معرفی نماینده باصلاحیت توسط شخص حکمی در مهلت مقرر،

^۱ اداره قضایای دولت، فقط در مرحله اقامه دعوی و جریان رسیدگی از ادارات و نهادهای دولتی نمایندگی می‌کند و پس از صدور حکم قطعی محکمه، نقش اداره قضایای دولت خاتمه یافته و اداره یا نهاد دولتی، مستقیماً طرف قضیه قرار می‌گیرد.

^۲ ماده ۳۳۷ قانون مدنی

^۳ ماده ۳۳۸ قانون مدنی: «شخصیت حکمی دو نوع است: ۱- شخصیت حکمی عام که شامل دولت، ارکان، ادارات فرعی یا شعبات مربوط به آن و تأسیسات عامه می‌باشد. ۲- شخصیت حکمی خاص که ناشی از اراده افراد خصوصی بوده به شکل جمعیت‌ها، وقف، مؤسسات، شرکت‌های مدنی یا تجارتي و امثال آن به وجود آمده باشد، مگر اینکه قانون چنین شخصیت‌ها را عام قرار داده باشد.»

شخص حکمی خاص، نظر به اراده افراد، در قالب شرکت‌های تجاری اعم از تضامنی و محدودالمسئولیه، مؤسسات عام‌المنفعه نظیر خانه هنرمندان، مجمع نویسندگان، انجمن حمایت از بیماران خاص، انجمن‌های حمایت از زنان، مکاتب، دانشگاه‌ها و نظائر آن، به صورت انتفاعی یا غیرانتفاعی تأسیس می‌گردد.

مسئولیت عواقب آن بر عهده خود او خواهد بود. این مسئولیت، می‌تواند شامل عدم اجرائات قانونی اداره حقوق یا محسوب نمودن نماینده اداری شخص حکمی به عنوان نماینده وی در وصول طلب باشد. برای مثال، ممکن است، اداره حقوق، روند اجرای حکم را متوقف کند و این امر با گذشت زمان، باعث شمول مرور زمان بر طلب موضوع حکم گردد. یا ممکن است اداره حقوق، نماینده اداری شخص حکمی در تعقیب و پیگیری دوسیه را نماینده وی در وصول دین نیز محسوب نموده و طلب وصول شده از مدیون را به وی تسلیم نماید. در این صورت، اعتراض بعدی شخص حکمی مبنی بر اینکه وی در خصوص دریافت طلب، صلاحیتی نداشته، قابل قبول نبوده و اداره حقوق در این مورد مسئولیتی نخواهد داشت.

تحصیل حقوق به اساس اسناد

ماده بیست و هفتم:

اداره حقوق بر اساس اسناد ذیل به تحصیل حقوق اقدام می‌نماید:

۱- اسناد رسمی که توسط ادارات دولتی، طبق احکام قانون ترتیب، ثبت و صادر شده و عاری از تزویر باشد.

۲- اسناد عرفی در صورتی که معروض علیه به آن قناعت داشته باشد.

۳- وثائق که توسط محاکم ذیصلاح ترتیب و صادر گردیده باشد و دارای ثبت محفوظ قضاء و عاری از جعل و تزویر باشد.

۴- احکام قطعی و نهایی محاکم.

۵- احکام قطعی و نهایی که توسط محکمه کشور خارجی صادر و از طرف وزارت امور خارجه افغانستان تصدیق شده باشد.

۶- سایر اسناد که مطابق احکام قانون قابل اعتبار شناخته شده باشد.

^۱ . «اداره به معنای شکلی و سازمانی عبارت است از: دستگاه‌های اداری دولت، صرف نظر از نوع فعالیتی که این دستگاه‌ها انجام می‌دهند. اما به معنی ماهوی و کاربردی عبارت است از خدمات و فعالیت‌هایی که توسط این دستگاه‌ها انجام می‌شود.» سرور دانش، حقوق اداری افغانستان، نشر دانشگاه ابن سینا، چاپ اول، کابل، بهار ۱۳۹۲، ص ۳۶
بند ۱ ماده سوم قانون کار، منتشر در جریده رسمی شماره ۹۶۶ مورخ ۱۳۸۷/۹/۱۶ نیز در تعریف اداره مقرر می‌نماید: «اداره عبارت از وزارت‌ها، ادارات دولتی و غیردولتی، کمیسیون‌های مستقل، تصدی‌ها، تشبثات خصوصی و مختلط و مؤسسات خارجی مقیم جمهوری اسلامی افغانستان که کارکن در آن مصروف کار تولیدی یا خدماتی می‌باشد.»

توضیح:

اداره حقوق می‌تواند به استناد هر یک از اسناد مذکور در این ماده، اقدام به تحصیل حقوق از مدیون نماید. بنابراین، اجرائات اداره حقوق، همیشه مبتنی و مشروط به وجود حکم محکمه نیست. در صورت وجود سایر اسناد مقرر در این ماده نیز اداره حقوق می‌تواند به درخواست اشخاص ذی‌علاقه و بدون نیاز به حکم محکمه، مطابق قانون به استیفای حق اقدام نماید. اسناد معتبر برای اداره حقوق جهت اجرا، شامل موارد زیر می‌باشد:

۱- اسناد رسمی که توسط ادارات دولتی، طبق احکام قانون ترتیب، ثبت و صادر شده و عاری از تزویر باشد.

سند رسمی دارای بالاترین اعتبار و ارزش اثباتی از دیدگاه قانون می‌باشد. سندی که به عنوان سند رسمی شناخته شود، لازم‌الاجرا بوده و هیچ نوع اعتراضی بر آن پذیرفته نمی‌شود و تنها ادعای قابل بررسی، ادعای جعل یا تزویر است.

ماده ۲۸۳ قانون اصول محاکمات مدنی، تعریف اسناد رسمی و عرفی را به ماده ۹۹۱ قانون مدنی ارجاع داده^۱ و ماده مزبور در تعریف سند رسمی مقرر می‌دارد: «سند رسمی ورقی است که موظف عمومی یا کارکنان خدمات عامه به اساس احکام قانون در حدود صلاحیت اختصاص خویش آنچه را به حضورشان گزارش می‌یابد یا از اشخاص ذی‌علاقه کسب می‌کند، در آن درج و ثبت نموده باشند.» برای مثال، تذکره، پاسپورت، نکاح‌خط، جواز سیر موتر، حکم تقرر دولتی، اسناد تحصیلی و... در صورتی که توسط ارگان‌های صلاحیت‌دار و در محدوده صلاحیت‌شان تنظیم شوند، سند رسمی محسوب می‌شوند.

برای مثال، تذکره صادره از سوی اداره ثبت احوال و نفوس، یا جواز سیر صادره از سوی ریاست ترافیک، اگر مطابق مقررات و توسط مقامات ذیصلاح، صادر، امضا و مهر شده باشد، به عنوان سند رسمی دارای اعتبار بوده و تمام مندرجات آن به شمول نام، نام پدر، تاریخ تولد و ... به صورت قاطع، مورد قبول و قابل استناد در تمام مراجع قانونی می‌باشد.

اما اگر سند، توسط شخصی فاقد صلاحیت قانونی یا خارج از محدوده صلاحیت وی تنظیم شده باشد، عنوان سند رسمی را نخواهد داشت. مثلاً اگر ثابت شود که جواز سیر به صورت تقلبی تنظیم شده یا حکم تقرر فرد، بدون رعایت مقررات استخدامی لازم‌الاجرا و توسط فرد فاقد صلاحیت قانونی صادر و امضا شده است، در این صورت، دارای عنوان و اعتبار سند رسمی را نخواهد بود.

اسناد رسمی در صورتی قابل اجرا توسط اداره حقوق است که عاری از جعل و تزویر باشد.^۲ تعریف تزویر در ماده ۴۳۶ کود جزا منتشر در جریده رسمی شماره ۱۲۶۰ مورخ ۲۵ ثور سال ۱۳۹۶ بیان شده است.

این ماده مقرر می‌دارد: «(۱) تزویر عبارت است از ساختن نوشته، سند، ساختن مهر، امضا، خراشیدن یا تراشیدن یا قلم‌خور ساختن، الحاق یا محو یا اثبات یا سیاه کردن یا تقدیم یا تأخیر تاریخ سند نسبت به تاریخ حقیقی یا الصاق نوشته‌ای به نوشته دیگر یا به کار بردن مهر دیگری بدون اجازه صاحب آن به قصد تقلب...»

بدین ترتیب، هر نوع تغییر در سند یا امضا و مهر توسط فرد غیر صالح، سند را از حیثیت سند رسمی بودن خارج می‌سازد. این امور، همچنین مصداق عمل مجرمانه بوده و مرتکب، مستحق مجازات مقرر در قانون نیز می‌باشد.

۲- اسناد عرفی در صورتی که معروض علیه به آن قناعت داشته باشد.

اسناد عرفی نیز اگر مورد قبول و قناعت معروض علیه باشد، می‌تواند مستند اداره حقوق در اجرائات مفاد آن قرار گیرد. تعریف اسناد عرفی در ماده ۹۹۱ قانون مدنی بیان شده است. این ماده مقرر می‌نماید: «... در صورتی که ورق مذکور، صفت سند رسمی را کسب ننموده، مگر اشخاص ذی‌علاقه به آن امضا، مهر یا نشان انگشت نموده باشند، حیثیت سند عرفی را دارد.»

بنابراین هر سندی که واجد شرائط سند رسمی نباشد، اعم از اینکه توسط مقام غیر صالح یا خارج از محدوده صلاحیت وی تنظیم شده یا اساساً توسط خود طرفین دعوی ترتیب شده باشد، در صورتی که دارای امضا، مهر یا نشان انگشت اشخاص ذی‌علاقه باشد، حیثیت سند عرفی را خواهد داشت.^۱ چنین سندی اگر مورد قبول معروض علیه باشد، اجرای آن نیاز به حکم محکمه نداشته و اداره حقوق می‌تواند رأساً نسبت به اجرای آن اقدام نماید.^۲ اما اگر معروض علیه به سند قناعت نداشته یا امضاء، مهر یا اثر انگشت خود را انکار کند، اداره حقوق نمی‌تواند مفاد آن را اجرا نماید^۳ و این امر در صلاحیت محکمه است تا نسبت به صحت یا عدم صحت آن، تصمیم مناسب را اتخاذ نماید.^۴ سند عرفی به عنوان یکی از ادله اثبات، در قوانین مختلف مورد توجه قرار گرفته ولی اعتبارسنجی آن در صلاحیت محکمه می‌باشد. لازم به ذکر است که سند باید توسط اشخاص ذی‌علاقه، امضاء، مهر یا شصت شده باشد. شخص ذی‌علاقه، شخصی است که مستقیماً طرف تعهد یا دین باشد. بنابراین، برای مثال، امضای سند بدهکاری و نظائر آن توسط پدر، زوجه یا سایر اقارب، نمی‌تواند دلیلی بر بدهکاری و تعهد فرزند یا شوهر باشد، مگر اینکه پدر یا زوجه در این خصوص، وکیل یا نماینده قانونی آنها باشند. مثلاً طفل، صغیر بوده و پدر به

^۱ . ماده ۲۸۲ قانون اصول محاکمات مدنی: «اسناد بر دو نوع است: ۱- اسناد رسمی. ۲- اسناد عرفی.»

ماده ۲۸۳ قانون فوق: «اسناد رسمی و عرفی، اسنادی است که در فقرة (۲و۱) ماده (۹۹۱) قانون مدنی تصریح گردیده است.»

^۲ . ماده ۲۸۷ قانون اصول محاکمات مدنی: «فرامین، اسناد رسمی، فیصله‌ها و قرارهای قطعی محکمه در صورتی که عاری از جعل و تزویر بوده و دارای ثبت محفوظ به اداره دولتی یا دیوان قضا باشد، اسناد مثبته شناخته شده، دلیل اثبات و الزام است.»

عنوان ولی قانونی وی، با اثبات مصلحت طفل و کسب اجازه از محکمه، برای طفل از بانک قرضه گرفته و از سوی او سند بدهکاری را امضا کرده باشد

۴- احکام قطعی و نهایی محاکم

احکام قطعی به احکامی گفته می‌شود که یا در محاکم ثلاثه طی مراحل شده یا با گذشت مهلت قانونی استیناف یا فرجام‌خواهی و عدم اقدام طرفین دعوی، قطعی شده و یا از ابتدا به حکم قانون، غیرقابل استیناف یا فرجام‌خواهی دانسته شده باشد. تفصیل موضوع، در توضیح فقره (۱) ماده ۲۶ بیان شده است.

۳- وثائق که توسط محاکم ذیصلاح ترتیب و صادر گردیده باشد و دارای ثبوت محفوظ قضاء و عاری از جعل و تزویر باشد.

حالاتها یا اظهارات مختلفی که دارای اثر حقوقی است، تحت عنوان وثیقه، توسط نهادهای ذیصلاح نظیر محاکم و ثائق و محاکم تجارتی ثبت و تأیید می‌گردد. این وثائق، پس از ترتیب، ثبت و صدور طبق مقررات قانونی، قطعی شمرده شده و رسماً قابل استناد خواهد بود. وثائقی نظیر وکالت‌خط، زوجیت‌خط، وراثت‌خط، برائت‌خط، اقرارخط، قبالة‌های قطعی، وثیقه‌های بیع جایزی و نظائر آن، هر یک گویای حالتی حقوقی برای افراد است. مثلاً وراثت‌خط، بیانگر تعداد وارثین نهایی متوفی، زوجیت‌خط، گویای وجود رابطه زوجیت بین زوجین و قبالة قطعی، ثابت‌کننده بیع قطعی می‌باشد.

وثائق ترتیب شده توسط نهادهای ذیصلاح قانونی، اگر دارای ثبوت محفوظ قضا بوده و عاری از جعل و تزویر باشد، به عنوان سندی معتبر، بدون نیاز به حکم محکمه، مستقیماً قابل اجرا توسط ادارات حقوق می‌باشد. مثلاً زوجه می‌تواند به استناد زوجیت‌خط رسمی، از اداره حقوق، خواستار الزام زوج به پرداخت مهر عاجل خود شود؛ یا دائن می‌تواند به استناد اقرارخط رسمی مدیون، خواستار الزام وی به پرداخت دین شود.

۱. ماده ۲۸۸ قانون اصول محاکمات مدنی: «اسناد رسمی که در ترتیب و تنظیم آن شروط و احکام قانون رعایت نشده باشد، حیثیت اسناد عرفی را دارد.»

۲. ماده ۲۸۹ قانون اصول محاکمات مدنی: اسناد عرفی که بین طرفین تحریر و به امضاء، مهر و یا شصت‌شان رسیده باشد، در صورتی که جانبین، مهر و امضا و شصت‌شان را تصدیق کنند، مانند اسناد رسمی قابل اعتبار می‌باشد.»

ماده ۲۹۰ قانون مزبور: «سند عرفی که به خط و کتابت شخص، تحریر و امضا شده، در صورتی که خط و امضای وی ذریعه کارشناس مربوط و اهل خبره تثبیت گردد، مانند سند رسمی مدار اعتبار است.»

۳. ماده ۹۹۵ قانون مدنی: «صدور ورق عرفی از طرف امضاکننده اعتبار داده می‌شود، مگر اینکه شخص، از امضاء، مهر و نشان انگشت خود صراحتاً انکار نماید. مگر اینکه قانون خاص طور دیگری حکم نموده باشد. در مورد خلف و وارث، قسم به عدم علم کفایت می‌کند.»

۴. قابل ذکر است که سند عرفی به عنوان یکی از ادله اثبات در قوانین مختلف مورد توجه قرار گرفته ولی اعتبارسنجی آن در صلاحیت محکمه می‌باشد.

علاوه بر مواد ۹۹۵ الی ۱۰۰۰ قانون مدنی که به بیان شرائط و قواعد اسناد عرفی اختصاص یافته است، ماده ۲۷۲ قانون اصول محاکمات مدنی نیز بینه (شامل سند) را در زمره اسباب حکم (وسایل ثبوت) برشمرده است.

اما اگر وثائق مزبور، توسط اشخاص فاقد صلاحیت تنظیم شده باشد، اعتبار وثیقه رسمی را نداشته و حیثیت یک سند عرفی را خواهد داشت. اجرای این نوع وثائق توسط اداره حقوق، همانند سایر اسناد عرفی منوط بر این است که یا مورد قبول معروض علیه باشد و یا محکمه، حکم قطعی به اجرای آن صادر نموده باشد. برای مثال، نکاح خط، بیع نامه یا وصیت نامه عرفی تنظیم شده توسط ملاها یا معتمدین محلی، حتی اگر دارای شصت و امضای معتمدین محل و شهود متعدد نیز باشد، به عنوان یک وثیقه رسمی، مستقیماً قابل اجرا توسط اداره حقوق نبوده و اجرای آن منوط به قبول معروض علیه یا حکم قطعی محکمه می باشد.

۵- احکام قطعی و نهایی که توسط محکمه کشور خارجی صادر و از طرف وزارت امور خارجه افغانستان تصدیق شده باشد.

احکام قطعی و نهایی صادره از محاکم تمامی کشورهای خارجی، بدون اینکه نیاز به بازبینی ماهوی و تأیید توسط مراجع داخلی داشته باشد، عیناً توسط ادارات حقوق افغانستان، قابل اجرا می باشد.^۱ تنها شرط مقرر در این ماده، رعایت تشریفات شکلی نظیر تأیید توسط وزارت امور خارجه افغانستان است. طبیعی

۶- سایر اسنادی که مطابق احکام قانون، قابل اعتبار شناخته شده باشد.

است قبل از این مرحله، حکم مزبور همانند تمامی اسناد صادره از خارج کشور، ابتدا باید به تأیید نهاد صادرکننده (در این مورد، قوه قضائیه کشور محکمه صادرکننده)، پس از آن وزارت امور خارجه آن کشور و سپس سفارت افغانستان در کشور مزبور برسد.^۱

علاوه بر اسنادی که مشخصاً در این قانون ذکر شده، سایر اسنادی که احیاناً مطابق قوانین مختلف، معتبر دانسته شده نیز قابل اجرا توسط اداره حقوق می باشد.

تحصیل دین

ماده بیست و هشتم:

- (۱) هرگاه مدیون توان پرداخت دین ثابت داین را نداشته باشد، اداره حقوق می‌تواند بعد از موافقه کتبی داین و مدیون، برای پرداخت آن مهلت تعیین نماید.
- (۲) هرگاه پرداخت دین به اقساط صورت گیرد، از قسط اول دو فیصد محصول حقوق از مدیون اخذ می‌گردد.
- (۳) هرگاه مدیون اقساط باقی‌مانده را بدون مداخله اداره حقوق، در وقت و زمان معین آن تأدیه نماید، از وی محصول حقوق اخذ نمی‌گردد.
- (۴) هرگاه مدیون به عوض طلب داین، ملکیت خود را به بیع قطعی به وی انتقال کند، از وی دو فیصد محصول حقوق اخذ می‌گردد.
- (۵) هرگاه ملکیت مدیون در بدل دین به طور رهن در اختیار داین قرار داده شود، محصول حقوق اخذ نمی‌گردد.
- (۶) هرگاه اداره حقوق بعد از تحصیل دین از مدیون، محصول حقوق اخذ نموده باشد، حین ترتیب رسیدخط در محکمه، از مدیون محصول اخذ نمی‌گردد.
- (۷) هرگاه تحصیل (محکوم‌بها) بعد از حکم قطعی و نهایی محکمه صورت گیرد، تابع پرداخت محصول حقوق در اداره حقوق نمی‌گردد.
- (۸) اداره حقوق از تحصیل اموال منقولی که قیمت آن در عریضه تعیین نشده باشد، بعد از تعیین قیمت توسط اهل خبره، محصول آن را اخذ می‌نماید.
- (۹) مطالبه نفقه، کسوت، مهر و سایر موضوعات مربوط به قضایای ناشی از ازدواج از طرف زن و فسخ نامزدی و مطالبه حق‌الارث در ادارات حقوق، تابع پرداخت محصول حقوق نمی‌باشد.

^۱ . البته لازم است که تطبیق آراء محاکم کشورهای خارجی، مطابق با قواعد حل تعارض قوانین و نیز نظم عامه و اخلاق حسنه افغانستان باشد و تشخیص این امر با قاضی محکمه دیصلاح است. ماده ۳۵ قانون مدنی در خصوص تطبیق قانون خارجی توسط محاکم افغانستان مقرر می‌نماید: «احکام قانون خارجی به نحوی که در مواد قبلی این قسمت تصریح گردیده، در حدودی قابل تطبیق می‌باشد که مخالف نظام عامه یا آداب عمومی در افغانستان نباشد.»

برای مثال، اگر مثلاً خانمی تبعه افغانستان و مقیم انگلستان که از شوهرش طلاق گرفته و شوهر سابق وی به همراه پسر ۱۲ ساله‌شان در افغانستان زندگی می‌کند، از محکمه انگلستان، حکمی مبنی بر حضانت پسر ۱۲ ساله خود به دست آورده باشد، این حکم نمی‌تواند توسط محکمه افغانستان تطبیق گردد زیرا مطابق ماده ۲۲ قانون مدنی افغانستان، «در مسائل مربوط به بنوت، ولایت و سایر وجایب فیما بین پدران و فرزندان، احکام قانون متبوعه پدر تطبیق می‌گردد» و مطابق ماده ۲۳۹ این قانون، «مدت حضانت پسر با سن (۷) و از دختر با سن (۹) سالگی تمام، خاتمه پیدا می‌کند.»

یا اگر دو مرد خارجی در کشوری که ازدواج همجنس‌گرایان در آن قانونی است، با هم ازدواج کرده و مقیم افغانستان شده باشند و یکی از آنها از محکمه آن کشور، حکمی مبنی بر الزام زوج خود به پرداخت نفقه به دست آورده باشد، علی‌رغم اینکه قانون افغانستان، احوال شخصیه را تابع قانون متبوع فرد می‌داند و ماده ۲۰ قانون مدنی، تعهدات ناشی از ازدواج را تابع قانون متبوع زوج می‌داند، اداره حقوق افغانستان نمی‌تواند حکم محکمه خارجی مبنی بر الزام زوج به پرداخت نفقه زوجیت را اجرا نماید؛ چرا که این حکم، با اخلاق حسنه و آداب عمومی افغانستان در تعارض است.

دین ثابت، دینی است که شرائط آن محقق، زمان پرداخت آن فرا رسیده و وجود آن به موجب یکی از اسناد مقرر در ماده بیست و هفتم این قانون، تثبیت شده باشد. بنابراین، دیون مشروط یا مؤجلی که هنوز شرط آن محقق، یا زمان پرداخت آن فرانسیده باشد، دین ثابت نامیده نمی‌شود.^۱ زمانی که حصول چنین دینی به اداره حقوق محول می‌گردد، اداره حقوق مکلف است تمام دین را به صورت یکجا از مدیون تحصیل و به دائن تحویل نماید.^۲ با این حال، ممکن است مدیون، توان مالی پرداخت دین به صورت یکجا را نداشته باشد. در این صورت، مدیون می‌تواند از اداره حقوق خواستار مهلت شود. اداره حقوق فقط در صورتی می‌تواند به مدیون مهلت دهد که دائن و مدیون هر دو، نسبت به اصل و مقدار مهلت کتباً رضایت خود را اعلام کرده باشند.

این اختیار اداره حقوق، یک وظیفه اداری و در راستای تطبیق خواست مشترک طرفین دین است و الا اگر یکی از طرفین، راضی به اعطاء مهلت یا مقدار آن نباشد، اعطاء مهلت، نیازمند تصمیم قضائی است که تنها در صلاحیت محکمه ذیصلاح می‌باشد.^۳

برای مثال، شخصی خانه خود را به دیگری اجاره داده ولی مستأجر به مدت ۳ ماه، کرایه خانه را نپرداخته است. اجاره‌دهنده با تقدیم عریضه به محکمه، خواستار الزام وی به پرداخت اجاره بها می‌شود. مستأجر که دکاندار است، در محکمه حاضر شده و با تشریح اینکه این تأخیر به دلیل عدم پرداخت قیمت اجناس فروخته شده توسط مشتریان بوده و بنا است این حسابات، تا یک ماه دیگر پرداخت شود، از محکمه خواستار یک ماه مهلت برای پرداخت اجاره بها می‌شود. در این حالت، محکمه در صورت احراز حسن نیت و عدم تقصیر مدیون، می‌تواند به وی برای پرداخت اجاره، مهلت دهد. اما اگر مدیون از محکمه درخواست مهلت ننموده یا محکمه با آن موافقت نکرده و حکم، قطعی شده و برای اجرا به اداره حقوق ابلاغ شده باشد، در این حالت، اداره حقوق ملزم به حصول تمام دین از مدیون و پرداخت آن به دائن بوده و حق اعطای مهلت ندارد، مگر اینکه دائن و مدیون بر اعطای مهلتی مشخص، توافق نمایند.

(۲) هرگاه پرداخت دین به اقساط صورت گیرد، از قسط اول دو فیصد محصول

حقوق از مدیون اخذ می‌گردد

ممکن است محکمه یا اداره حقوق به جای تعیین مهلت، دین را برای مدیون تقسیط نمایند تا وی آن را در اقساط معین و به صورت ماهوار به دائن بپردازد.^۱ در این صورت، نحوه وصول محصول حقوق، دچار ابهام می‌گردد.

^۱ . ماده ۳۰۷ قانون اصول محاکمات مدنی: «اسنادی که در خارج کشور ترتیب گردیده در حالی مدار اعتبار قرار گرفته می‌تواند که سند مذکور از طرف یکی از نمایندگی‌های سیاسی جمهوری اسلامی افغانستان ترتیب و تصدیق گردیده و وزارت امور خارجه نیز از صحت آن رسماً اطمینان داده باشد.»

توضیح اینکه مطابق قانون، مدیون موظف است علاوه بر پرداخت دین به دائن، به میزان دوفیصد آن را نیز به عنوان محصول حقوق به حساب عوائد دولت بپردازد.^۱

زمانی که پرداخت اصل دین به صورت یکجا و در زمان ابلاغ اجرائیه حصول دین به مدیون صورت می‌گیرد، در خصوص نحوه پرداخت محصول حقوق نیز ابهامی ایجاد نمی‌شود و مدیون موظف است پس از پرداخت اصل دین، مقدار مشخص شده محصول حقوق را نیز بپردازد. اما زمانی که به دلیل مشکلات مالی مدیون و با لحاظ حسن نیت و عدم تقصیر او، محکمه یا اداره حقوق، دین را تقسیط می‌کنند، نحوه پرداخت محصول حقوق نیز دچار ابهام می‌گردد.

مطابق این فقره و جهت همکاری با مدیون، در صورت تقسیط دین، مدیون موظف است، همزمان با پرداخت قسط اول دین، فقط به میزان دو فیصد آن قسط را به عنوان محصول حقوق، به حساب عوائد دولت بپردازد. برای مثال، اگر مقدار دین، یکصد هزار افغانی بوده و پرداخت آن به ده قسط ماهوار و هر قسط، ده هزار افغانی تقسیط شده باشد، مدیون موظف است همزمان با پرداخت ده هزار افغانی به دائن به عنوان قسط اول، مبلغ دوصد افغانی نیز به عنوان محصول حقوق، به حساب عوائد دولت پرداخت نماید.

(۳) هرگاه مدیون اقساط باقی‌مانده را بدون مداخله اداره حقوق، در وقت و زمان معین آن تأدیه نماید، از وی محصول حقوق اخذ نمی‌گردد.

این فقره، مشوقی برای مدیونین پیش‌بینی نموده تا انگیزه آنان برای پرداخت دیونشان تقویت گردد. نظر به اینکه حصول دین توسط اداره حقوق، وقت و توان این اداره را مصروف می‌سازد و اگر حصول دین به اقساط پیش‌بینی شده باشد، این مصروفیت، به تعداد اقساط، چندین برابر می‌شود، این فقره مقرر می‌دارد

^۱ . برای مثال، دولت، پروژه ساخت یک سرک را طی داوطلبی، به شرکتی ساختمانی واگذار نموده و پرداخت پول را در پنج قسط بیست فیصدی مقرر نماید به این نحو که پرداخت قسط اول، مشروط به ارائه ضمانت‌نامه بانکی توسط شرکت، پرداخت سه قسط بعد، مشروط به پیشرفت کار و تأیید آن توسط دولت و پرداخت قسط آخر، بعد از گذشت یک سال از تحویل کار و عدم ایجاد هیچ عیب و نقصی در آن باشد. در این مثال، دین دولت در خصوص پرداخت پول پروژه، قبل از ارائه ضمانت‌نامه بانکی برای قسط اول، قبل از ارائه تأییدیه پیشرفت کار برای سه قسط بعد و قبل از گذشت یک سال از تاریخ تحویل پروژه برای قسط پنجم، دینی غیرثابت است و بعد از تحقق شرایط و رسیدن موعد مقرر، تبدیل به دین ثابت می‌شود. علاوه بر این، قطعی و ثابت بودن دین، باید به استناد یکی از اسناد مذکور در ماده ۲۷ این قانون، برای اداره حقوق، ثابت شده باشد.

^۲ . ماده ۹۱۸ قانون مدنی: «در دین فوری، مدیون نمی‌تواند دائن را به قبول قسمتی از دین مجبور گرداند، گرچه دین قابل تقسیم باشد.»

^۳ . ماده ۳۰ قانون طرز تحصیل حقوق

فقره (۲) ماده ۸۵۱ قانون مدنی: «(۲) محکمه می‌تواند به اساس درخواستی مدیون در مقابل دائین در دیون مؤجله، به ابقای مهلت و یا تمدید آن حکم نماید. چنانچه محکمه می‌تواند دیون مستعجله را در صورت ایجاب شرایط و مصلحت مدیون و دائین تمدید نماید.»

ماده ۲۶۵ قانون اصول محاکمات مدنی: «در صورتی که تطبیق فیصله نهایی مستلزم پرداخت وجه مالی باشد، محکمه می‌تواند نظر به عریضه اشخاص شامل قضیه، با نظرداشت تثبیت وضع دارایی محکوم‌علیه یا حالات دیگر، در نص حکم، پرداخت به اقساط را تجویز نماید.»

ماده ۹۲۱ قانون مدنی: «هرگاه دین، مؤجل بوده و یا به اقساط معین قسط شده باشد، دائن نمی‌تواند قبل از رسیدن موعد، دین را مطالبه نماید. اگر دین معجل بوده یا موعد تأدیه آن رسیده باشد، مدیون به تأدیه فوری دین مکلف می‌باشد. با آن هم، محکمه می‌تواند عندالضرورت و در صورت عدم موانع قانونی، با در نظر داشت حالت مدیون، به مدیون مهلت بدهد، مشروط بر اینکه از آن ضرر فاحش به دائن نرسد.»

که در صورتی که مدیون، بدون نیاز به دخالت اداره حقوق، در وقت و زمان تعیین شده، اقساط دیون خود را به دائن بپردازد، از پرداخت محصول حقوق برای قسط دوم و پس از آن، معاف شده و تمام محصول حقوق قابل حصول، همان مبلغ دوفیصد قسط اول خواهد بود که قبلاً پرداخته است.

اما اگر مدیون، اقساط خود را به موقع نپردازد به نحوی که اداره حقوق ناچار به دخالت شود، در مورد اصل دین و محصول حقوق دولتی، نکات ذیل قابل توجه است:

در مورد اصل دین، عدم پرداخت به موقع اقساط، باعث حال شدن دین نمی‌شود و ترتیب تقسیط تعیین شده، کماکان به اعتبار خود باقی خواهد بود، مگر اینکه برخلاف آن توافق یا شرط شده باشد.^۱

اما در مورد محصول حقوق، نظر به اینکه معافیت مزبور، امتیاز و مشوقی استثنائی، ولی مشروط بوده است، لذا در صورت عدم تحقق شرائط، امتیاز نیز منتفی شده و مدیون مطابق قاعده اولیه، موظف به پرداخت محصول حقوق خواهد بود. ترتیب پرداخت نیز بدین نحو است که مدیون در صورت تأخیر در پرداخت هر قسط، ملزم به پرداخت محصول حقوق همان قسط می‌باشد.

(۴) هرگاه مدیون به عوض طلب داین، ملکیت خود را به بیع قطعی به وی انتقال کند، از وی دو فیصد محصول حقوق اخذ می‌گردد.

داین و مدیون می‌توانند به هر نحو برای پرداخت دین، توافق نمایند و این توافق، به لحاظ قانونی، معتبر و لازم‌الاجرا می‌باشد. از جمله می‌توانند توافق نمایند که مدیون به ازای دین، ملکیت خود را به داین منتقل نماید که در این صورت، با انتقال قطعی مال، دین، تأدیه شده و مدیون، مبرا شناخته می‌شود. در این صورت، مقدار محصول حقوق، به میزان دو فیصد مقدار دین خواهد بود. در این فقره، نکات زیر قابل توجه است:

۱. مقصود از ملکیت، هر مال دارای ارزش اقتصادی است.

منظور از ملکیت، هر شیء دارای ارزش اقتصادی است که در ملکیت مدیون باشد.^۱ این مفهوم، دامنه وسیعی از اموال شامل اموال منقول، غیرمنقول، اموال عینی، دینی، منافع، یا حقوق مالکیت فکری را در بر می‌گیرد. بنابراین مدیون می‌تواند به ازای دین، خانه، موتر، سهام شرکت، حق مالکیت یک برند تجارتي، حق اختراع، حق مادی تألیف خود بر یک کتاب، تصرف دو ساله در مارکتی که ده ساله در اجاره دارد، یا هر مال دیگر را که داین موافق باشد، به وی واگذار نماید.

^۱ . تفصیل این موضوع، در ماده ۳۰ این قانون (قانون طرز تحصیل حقوق) بیان شده است.

^۲ . تفصیل این موضوع، در ماده ۲۹ این قانون (قانون طرز تحصیل حقوق) بیان شده است.

۲. روش انتقال مالکیت، منحصرأ باید از طریق بيع باشد.

علت اینکه قانون، از بین روشهای مختلف انتقال مالکیت نظیر بيع، هبه یا صلح، بيع را تعيين نموده این است که عقود ديگر (مثل هبه)، در مواردی قابل فسخ می‌باشد،^۲ اما بيع در صورت قطعیت، غیرقابل فسخ می‌باشد.

۳. بيع باید به صورت قطعی باشد.

بيع، مفید انتقال مالکیت مال از فروشنده به خریدار است. این انتقال مالکیت، قطعی است، با این حال، در مواردی، قانون اجازه فسخ بيع را به یکی از طرفین یا هر دو داده است. این موارد که اصطلاحاً خيار نامیده می‌شود در قانون مدنی^۳ و سایر قوانین مرتبط بیان شده است. برای اینکه بيعی، قطعی و غیرقابل فسخ باشد، باید طرفین، هنگام قرارداد، به صراحت ذکر نمایند که از تمام خيارات قانونی، صرف نظر کرده و آنها را اسقاط نموده‌اند.

۴. محصول حقوق، بر اساس میزان دین محاسبه می‌شود.

داین و مدیون می‌توانند با توافق، هر مالی را به ازای دین، تبادل نمایند. نظر به اینکه ممکن است ارزش مالی که به ازای دین تحویل می‌شود، کمتر یا بیشتر از ارزش دین باشد و محصول حقوق، نباید متزلزل و وابسته به اراده طرفین باشد، لذا محصول حقوق، متناسب با میزان دین اصلی محاسبه شده و به میزان دو فیصد ارزش آن خواهد بود. مثلاً ممکن است مقدار دین، پنج میلیون افغانی باشد، ولی داین به دلیل عدم تمایل به تقسیط دین و مشکلات و جنجال‌های حصول اقساط، قبول نماید که خانه مدیون را که چهار میلیون افغانی بیشتر ارزش ندارد، به عنوان تمام دین قبول نماید. در این صورت، مقدار محصول، به مقدار دو فیصد پنج میلیون (یعنی یک‌صد هزار افغانی) خواهد بود نه دو فیصد ارزش خانه. (یعنی هشتاد هزار افغانی)

(۵) هرگاه ملکیت مدیون در بدل دین به طور رهن در اختیار داین قرار داده شود،

محصول حقوق اخذ نمی‌گردد.

مقصود از رهن، قراردادی است که به موجب آن، یک مال به عنوان تضمین دین در نظر گرفته می‌شود تا اگر مدیون از ادای دین خودداری کرد، داین بتواند از محل آن، دین خود را استیفا نماید.^۱ اگر مال

۱. ماده ۱۱۱۰ قانون مدنی در مورد ضمانت اجرای تأخیر در پرداخت اقساط ثمن مبيع مقرر می‌دارد: «هرگاه تأدیة ثمن مبیعه به یک وقت معین، یا به اقساط تعیین شده باشد، پرداخت ثمن به رسیدن موعد مهلت یا مدت هر قسط لازم می‌شود. تأخیر در تأدیه از موعد یک قسط، موجب تعجیل اقساط دیگر نمی‌شود، مگر اینکه در عقد، شرط گذاشته شده باشد.»

مزبور، در اختیار داین قرار گیرد، این رهن، «رهن حیازی» و اگر مال در اختیار داین قرار نگیرد، بلکه فقط سند آن قید شود، این رهن، «رهن رسمی» نامیده می‌شود.^۲ برای مثال، شخصی از بانک، قرضه دریافت می‌کند و جهت تضمین، سند جایداد خود را در محکمه واثاق، به عنوان رهن، به نفع بانک، قید می‌نماید. یا از یک صراف، پنج میلیون افغانی قرض می‌گیرد و موتر خود را به عنوان تضمین (رهن) در اختیار او قرار می‌دهد.

رهن، از روشهای ادای دین نیست.^۳ در رهن، مال به ملکیت رهن‌گیرنده در نمی‌آید.^۴ حتی در رهن حیازی، علی‌رغم اینکه مال، در اختیار رهن‌گیرنده قرار می‌گیرد و حتی او با اذن مالک، حق انتفاع و استفاده از آن را دارد، اما مال، همچنان متعلق به مالک بوده و رهن‌گیرنده پس از دریافت طلب خود، موظف است آن را به مالک بازپس دهد.^۱

بدین لحاظ و با توجه به اینکه تحویل مال توسط مدیون به دائن به عنوان رهن، باعث تأدیه دین مدیون نمی‌شود، لذا لزومی به پرداخت محصول حقوق نیز نمی‌باشد، چرا که مدیون، بعد از پرداخت دین، مکلف به پرداخت محصول حقوق است.^۲

(۶) هرگاه اداره حقوق بعد از تحصیل دین از مدیون، محصول حقوق اخذ نموده باشد، حین ترتیب رسیدخط در محکمه، از مدیون محصول اخذ نمی‌گردد.

مدیون موظف است پس از ایفای دین داین، محصول حقوق را نیز به حساب واردات دولت، تحویل بانک نموده و آویز آن را به اداره حقوق تسلیم نماید. پس از این مرحله، مدیون به محکمه مراجعه کرده و یک رسیدخط مبنی بر پرداخت محصول حقوق، دریافت می‌نماید. این رسیدخط، به عنوان یک سند رسمی، ثابت‌کننده پرداخت محصول حقوق توسط وی می‌باشد. ترتیب و صدور سند مزبور، همانند صدور سایر اسناد نظیر تذکره، پاسپورت و نکاح‌خط، مستلزم پرداخت مبلغی به عنوان محصول دولتی است. اما در این مورد، چون مدیون، مبلغی را به عنوان محصول حقوق به حساب دولت پرداخته است، قانون، از باب همکاری و ارفاق، وی را از پرداخت محصول دولتی جهت صدور سند مزبور، معاف نموده است.

(۷) هرگاه تحصیل (محکوم‌بها) بعد از حکم قطعی و نهایی محکمه صورت گیرد، تابع پرداخت محصول حقوق در اداره حقوق نمی‌گردد.

^۱ از نظر حقوقی به چیزی مال گویند که دارای دو شرط اساسی است: ۱- مفید باشد و نیازی را برآورد خواه آن نیاز مادی باشد یا معنوی ۲- قابل اختصاص یافتن به شخص یا ملت معین باشد. (ناصر کاتوزیان، اموال و مالکیت، چاپ دهم، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۴، ص ۹)

^۲ مواد ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ قانون مدنی، موارد رجوع از هبه را بیان نموده است.

^۳ برای مثال، خیار شرط، خیار تعیین، خیار رؤیت و خیار عیب، از جمله خیاراتی است که لزوم عقد را به تأخیر انداخته و در قانون مدنی ذکر شده است.

مطابق ماده ۲۷ این قانون، اداره حقوق، بر اساس ۶ نوع سند اقدام به تحصیل حقوق اقدام می‌نماید. یکی از این اسناد، احکام قطعی و نهایی محاکم است. زمانی که محکمه اقدام به صدور حکم می‌نماید، هم زمان با صدور حکم، فیصدی مشخصی از مبلغ محکوم‌بها را به عنوان محصول فیصله محکمه تعیین می‌نماید تا محکوم‌علیه، علاوه بر پرداخت اصل دین به دائن، آن را به حساب عوائد دولت بپردازد. زمانی که فیصله محکمه، قطعی و نهایی شده و برای اجرا به اداره حقوق ارسال می‌شود، نظر به اینکه محکوم‌علیه به هر حال، قبلاً مبلغی را به عنوان «محصول فیصله محکمه» به حساب دولت پرداخته است، لذا قانون، وی را از پرداخت «محصول حقوق» معاف دانسته و اداره حقوق را موظف نموده تا بدون دریافت این محصول، حکم محکمه را اجرائات نماید.

(۸) اداره حقوق از تحصیل اموال منقولی که قیمت آن در عریضه تعیین نشده باشد، بعد از تعیین قیمت توسط اهل خبره، محصول آن را اخذ می‌نماید.

اگر موضوع عریضه، تسلیم یک مال منقول بوده و قیمت آن در عریضه تعیین نشده باشد، اداره حقوق برای تعیین مقدار محصول، باید با مشورت از اهل خبره، ارزش مال مورد نظر را تعیین کرده و سپس، معادل دو فیصد آن را به عنوان محصول حقوق تعیین نماید. برای مثال، فردی موتور کروولای مشخص خود را به دیگری فروخته، ولی علی‌رغم دریافت تمام پول، از تحویل موتور خودداری می‌نماید. خریدار، به استناد سند فروش تنظیم شده در رهنما که مورد قبول فروشنده نیز هست، از اداره حقوق، درخواست الزام وی به تسلیم موتور را می‌نماید اما در درخواست خود، قیمت موتور را تعیین نمی‌نماید؛ چرا که تصور می‌کند وقتی خواسته وی تحویل خود موتور است، ذکر قیمت موتور ضرورتی ندارد. در این مورد، اداره حقوق برای تعیین مقدار محصول، ناچار است ابتدا قیمت موتور را تعیین نماید. اداره حقوق، برای تعیین قیمت موتور باید از نظر اهل خبره استفاده کرده^۱ و نباید به قیمتی که در سند خرید ذکر شده اکتفا نماید، چرا که ممکن است آنها برای کم نمودن محصول دولتی، قیمت موتور را کمتر از قیمت واقعی آن ثبت

۱. جزء ۸ ماده ۳ قانون رهن اموال منقول در معاملات بانکی، منتشر در جریده رسمی شماره ۹۹۰، مورخ ۱۳۸۸/۵/۱۵: «۸- حق رهن: حق عینی در اموال منقول در حال یا آینده می‌باشد که ذریعه آن یک یا بیشتر دیونی که قبل یا بعد از عقد توافقنامه رهنی به میان آید تضمین می‌شود.»
جزء ۶ ماده ۳ قانون رهن اموال غیرمنقول در معاملات بانکی، منتشر در جریده رسمی شماره ۹۹۰، مورخ ۱۳۸۸/۵/۱۵: «۶- رهن اموال غیرمنقول: حق ثبت شده بر اموال غیرمنقول است که مالک آن به منظور تضمین دین، اجازه استفاده از این حق را به رهن‌گیرنده داده باشد.»

۲. ماده ۱۷۷۰ قانون مدنی: «رهن حیازی عقدی است که به موجب آن رهن‌دهنده تعهد می‌نماید که تا مال خود را به تصرف رهن‌گیرنده یا شخص امین دیگری به مقابل حق مالی قرار دهد که ادای تمامی یا قسمتی از آن بر حق دائین درجه اول یا دائینی که نسبت به دائین مذکور به مرتبه پائین‌تر قرار دارند مقدم باشند.»

ماده ۱۸۳۲ قانون مدنی: «رهن رسمی، عقدی است که به سبب آن داین، حق عینی را بر عقاری که برای ایفاء دین تخصیص یافته، کسب می‌نماید و به مقتضای آن بر سایر داینین عادی و داینین پایین مرتبه از خود، حق تقدم را داشته و دین خود را از عقر مذکور به هر دستی که باشد حصول نموده می‌تواند.»

۳. ماده ۸۹۷ قانون مدنی: «اداء دین، به تأدیه نقدی، مجرای، ابراء، حواله و تجدید صورت می‌گیرد.»

۴. فقرة (۳) ماده ۱۷۷۲ قانون مدنی: «(۳) هرگاه مال مرهونه در رهن حیازی پول نقد باشد، رهن‌گیرنده نمی‌تواند از آن استفاده نماید، مگر اینکه این استفاده به غرض حصول دین بعد از احضار رهن‌دهنده در موعد تأدیه دین صورت گرفته باشد.»

نموده باشند.

برای تبیین بهتر مفهوم این فقره، توجه به نکات ذیل ضروری است:

۱. ذکر قیمت مدعی‌بها در عریضه، ضروری است.

اگر عریضه مبنی بر مطالبه مال، به محکمه تقدیم شده باشد، عارض موظف است در عریضه خود، قیمت مدعی‌بها را ذکر نماید.^۲ اما اگر قیمت آن را در عریضه ذکر ننموده و محکمه نیز به این موضوع توجه نکرده و مطابق همان عریضه ناقص حکم صادر نموده و حکم نیز قطعی شده باشد، یا عارض، درخواست خود را به استناد سایر اسناد مذکور در ماده ۲۷، مستقیماً به اداره حقوق تقدیم نموده باشد، در هر دو صورت، عدم ذکر قیمت، ضرری به صحت حکم ندارد و اداره حقوق، خود با استعلام از اهل خبره، قیمت مال منظور را تعیین و محصول حقوق را بر اساس آن مشخص می‌نماید.

۲. اظهارات طرفین دعوی در مورد قیمت مال، در اداره حقوق پذیرفته نمی‌شود.

اگر قیمت مال در عریضه مشخص شده باشد، چون این قیمت، به ملاحظه قاضی محکمه می‌رسد و مورد توافق طرف دعوی نیز می‌باشد، لذا اداره حقوق می‌تواند به آن اعتماد کند. اما اگر قیمت در عریضه مشخص نشده باشد، اداره حقوق، نباید به گفته طرفین دعوی در مورد قیمت مال اعتماد نماید؛ حتی اگر هر دو موافق باشند، بلکه خود باید با اخذ معلومات از اهل خبره، قیمت آن را تعیین نماید. مثلاً ممکن است موضوع خواسته، یک موتر توپوتا کرو لای ۲۰۱۶ باشد که قیمت آن در بازار، هشتصد هزار افغانی است، اما مدیون برای اینکه مبلغ کمتری به عنوان محصول بپردازد، قیمت آن را چهارصد هزار افغانی اعلام کند و نظر موافق دائن را نیز جلب کند.

۳. فقط قیمت اموال منقول، توسط اداره حقوق تعیین می‌شود.

مال غیرمنقول به مالی گفته می‌شود که امکان جابجایی آن اساساً ممکن نبوده یا جابجایی آن موجب ورود خسارت به خود مال یا جای آن شود و در غیر این صورت، منقول، نامیده می‌شود.^۱ برای مثال، زمین، خانه، درخت، مصالح استفاده شده در خانه مثل کلکین و دروازه و نظائر آن، غیرمنقول و موتر،

^۱ . ماده ۱۷۸۴ قانون مدنی: «هرگاه رهن‌گیرنده حاصلات عین مرهونه را بدون اجازه رهن‌دهنده در حال حضور وی یا بدون اجازه محکمه باصلاحیت در حال غیاب او بفروشد، به پرداخت قیمت آن مکلف شناخته می‌شود.»

ماده ۱۷۸۵ قانون مدنی: «رهن‌گیرنده نمی‌تواند از مال مرهونه، منقول باشد یا عقار، بدون اجازه رهن‌دهنده انتفاع بگیرد. او می‌تواند به اجازه رهن‌دهنده، مال مرهونه را به اجاره داده و اجورت آن را برای رهن‌دهنده بپردازد یا اجاره را به اجازه رهن‌دهنده از اصل دین وضع نماید، گرچه عقد رهن باطل گردیده باشد.»

^۲ . فقره (۱) ماده ۲۹ قانون طرز تحصیل حقوق

کمپیوتر و امثال آن، منقول نامیده می‌شوند. اموال منقول، دامنۀ گسترده‌ای از اموال شامل دیون مالی، سهام شرکتها، حقوق مالکیت فکری و نظائر آن را شامل می‌شود و در واقع، هر آنچه در تعریف غیرمنقول جای نگیرد، منقول خوانده می‌شود.

اداره حقوق، فقط مجاز به تعیین قیمت اموال منقول است ولی صلاحیت تعیین قیمت اموال غیرمنقول نظیر زمین و خانه را ندارد و باید موضوع را به محکمه ذیصلاح ارجاع نماید.

(۹) مطالبۀ نفقه، کسوت، مهر و سایر موضوعات مربوط به قضایای ناشی از ازدواج از طرف زن و فسخ نامزدی و مطالبۀ حق الارث در ادارات حقوق، تابع پرداخت محصول حقوق نمی‌باشد.

مطابق این فقره، دعاوی ذیل، علی‌رغم اینکه مالی هستند، از پرداخت محصول، معاف می‌باشند:

۱. دعاوی مطالبۀ حقوق زوجیت از طرف زن

عقد نکاح، مجموعه‌ای از حقوق و تعهدات را در امور مالی و غیرمالی، برای زوجین، ایجاد می‌نماید. از جمله حقوق مالی ناشی از نکاح برای زن، می‌توان به نفقه و مهریه و از حقوق غیرمالی، به حسن معاشرت اشاره کرد. مقصود از نفقه، ضروریات لازم برای زندگی است که مطابق ماده ۱۱۸ قانون مدنی، شامل طعام، لباس، مسکن و تداوی بوده^۱ و زوج، موظف به تأمین آن برای زوجه می‌باشد.^۲ مقصود از مهر، مالی است که به مناسبت عقد نکاح، مرد ملزم به دادن آن به زن می‌شود.

دعاوی ناشی از نکاح و آثار مرتبۀ آن، شامل هر موضوع مرتبط با این عقد، اعم از مالی و غیر مالی می‌گردد. موضوعاتی نظیر عدم پرداخت نفقه یا مهریه، سوء رفتار مرد نسبت به زن، عدم اجازه کار، تحصیل یا خروج از منزل به زن، ازدواج دوم، عقیم بودن، اعتیاد به مواد مخدر، غایب شدن یا به زندان افتادن مرد، از جمله موضوعاتی است که زن می‌تواند به موجب آن به محکمه عریضه نموده و خواستار احقاق حق خود یا حتی تفریق گردد.

در صورتی که زن در خصوص یکی از موضوعات مربوط به نکاح یا آثار مرتبۀ آن، به محکمه عارض شده و محکمه نیز بعد از رسیدگی، اقدام به صدور حکم نموده و این حکم، قطعی شود و برای اجرا به

۱. ماده ۱۷۵ تا ۱۹۰ قانون اصول محاکمات مدنی، به موضوع استفاده محکمه از نظر اهل خبره و مطلع در قضایای مدنی پرداخته است.

۲. جزء ۲ ماده ۱۳ قانون اصول محاکمات مدنی: «عریضه حقوقی حاوی مطلب ذیل می‌باشد: ... ۲- تعیین اندازۀ مدعی‌بها و خلص مقصد دعوی.

۳- بیان جنس، نوع، قیمت مدعی‌بها در صورتی که منقول باشد در صورتی که مدعی‌بها عقار باشد، ذکر موقعیت، نوعیت و مساحت آن نیز حتمی است...»

اداره حقوق ابلاغ گردد، یا زن به استناد یک سند لازم‌الاجرا نظیر نکاح خط رسمی، مستقیماً به اداره حقوق مراجعه نماید، اداره حقوق ملزم است بدون دریافت محصول حقوق، به اجرای آن بپردازد.

لازم به ذکر است که این معافیت، در صورتی است که اقامه دعوی از طرف زن باشد.

۲. دعوی فسخ نامزدی از جانب هر یک از زن یا مرد

نامزدی، عبارت از وعده به ازدواج است که در قالب یک تعهد بین زن و مرد صورت گرفته و می‌تواند منتهی به عقد نکاح و آغاز زوجیت گردد. تا قبل از اجرای عقد نکاح، هر یک از زن و مرد می‌تواند از ازدواج منصرف شده^۱ و نامزدی را فسخ کند. نظر به اینکه در فاصله زمانی بین آغاز نامزدی و اجرای صیغه عقد، زن و مرد با هم ارتباط و رفت و آمد داشته و گاه، هدایا، نامه‌ها و عکس‌هایی تبادل می‌نمایند، فسخ نامزدی، گاه، اختلافاتی را در خصوص موارد فوق باعث می‌شود. مثلاً اگر فسخ نامزدی از طرف زن باشد، شاید مرد، خواستار پس گرفتن هدایایی که به زن داده نظیر طلا، جواهرات، لوازم آرایش، کالا و نظائر آن گردد. یا اگر فسخ نامزدی از طرف مرد باشد، زن خواستار استرداد هدایایی که به مرد داده و نیز استرداد نامه‌ها و عکس‌های خود گردد.

دعای فوق، از پرداخت محصول حقوق در اداره حقوق، معاف می‌باشد.

۳. دعوی مطالبه حق الارث از جانب هر فرد

با فوت هر شخص، اموالی که از وی به جای می‌ماند، مطابق قانون بین وارثین وی تقسیم می‌شود. قانون مدنی، مقررات مفصلی در مورد مستحقین ارث، میزان سهم هر کدام و نحوه تقسیم، بیان نموده، با این حال ممکن است اختلافاتی در این خصوص ایجاد شود.

برای مثال، ممکن است پس از فوت متوفی، خانمی ادعا کند که زوجه متوفی است یا پسری ادعا کند فرزند متوفی و حاصل از ازدواج مخفیانه وی است، اما این امر مورد قبول سایر وارثین نباشد. یا اموال متوفی شامل زمین، خانه، دکان و تعدادی گوسفند باشد که هر یک از وارثین، خواستار دریافت خانه به عنوان سهم الارث خود باشد.

در مجموع، هر اختلافی در خصوص حق الارث، اعم از اینکه ابتدائاً به اداره حقوق جهت اجرا ارائه شده، یا از سوی محکمه ذیصلاح، به عنوان حکم قطعی ارجاع شده باشد، فارغ از اینکه محکمه، مبلغی تحت

^۱ ماده ۴۷۸ قانون مدنی: «عقار اشیایی است که دارای اصل ثابت بوده و حمل و نقل آن بدون تلف شدن، غیرممکن باشد. اشیایی که واجد این وصف نباشد، اشیای منقول شناخته می‌شود.»

عنوان محصول حقوق از محکوم علیه دریافت کرده باشد یا خیر، اداره موظف است بدون دریافت محصول، آن را اجرا نماید.

(۲) موظف اداره حقوق، محصول مندرج فقره (۲) این ماده را مستقیماً از مدیون اخذ کرده نمی تواند.

(۳) مدیون مکلف است محصول حقوق را ذریعه تعرفه اداره حقوق به حساب واردات دولت تحویل بانک نموده و آویز آن را غرض ثبت به اداره حقوق مربوط ارائه نماید.

محصول حقوق

ماده بیست و نهم:

- (۱) مدیون مکلف است بعد از تحصیل دین، محصول حقوق را پرداخت نماید.
- (۲) محصول حقوق مندرج فقره (۱) این ماده، معادل دوفیصد دین تحصیل شده می باشد.
- (۳) اداره حقوق مکلف به تحصیل محصول سایر ادارات دولتی نبوده، در صورتی که محصول سایر ادارات دولت قابل تحصیل بوده و بر ذمه شخص باقی مانده باشد، اداره حقوق این محصول را تحصیل و از طریق وزارت عدلیه به حساب واحد دولتی تحویل بانک می نماید.
- (۴) موظف اداره حقوق، محصول مندرج فقره (۲) این ماده را مستقیماً از مدیون اخذ کرده نمی تواند.
- (۵) مدیون مکلف است محصول حقوق را ذریعه تعرفه اداره حقوق به حساب واردات دولت تحویل بانک نموده و آویز آن را غرض ثبت به اداره حقوق مربوط ارائه نماید.
- (۶) در محلاتی که بانک موجود نباشد، موظف اداره حقوق می تواند محصول حقوق را مستقیماً از مدیون اخذ و درج تعرفه نموده و در خلال پانزده روز تحویل بانک نماید و آویز آن را در دفتر مربوط ثبت کند. در غیر آن، علاوه بر تحویلی مبلغ مذکور، در برابر هر روز تأخیر، مکلف به پرداخت جریمه معادل پنج فیصد آن می باشد.
- (۷) هرگاه مدیون توان پرداخت محصول حقوق را به صورت یکبارگی نداشته باشد، وزیر عدلیه در مرکز و ولایات و والی در ولایت مربوطه می تواند با نظر داشت استطاعت مدیون، پرداخت محصول حقوق را الی مدت یک سال طور ماهوار قسط نماید.
- (۸) مدیون مکلف است اقساط مندرج فقره (۷) این ماده را در خلال مدت معینه تأدیه نماید، در غیر آن، در برابر هر روز تأخیر، مکلف به پرداخت جریمه نقدی معادل یک فیصد آن نیز می باشد.

^۱ . ماده ۱۱۸ قانون مدنی: «نفقة زوجة مشتمل است بر طعام، لباس، مسکن و تداوی متناسب به توان مالی زوج.»

^۲ . ماده ۱۱۷ قانون مدنی: «(۱) با عقد نکاح صحیح و نافذ، نفقه بر زوج لازم می گردد...»

^۳ . مادل ۶۴ قانون مدنی: «تامزدی عبارت از وعده به ازدواج است، هریک از طرفین می تواند از آن منصرف شود.»

توضیح فقره (۱):

بعد از اینکه وجود دین به استناد اسناد مذکور در ماده ۲۷ این قانون، تثبیت و قطعی شد، مدیون موظف است علاوه بر پرداخت اصل دین به نفع مدیون، محصول حقوق را که متناسب با مقدار دین، توسط اداره حقوق تعیین می‌شود، به حساب دولت پرداخت نماید.

پرداخت این مبلغ بر عهده مدیون قرار داده شده است؛ چرا که وی با عدم پرداخت دین خود در موعد مقرر، باعث صرف وقت و انرژی دولت شده و از این بابت مقصر است.

زمان پرداخت محصول حقوق نیز پس از پرداخت اصل دین به دائن می‌باشد.

(۴) محصول حقوق مندرج فقره (۱) این ماده، معادل دوفیصد دین تحصیل شده

می‌باشد.

مقدار محصول حقوق که باید به نفع دولت پرداخت شود، معادل دوفیصد دین تحصیل شده می‌باشد. این دوفیصد، علاوه بر دین اصلی است که مدیون باید به دائن بپردازد. مثلاً اگر مقدار دین، یک میلیون افغانی باشد، مدیون علاوه بر پرداخت این مبلغ به دائن، باید بیست هزار افغانی دیگر نیز به عنوان محصول حقوق، به حساب دولت بپردازد.

دوفیصد منظور این فقره، دوفیصد از دین تحصیل شده است نه دوفیصد از دین واقعی. بنابراین اگر دائن و مدیون بر پرداخت مبلغ کمتری توافق کنند، مقدار دوفیصد، متناسب با مقدار نهایی دین تحصیل شده محاسبه می‌شود. مثلاً اگر در مثال فوق، دائن با توجه به عدم توان مالی مدیون، جنجال‌های اداری دریافت قسطی یا درخواست مصادره اموال مدیون و یا نزاکت‌های موجود بین آن دو، با مدیون توافق کند که وی به جای یک میلیون افغانی، هشتصد هزار افغانی بپردازد، ولی آن را نقداً تأدیه نماید، مقدار محصول حقوق، دو فیصد از هشتصد هزار، یعنی شانزده هزار افغانی خواهد بود.

اگر موضوع دین، پول نقد نبوده و اعیان منقول یا غیرمنقول، یا تعهدات مالی باشد، ابتدا ارزش دین با استعلام از اهل خبره یا سایر روشهای مجاز قانونی تعیین شده و سپس متناسب با آن، محصول حقوق تعیین می‌شود. مثلاً اگر موضوع دین، تحویل یک کیلو زعفران بوده که تاجر هراتی به تاجر کابلی فروخته ولی تحویل نداده، یا موضوع دین، ساختن تعمیر یک شفاخانه بوده که یک شرکت ساختمانی تعهد نموده ولی انجام نداده، ابتدا باید ارزش یک کیلو زعفران یا ارزش قرارداد ساخت آن شفاخانه، از اهل خبره استعلام و تعیین شده و سپس دوفیصد آن به عنوان محصول حقوق تعیین شود. در بعضی موارد، ممکن است قانون روش خاصی را برای تعیین ارزش اموال تعیین نموده باشد که باید مطابق همان روش عمل

شود. مثلاً تعیین قیمت اموال غیرمنقول، در صلاحیت اداره حقوق نبوده و باید توسط محکمه تعیین شود. ممکن است قانون در بعضی موارد، معافیت‌هایی را از پرداخت محصول حقوق پیش‌بینی نموده باشد که در این موارد، مطابق قانون خاص عمل می‌شود. مثلاً مطابق فقره (۳) ماده ۲۸ این قانون، اگر دین، تقسیط شده و مدیون، اقساط خود را در وقت و زمان مقرر تأدیه نماید، از پرداخت محصول حقوق آن اقساط معاف می‌شود.

(۵) اداره حقوق مکلف به تحصیل محصول سایر ادارات دولتی نبوده، در صورتی که محصول سایر ادارات دولت قابل تحصیل بوده و بر ذمه شخص باقی مانده باشد، اداره حقوق این محصول را تحصیل و از طریق وزارت عدلیه به حساب واحد دولتی تحویل بانک می‌نماید.

همانطور که در ذیل فقره (۷) ماده بیست و هشتم این قانون ذکر شد، محکمه، هم‌زمان با صدور حکم، فیصدی مشخصی از مبلغ محکوم‌بها را به عنوان محصول فیصله محکمه تعیین می‌نماید تا محکوم‌علیه، علاوه بر پرداخت اصل دین به دائن، آن را به حساب عوائد دولت بپردازد.

گاه، محکمه، که حکم قطعی و نهایی را جهت اجرا به اداره حقوق ارسال می‌نماید، تکلیف دریافت محصول حقوق را نیز بر عهده اداره حقوق قرار داده و از آن اداره می‌خواهد تا قبل از اجرای حکم، محصول فیصله محکمه را از محکوم‌علیه دریافت و به حساب ستره محکمه واریز نماید.

این فقره مقرر می‌نماید که اداره حقوق، تکلیفی به دریافت محصول حقوق سایر ادارات دولتی (به شمول محصول فیصله محکمه) ندارد و اگر هم حصول نماید، با توجه به اینکه اداره حقوق، از ادارات تابعه وزارت عدلیه می‌باشد، لذا آن مبلغ را نه به حساب ستره محکمه، بلکه از طریق وزارت عدلیه، به حساب واحد دولتی واریز خواهد نمود.

جهت جلوگیری از فساد و ایجاد شفافیت در درآمدهای دولت، پرداخت نقدی محصول حقوق به موظفین و کارمندان اداره حقوق ممنوع است. کارمند موظف اداره حقوق مکلف است مقدار محصول حقوق را درج تعرفه رسمی و چاپ شده اداره حقوق نموده و به مدیون تسلیم نماید. مدیون باید مبلغ مذکور در تعرفه را به حساب واردات دولت تحویل بانک نموده و آویز آن را به اداره حقوق تسلیم نماید تا ثبت شده و در دوسیه حفظ گردد.

(۶) در محلاتی که بانک موجود نباشد، موظف اداره حقوق می‌تواند محصول حقوق را مستقیماً از مدیون اخذ و درج تعرفه نموده و در خلال پانزده روز تحویل

بانک نماید و آویز آن را در دفتر مربوط ثبت کند. در غیر آن، علاوه بر تحویلی مبلغ مذکور، در برابر هر روز تأخیر، مکلف به پرداخت جریمه معادل پنج فیصد آن می‌باشد.

دولت، جهت ایجاد شفافیت و تجمیع درآمدهای خود، یک حساب را در بانک دولتی افغانستان (د افغانستان بانک) جهت واریز عوائد و محصولات دولتی تعیین می‌نماید که تمامی عوائد دولت، باید به این حساب واریز شود. نظر به گستردگی جغرافیایی افغانستان، ممکن است در بعضی ولایات و ولسوالی‌ها، شعبه‌ای از این بانک موجود نبوده و دسترسی به اولین شعبه نزدیک نیز به خاطر دوری راه یا مشکلات امنیتی ممکن نباشد.

در این موارد، جهت ایجاد سهولت برای مردم، قانون به کارمند موظف اداره حقوق اجازه داده که مبلغ محصول را مستقیماً از مدیون اخذ و درج تعرفه نموده و بعداً آن را به بانک تحویل نماید. کارمند موظف، از تاریخ دریافت محصول از مدیون و درج آن در تعرفه، پانزده روز فرصت دارد که آن را در بانک به حساب دولت واریز نموده و آویز آن را در دفتر مربوط ثبت نماید و الا مکلف است علاوه بر تحویل مبلغ مذکور، پنج فیصد جریمه نیز به ازاء هر روز تأخیر، بپردازد. برای مثال، اگر محصول حقوق، ده هزار افغانی باشد و کارمند موظف، سی روز بعد از دریافت این مبلغ از مدیون، آن را به بانک تحویل نماید، مکلف است علاوه بر پرداخت ده هزار افغانی، مبلغ هفت هزار و پنجصد افغانی نیز برای پانزده روز تأخیر (پنج‌صده افغانی برای هر روز)، به عنوان جریمه پرداخت نماید.

در صورتی که مدیون، توان مالی پرداخت محصول حقوق را به صورت یکجا نداشته باشد، می‌تواند درخواست قسط‌بندی آن را بنماید. درخواست تقسیط، اگر مدیون، ساکن کابل باشد و دوسیه او در اداره حقوق کابل در جریان باشد، باید به وزیر عدلیه و اگر مقیم ولایات باشد، باید به وزیر عدلیه یا والی آن ولایت تقدیم گردد. وزیر عدلیه یا والی ولایت مربوطه، می‌تواند متناسب با استطاعت مالی مدیون، مبلغ محصول را حداکثر تا یک سال به طور ماهوار، قسط‌بندی نمایند. مثلاً اگر محصول حقوق، دوازده هزار

(۷) هرگاه مدیون توان پرداخت محصول حقوق را به صورت یکبارگی نداشته باشد، وزیر عدلیه در مرکز و ولایات و والی در ولایت مربوطه می‌تواند با نظرداشت استطاعت مدیون، پرداخت محصول حقوق را الی مدت یک سال طور ماهوار قسط نماید.

افغانی باشد، وزیر عدلیه یا والی، حداکثر می‌تواند این مبلغ را در دوازده قسط ماهوار، به میزان هر قسط، یک هزار افغانی، تقسیط نمایند.

نکته قابل توجه این است که صلاحیت محلی وزیر عدلیه، عام بوده و تمام کشور، اعم از مرکز کابل و ولایات را در بر می گیرد، اما صلاحیت محلی والی، خاص و در محدوده همان ولایت می باشد. به عبارت دیگر، اشخاص ساکن در هر نقطه کشور، می توانند درخواست تقسیط خود را، هم به وزیر عدلیه و هم به والی ولایت خود تقدیم نمایند، اما نمی توانند درخواست خود را به والی ولایت دیگری تسلیم نمایند. برای مثال، شخصی که ساکن پروان است، می تواند درخواست خود را یا به وزیر عدلیه در کابل و یا به والی پروان تسلیم نماید، ولی نمی تواند این درخواست را به والی بلخ تسلیم نماید.

(۸) مدیون مکلف است اقساط مندرج فقره (۷) این ماده را در خلال مدت معینه تأدیه نماید، در غیر آن، در برابر هر روز تأخیر، مکلف به پرداخت جریمه نقدی معادل یک فیصد آن نیز می باشد.

در صورتی که مدیون، اقساط محصول را در مواعد مقرر پرداخت ننماید، به ازای هر روز تأخیر، موظف به پرداخت یک فیصد جریمه می باشد. برای مثال، اگر محصول حقوق، دوازده هزار افغانی بوده که می بایست در دوازده قسط یک هزار افغانی پرداخت شود و مدیون، در پرداخت یک قسط، ده روز تأخیر نماید، مکلف است علاوه بر پرداخت یک هزار افغانی به عنوان اصل قسط، مبلغ یکصد افغانی (ده افغانی برای هر روز تأخیر) نیز به عنوان جریمه بپردازد.

با توجه به اینکه این فقره و فقرات قبل، ضمانت اجرای دیگری برای تقسیط یا جریمه تأخیر، پیش بینی نکرده، بنابراین، در صورت تقسیط، مبلغی بر اصل محصول افزوده نمی شود و در صورت تأخیر در پرداخت قسط نیز تغییری در زمان پرداخت اقساط ایجاد نشده و دین، حال نمی شود.

تحصیل دین به اقساط

ماده سی ام:

- (۱) هرگاه مدیون توان پرداخت دین ثابت را به داین نداشته باشد، در صورت عدم موافقه داین و مدیون، اداره حقوق می تواند پیشنهاد پرداخت دین را به اقساط ترتیب و به محکمه ذیصلاح ارائه نماید.
- (۲) تعیین اقساط به تجویز محکمه ذیصلاح با در نظر داشت توان مالی مدیون برای مدت یک سال طور ماهوار صورت می گیرد.

توضیح فقره (۱):

زمانی که حصول دین ثابت^۱، به استناد یکی از اسناد مذکور در ماده ۲۷ این قانون به اداره حقوق محول می گردد، اداره حقوق مکلف است تمام دین را به صورت یکجا از مدیون وصول و به داین تسلیم نماید.

اگر مدیون اظهار نماید که توان مالی پرداخت دین به صورت یکجا را ندارد، قانون دو راهکار برای همکاری و ایجاد سهولت برای وی پیش‌بینی نموده است.

ابتدا مدیون می‌تواند از دائن درخواست مهلت یا تقسیط دین را بنماید. اگر دائن و مدیون در این خصوص به توافقی دست یابند، این توافق، برای اداره حقوق نیز قابل قبول بوده و اداره، مطابق آن اجرائات خواهد نمود. این توافق هیچ محدودیتی نداشته و به هر نحو، لازم‌الاجرا می‌باشد، حتی اگر مهلت یا قسط‌های مورد توافق، به مدت ده سال یا بیشتر باشد.

اما اگر دائن و مدیون در خصوص مهلت یا تقسیط به توافقی نرسند، اداره حقوق در این خصوص صلاحیتی نداشته و می‌تواند پیشنهادی در مورد پرداخت دین به اقساط، ترتیب نموده و به محکمه ذیصلاح ارسال نماید. محکمه ذیصلاح، می‌تواند با توجه به توان مالی مدیون، دین او را قسط‌بندی نماید، اما این اختیار محکمه نیز نامحدود نبوده و محکمه حداکثر می‌تواند دین را به مدت یک سال با پرداخت ماهوار، قسط‌بندی کند. مثلاً اگر مقدار دین مدیون، شش صد هزار افغانی باشد، محکمه حداکثر می‌تواند این دین را به دوازده قسط ماهوار و هر قسط پنجاه هزار افغانی قسط‌بندی نماید.

تحصیل دین از حق الاجرت یا حساب بانکی

ماده سی و یکم:

- (۱) هرگاه مدیون، دارایی منقول یا غیرمنقول جهت ادای دین نداشته ولی شاغل در برابر اجرت باشد، تحصیل دین به همکاری اداره مربوط، با رعایت احتیاجات اولیه مدیون از وجه حق-الاجرت مدیون تحصیل و به داین پرداخته می‌شود.
- (۲) هرگاه مدیون، دین داین را تأدیه ننماید، اداره حقوق به تثبیت دارایی وی اقدام می‌کند. در صورتی که مدیون دارای حساب بانکی باشد یا اموال منقول باشد، اداره حقوق، حساب وی را پس از استیذان محکمه ذیصلاح مسدود و با رعایت احتیاجات اولیه مدیون، به تحصیل حق داین اقدام می‌نماید.
- (۳) هرگاه حکم قطعی و نهایی محکمه در مورد پرداخت حق محکوم‌له صادر شده باشد و محکوم-علیه حاضر به پرداخت حق محکوم‌له نباشد، اداره حقوق به تثبیت دارایی وی اقدام می‌کند. در صورتی که مدیون دارای حساب بانکی باشد، اداره حقوق حساب وی را مسدود و با رعایت احتیاجات اولیه محکوم‌علیه، به تحصیل حق محکوم‌له اقدام می‌نماید.

^۱ . تعریف دین ثابت در توضیح ذیل فقره (۱) ماده ۲۸ این قانون بیان شده است.

در صورتی که مدیون از پرداخت دین خود امتناع نماید، اداره حقوق از محل اموال وی دین را حصول و به داین پرداخت می‌نماید. نظر به امکان تنوع اموال مدیون شامل اموال منقول و غیرمنقول، حساب‌های بانکی، معاشات و موارد دیگر، ماده سی و یکم این قانون، روش حصول دین از انواع مختلف اموال وی را بیان نموده است.^۱

اداره حقوق به عنوان اولین اقدام، دارایی مدیون را تثبیت می‌نماید. مقصود از تثبیت اموال، تهیه لیست کاملی از دارایی مدیون، شامل اموال و دیون وی می‌باشد.^۲ پس از مشخص شدن وضعیت دارایی مدیون، اگر وی دارای حساب بانکی باشد، اداره حقوق پس از کسب مجوز از محکمه ذیصلاح، حساب بانکی وی را مسدود، و با باقی گذاردن مبلغی که برای تأمین احتیاجات اولیه ضروری مدیون کافی باشد، به اندازه دین، از حساب وی برداشت و به دائن تسلیم می‌نماید.

اگر پس از استثنای مبلغ لازم برای احتیاجات ضروری مدیون، در حساب وی پول کافی به اندازه دین دائن باقی نماند، اداره حقوق به معاش مدیون توجه می‌نماید. اگر مدیون در جایی شاغل بوده و دارای معاش مستمر باشد، اداره حقوق با هماهنگی اداره‌ای که وی در آنجا شاغل است، از معاش وی مقداری که مازاد بر احتیاجات اولیه وی باشد را به صورت یک‌باره یا ماهوار، برداشت و جهت تأدیه دین، به دائن پرداخت می‌نماید.

در صورتی که مدیون، شاغل با معاش مستمر نبوده، یا معاش وی فقط به اندازه ضروریات وی باشد و مازادی به اندازه تأمین دین دائن نداشته باشد، در این مرحله، اداره حقوق، اموال منقول وی را مورد نظر قرار می‌دهد. اداره حقوق، بخشی از اموال منقول مدیون که برای تأدیه دین او کافی باشد را مشخص و با رعایت تشریفات قانونی و از طریق داوطلبی به فروش می‌رساند و از حاصل فروش، پس از وضع مصارف داوطلبی و فروش، دین دائن را وصول و به وی تأدیه می‌نماید و اگر چیزی باقی بماند، مابقی را به مدیون مسترد می‌نماید.

در نهایت، اگر اموال منقول مدیون نیز تکافوی تأدیه دین او را ننماید، اداره حقوق از اموال غیر منقول او به اندازه‌ای که برای تأدیه دین وی کافی باشد مطابق تشریفات قانونی به فروش رسانده و از ماحصل فروش، هزینه‌ها را وضع، به اندازه مقدار دین، وصول و مابقی را به مدیون مسترد می‌نماید.^۱

۱. نظر به صلاحیت اداره حقوق در وصول دین و تشریفات ساده مقرر در این ماده، به نظر می‌رسد روش تحصیل دین مقرر در این ماده، غیر از موضوع افلاس و روش تحصیل دین از مفلس، موضوع مواد ۸۴۷ الی ۸۵۸ قانون مدنی در مورد حجر مدیون مفلس و نیز قانون افلاس منتشر در جریده رسمی شماره ۱۳۹۳ مورخ ۲۷ حوت سال ۱۳۹۶ می‌باشد. مواد مزبور از قانون مدنی، وصول دین از مدیون مفلس را مشروط به صدور حکم حجر از محکمه نموده و قانون افلاس نیز منحصرأ مربوط به تاجر مفلس می‌باشد که آغاز و طی مراحل اجراءات وصول دین، با حکم محکمه تجارتی صورت می‌گیرد. حال اینکه هیچ یک از این دو موضوع، برای تأدیه دین از اموال مدیون مطابق این ماده، شرط نمی‌باشد.

۲. دارایی، مجموعه‌ای از حقوق و تعهدات شخص می‌باشد. به عبارت دیگر، دارایی مجموعه‌ای مرکب از دو جزء است: جزء مثبت (actif) و جزء منفی (passif). جزء مثبت دارایی از اموال و حقوق مالی شخص تشکیل می‌گردد. جزء منفی دارایی، شامل کلیه تعهدات و دیون مالی شخص است. بنابراین، دارایی نه تنها شامل اموال منقول و غیرمنقول شخص است، بلکه بدهی‌های مالی او نیز جزئی از دارایی را تشکیل می‌دهد.

تحصیل دین به اساس نیابت

ماده سی و دوم:

هرگاه داین، اسناد تحصیل دین ثابت بر ذمه مدیون را در دست داشته باشد و بنابر عذر موجه به محل سکونت مدیون که در ولایت دیگر سکونت دارد مراجعه نموده نتواند، تحصیل دین به اساس نیابت صورت می‌گیرد.

مطابق فقره (۱) ماده ۸۱ قانون اصول محاکمات مدنی، دعوی مدنی در محل سکونت مدعی علیه حل و فصل می‌گردد و طبعاً حکم محکمه نیز پس از صدور و قطعیت، جهت اجرا به اداره حقوق همان محل ارسال خواهد شد.^۱

با این حال، ممکن است داین، به استناد اسنادی غیر از حکم قطعی محکمه که در ماده ۲۷ این قانون ذکر شده، خواستار حصول دین خود از مدیون شود یا پس از صدور حکم قطعی محکمه، مدیون، محل سکونت خود را تغییر داده باشد. در این موارد، چون موضوع، از موضوعات قضایی نبوده و از موارد حل و فصل اختلاف نمی‌باشد، بلکه صرفاً موضوعی اداری و مربوط به حصول دین است، لذا محدودیت‌های مربوط به صلاحیت محلی محاکم در این مورد تطبیق نشده و قانون، تسهیلاتی را برای دائن جهت حصول دین خود مقرر نموده است.

مطابق این فقره، در صورتی که دائن، اسناد تحصیل دین ثابت بر ذمه مدیون را در دست داشته، اما بنا به عذر موجه، نتواند به محل سکونت مدیون که در ولایت دیگر سکونت دارد مراجعه نماید، می‌تواند از اداره حقوق محل سکونت خود درخواست نماید تا با اعطاء نیابت به اداره حقوق محل سکونت مدیون، دین وی را حصول نماید. برای مثال، داین، مسکونه قندهار، ولی مدیون، مسکونه یکی از ولسوالی‌های ولایت بدخشان باشد که در تسلط نیروهای مخالف دولت است و به دلایل امنیتی، سفر به آنجا برای

(دکتر سید حسین صفایی، دوره مقدماتی حقوق مدنی، جلد اول، اشخاص و اموال، چاپ سیزدهم، نشر میزان، تهران ۱۳۹۰، ص ۱۴۲ و دکتر ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی، اموال و مالکیت، چاپ پنجم، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۵)

^۱ . ترتیب مذکور، صراحتاً در این قانون نیامده، ولی می‌توان آن را از سایر قوانین در موارد مشابه استنباط کرد. برای مثال، قانون مدنی در مواد ۲۰۷۹ و ۲۰۸۰ در موضوع تصفیه متروکه جهت پرداخت دیون وی، ترتیب مذکور را مقرر داشته است.

ماده ۲۰۷۹ قانون مدنی: «تصفیه‌کننده، دیون متروکه را بالترتیب از عواید حقوق متروکه، پول و ثمن اموال منقول شامل متروکه تأدیه می‌کند، در صورت عدم کفایت دیون، از ثمن اموال عقاری متروکه تأدیه می‌شود.»

ماده ۲۰۸۰ قانون مدنی: «فروش اموال منقول و عقار متروکه در صورت ایجاب اموال به مزایده علنی مطابق قواعد مربوط به فروشات اجباری صورت می‌گیرد، مگر اینکه تمام ورثه به فروش آن از طریق دیگری موافقه نمایند. اگر متروکه مستغرق به دین باشد، موافقت دائین نیز حتمی شمرده می‌شود. ورثه در مزایده شرکت کرده می‌توانند.»

داین ممکن نباشد. در این صورت، داین می‌تواند از اداره حقوق قندهار بخواهد تا با اعطاء نیابت به اداره حقوق بدخشان، دین وی را حصول نموده و به وی تسلیم نماید.

عذر موجه در این فقره تعریف نشده، بنابراین تشخیص موجه بودن یا موجه نبودن عذر، با اداره حقوق محل سکونت داین است.

برای اعطاء نیابت، لازم است که داین و مدیون در دو ولایت سکونت داشته باشند، و الا اگر هر دو در یک ولایت ساکن بوده و فقط ولسوالی محل سکونت آنها متفاوت باشد، اعطاء نیابت مفهومی ندارد و پذیرفته نمی‌شود.

مکلفیت ادارات حقوق در حالت نیابت

ماده سی و سوم:

- (۱) اداره حقوق محل سکونت داین، در حالت مندرج ماده سی و دوم این قانون، مکلف است کاپی اسناد داین را بعد از مهر و نشانی، طور رسمی به اداره حقوق محل سکونت مدیون ارسال نماید.
- (۲) اداره حقوق محل سکونت مدیون مکلف است بعد از مواصلت اسناد مندرج فقره (۱) این ماده، در صورتی که مدیون، سند مبطل ادعای داین را نداشته باشد، دین مندرج سند داین را تحصیل و از طریق بانک به اداره حقوق محل سکونت داین ارسال نماید.
- (۳) اداره حقوق محل سکونت داین مکلف است وجه تحصیل شده را به داین تسلیم نموده، سند کتبی اخذ و سند آن را طور رسمی به اداره حقوق محل سکونت مدیون ارسال نماید.
- (۴) مصارف اجراءات مندرج این ماده، بر ذمه داین می‌باشد.

پس از پذیرش نیابت توسط اداره حقوق محل سکونت داین، این اداره موظف است کاپی اسناد دائن که ثابت‌کننده دین او می‌باشد را بعد از مهر و تأیید برابری آن با اصل، از طریق رسمی، به اداره حقوق محل سکونت مدیون ارسال نموده و خواستار مطالبه دین مندرج در آن از مدیون شود. این اسناد، باید به طور رسمی و همانند مکتوب‌های اداری رسمی، به اداره مزبور ارسال شود.

اداره حقوق محل سکونت مدیون، پس از وصول اسناد مزبور، مدیون را احضار نموده و با ارائه اسناد فوق، از وی خواستار پاسخگویی می‌شود. اگر مدیون، بتواند سندی ارائه نماید که دال بر بطلان اسناد دین

^۱ البته در بعضی موارد، قانون به مدعی اجازه داده که در محل سکونت خود علیه مدعی علیه اقامه دعوی نماید ولی این موارد، استثنا می‌باشد. برای مثال، مطابق ماده ۹۷ قانون اصول محاکمات مدنی، رسیدگی دعوی تفریق به سبب غیاب یا مفقودی زوج، از صلاحیت محکمه محل سکونت مدعی می‌باشد.

ارسالی توسط داین باشد، اداره حقوق، اظهارات مدیون در خصوص دفع دعوی را ثبت، و به همراه کاپی اسناد وی، رسماً به اداره حقوق محل سکونت داین ارسال می‌نماید. اسناد مورد استناد مدیون می‌تواند اقرارخط رسمی دائن مبنی بر حصول دین، اثبات مرور زمان، اثبات جعلی بودن اسناد ارسالی داین، یا نظائر آن باشد.

اما اگر مدیون نتواند اسنادی ارائه کند که اسناد ارسالی داین را باطل سازد، در این صورت، اداره حقوق موظف است دین مذکور در اسناد را از مدیون حصول و از طریق بانک به اداره حقوق محل سکونت داین ارسال نماید.

اداره حقوق محل سکونت داین نیز مبلغ ارسالی را از بانک دریافت کرده و به داین تسلیم می‌نماید و رسید مکتوب از وی اخذ نموده و آن را به طور رسمی به اداره حقوق محل سکونت مدیون که دین را حصول کرده ارسال می‌نماید.

مصارف اجراءات فوق، تماماً بر عهده داین می‌باشد؛ با این حال، داین پس از پرداخت مصارف فوق، می‌تواند به مدیون مراجعه نموده و مصارف مزبور را از وی مطالبه و دریافت نماید.^۱

^۱. ماده ۹۲۵ قانون مدنی: «مصارف تأدیه به دوش مدیون می‌باشد، مگر اینکه اتفاق عرف یا نص قانون به خلاف آن حکم نماید.»
ماده ۷۷۶ قانون مدنی: «هرگاه به اثر خطا و یا تقصیر، ضرری به غیر عاید گردد، مرتکب به جبران خساره مکلف می‌باشد.»

فصل چهارم

تخلیه و تسلیمی ملکیت

تخلیه ملکیت مالک

ماده سی و چهارم:

تخلیه ملکیت مالک از تصرف شخص دیگر، به اساس سند قانونی که مبطل آن موجود نباشد، به تقاضای مالک یا نماینده قانونی وی به تجویز محکمه ذیصلاح، توسط هیئت مندرج ماده چهل و پنجم این قانون صورت می‌گیرد.

فصل چهارم این ماده، به نحوه خلع ید متصرفین غیرمجاز از اموال غیرمنقول و تسلیم آن به مالک می‌پردازد. مال غیرمنقول موضوع تصرف، ممکن است تجارتي، رهائشی، یا زمین باشد. تصرف نیز ممکن است از ابتدا غیرمجاز باشد، مثل تصرف غاصبی که زمین دیگری را غصب نموده است، یا اینکه از ابتدا قانونی بوده اما پس از پایان مهلت مقرر، متصرف از تسلیم مال خودداری نموده و لذا تصرف وی تبدیل به غیرمجاز شده باشد. نظیر مستأجر خانه‌ای که در پایان مدت اجاره، از تخلیه آن خودداری نماید. به عنوان یک قاعده کلی، تصرف و ذوالیدی، دلیل بر ذی‌حق بودن متصرف دانسته می‌شود^۱ تا زمانی که خلاف آن ثابت شود. بنابراین، رفع تصرف و اخراج متصرف از مال غیرمنقول، به شرط تحقق شرائط زیر ممکن است:

۱. سند قانونی معتبر که مبطل آن موجود نباشد، بر بی‌حقی متصرف و ذی‌حقی متقاضی تخلیه موجود باشد.
- مقصود از سند قانونی، اسناد مذکور در ماده ۲۷ این قانون است.
۲. مالک یا نماینده قانونی وی درخواست تخلیه نمایند.
- مقصود از نماینده قانونی، هر شخصی است که قانوناً نماینده مالک تلقی گردد، اعم از اینکه این نمایندگی به موجب قرارداد، قانون یا حکم محکمه باشد. بنابراین، وکیل، ولی، وصی، قیم، مستأجر، دارنده حق انتفاع، موصی‌له و نظائر آن، نماینده مالک شمرده شده و می‌توانند درخواست تخلیه نمایند.
۳. محکمه ذیصلاح، انجام امر تخلیه و اخراج متصرف را تجویز نماید. (این بدین معنی است که حتی اگر مستند قانونی مالک، اسنادی به جز حکم قطعی محکمه باشد، باز هم اداره حقوق برای انجام امر تخلیه، نیازمند کسب اجازه از محکمه است.)
۴. اجرای حکم تخلیه، توسط هیئت مندرج در ماده چهل و پنجم این قانون صورت می‌گیرد.

ابلاغ تخلیه

ماده سی و پنجم:

اداره حقوق، موضوع تخلیه ملکیت غیرمنقول را به متصرف ابلاغ می‌نماید. در این صورت متصرف مکلف است ملکیت غیرمنقول را در خلال مدت پانزده روز بعد از تاریخ ابلاغ، تخلیه نماید. این مدت به موافقه مالک، تمدید شده می‌تواند.

برای اجرای حکم تخلیه، لازم است ابتدا این حکم به متصرف، ابلاغ شود. ابلاغ حکم، مطابق حکم مقرر در فقره (۱) ماده ۲۶ این قانون انجام می‌شود. متصرف از زمان ابلاغ حکم، پانزده روز مهلت دارد تا ملکیت را تخلیه نماید و تمدید این مدت، فقط با موافقت مالک (یا نماینده قانونی وی) ممکن است. بنابراین، اداره حقوق، نمی‌تواند به صورت یکجانبه و بدون رضایت مالک، به متصرف مهلت دهد.^۱ در صورتی که متصرف، درخواست مهلت داشته و مالک موافق نباشد، اعطاء مهلت، مطابق مواد ۳۶ و ۳۷ این قانون، در صلاحیت محکمه ذیصلاح است و محکمه نظر به نوع ملکیت از نظر تجاری و رهاشی بودن و میزان نیاز و اضطرار متصرف، در مورد اعطاء مهلت و مدت آن، تصمیم‌گیری می‌نماید.

۱. ماده ۲۲۷۵ قانون مدنی: «شخصی که حایز حقی باشد، مالک آن شناخته می‌شود، مگر اینکه عکس آن ثابت شود.»

تخلیه محل تجارتي

ماده سی و ششم:

موضع و محل تجارتي بعد از ختم میعاد قرارداد اجاره، در صورتی که مالک خود به آن ضرورت داشته باشد و اجاره گیرنده آن را تخلیه ننماید، بعد از تجویز محکمه ذیصلاح، جبراً تخلیه می گردد.

اماکن تجارتي و رهائشی، به لحاظ تفاوت در کاربری، در صورتی که به اجاره واگذار شوند، از نظر حقوق مالک و مستأجر و نیز نحوه تخلیه، دارای تفاوت هایی می باشند.

اگر محل مورد اجاره، محل تجارتي باشد، با پایان یافتن مدت قرارداد و بدون نیاز به ابلاغ تخلیه، اجاره نیز به پایان رسیده و در صورت درخواست مالک، مستأجر مکلف است محل را تخلیه و به مالک آن تسلیم نماید.^۱ در صورت امتناع مستأجر از تخلیه، مالک می تواند به استناد یکی از اسناد مقرر در ماده ۲۷ این قانون، از اداره حقوق، درخواست اخراج مستأجر و تخلیه جبری ملک را بنماید. تخلیه ملک، تحت ریاست اداره حقوق و توسط هیئت مندرج در ماده چهل و پنجم این قانون صورت گرفته و در هر حال، مشروط به اجازه محکمه است.

اگر مستأجر محل تجارتي، خواهان تمدید قرارداد اجاره بوده ولی مالک موافق نباشد، مستأجر می تواند درخواست خود را به محکمه ارائه نماید. محکمه، موضوع را مورد بررسی قرار می دهد.

اگر مالک اظهار نماید که خود به آن ملک ضرورت دارد، محکمه، خواست مالک را ترجیح داده و به اداره حقوق هدایت می دهد تا ملک را جبراً تخلیه و به مالک تسلیم نماید.

اما اگر مالک، خود به آن ضرورت نداشته باشد، در این صورت، محکمه می تواند مطابق صلاحدید، دستور تمدید قرارداد اجاره را صادر نماید. در خصوص مدت تمدید و مبلغ اجاره در آن مدت، به ترتیب زیر عمل می شود:

^۱. این حکم، در مورد وصول دین نیز عیناً تطبیق می گردد. مطابق فقرة (۱) ماده ۲۸ این قانون، اداره حقوق در صورت توافق کتبی داین و مدیون، می تواند برای پرداخت دین به داین مهلت دهد.

^۲. ماده ۱۳۸۴ قانون مدنی: «اجاره به انتهای مدت مصرحه عقد، بدون اطلاع تخلیه منتهی می گردد.»

الف) مدت تمديد توسط دولت:

محکمه می‌تواند مطابق با شرایط و اوضاع و احوال مالک و مستأجر، قرارداد را برای مدت معینی تمديد کند؛ اما اگر مدت معینی را مشخص ننماید، اجاره برای مدت نامعلومی تمديد شده محسوب می‌گردد.^۱ این مدت، تا زمانی است که مالک، خود به آن ملک ضرورت داشته باشد. در این صورت، مالک می‌تواند با مراجعه به محکمه و اثبات ضرورت خود، خواستار تخلیه جبری آن ملک شود.

ب) مبلغ اجاره در مدت تمديد شده:

مبلغ اجاره در مدت تمديد شده توسط دولت، اجرت‌المثل آن مکان می‌باشد.^۲ مقصود از اجرت‌المثل، اجاره معمول و متعارفی است که برای آن مکان پرداخت می‌شود. برای مثال، اگر مورد اجاره، یک دکان باشد که برای یک سال به قیمت ده هزار افغانی ماهوار اجاره داده شده و پس از پایان این مدت، محکمه به درخواست مستأجر و علی‌رغم مخالفت مالک، حکم به تمديد اجاره آن صادر کرده باشد، مبلغ اجاره برای مدت تمديد شده، همان مبلغی است که عرفاً برای آن دکان پرداخت می‌شود. مثلاً اگر به دلیل رونق کسب و کار در آن ساحه، اجاره آن دکان، به بیست هزار افغانی ماهوار رسیده باشد، مستأجر برای ادامه مدت، موظف به پرداخت همین مبلغ است.

در خصوص تعریف محل تجارتي، لازم به ذکر است که مقصود از محل تجارتي، محلی است که در آن فعالیت‌های تجارتي انجام می‌شود، اعم از اینکه این معاملات، توسط تاجر یا غیرتاجر انجام شده باشد.

تاجر، کسی است که پیشه معتاد خود را معاملات تجارتي^۱ قرار داده یا محلی را به عنوان محل اشتغال به معاملات تجارتي انتخاب، و به عموم اعلان کرده باشد.^۲ حتی کاسبان جزء نیز که کسب و کارشان، بیشتر از سرمایه نقدی، متکی به مساعی بدنی باشد (مثل آرایشگاه، سلمانی، خیاطی، نجاری)، یا درآمدشان آنقدر کم باشد که فقط تکافوی معیشتشان را بنماید نیز تاجر (تاجر کوچک) شمرده می‌شوند.^۳

^۱ . این امر، از مفهوم ماده ۱۳۸۵ قانون مدنی قابل استنباط است. این ماده مقرر می‌دارد: «(۱) هرگاه اجاره‌گیرنده، بعد از انتهای عقد اجاره، به انتفاع از عین اجاره شده دوام داده و اجاره‌دهنده با وجود علم بر آن اعتراض ننماید، اجاره برای مدت نامعلومی به همان شروط اولی تجدید شده تلقی می‌شود و بر آن احکام ماده (۱۳۴۴) این قانون تطبیق می‌گردد...»

^۲ . این امر از ماده ۱۳۸۵ قانون مدنی که به ماده ۱۳۴۴ ارجاع داده است، استنباط می‌شود.

بنابراین هر محلی که در آن کسب و کار صورت گیرد، شامل دفاتر شرکت‌های تجاری، معاینه‌خانه داکتران، دکان‌های خوراکی‌فروشی، سلمانی یا مشابه آن، محل تجاری شناخته شده و تابع این ماده می‌باشد. اما اماکنی نظیر مکاتب یا دانشگاه‌های خصوصی، اگر تحت عنوان یک شرکت تجاری به ثبت رسیده باشند، محل تجاری بوده و در غیر این صورت، محل تجاری نمی‌باشند.

تخلیه محل غیر تجاری

ماده سی و هفتم:

- (۱) اجاره‌گیرنده نمی‌تواند بعد از ختم قرارداد، محل غیر تجاری که به مدت معین آن را به اجاره گرفته است، در صورت تقاضای مالک مبنی بر تخلیه آن، در تصرف خود نگهدارد.
- (۲) وزیر عدلیه در مرکز و والی در ولایت مربوطه می‌توانند در صورت ضرورت اجاره‌گیرنده به سرپناه، حسب احوال، الی مدت سه ماه مهلت بدهد. این مهلت بدون موافقه کتبی مالک، تمدید شده نمی‌تواند.

توضیح فقره (۱):

در صورتی که محل مورد اجاره، غیر تجاری بوده و برای مدت معین، به اجاره داده شده باشد، با پایان یافتن مدت قرارداد و بدون اینکه نیاز به ابلاغ تخلیه از سوی مالک باشد، اجاره، خاتمه می‌یابد.^۱ در این صورت:

۱. مواد ۱۹ و ۲۰ اصولنامه تجارت، معاملات تجاری را نام برده است.
- ماده ۱۸ قانون تجارت: «معاملات ذیل از معاملات تجاری است: ۱- تعهد تهیه هر نوع اموال منقول و به ذمه گرفتن و قبول هر نوع اعمال و انشانات. ۲- تأسیس فابریکه، تدویر دستگاه مطبعه، عکاسی، نشریات و فروش کتب. ۳- افتتاح تیاتر، سینما، تماشاگاه‌ها و گشودن مقامات عمومی مانند هتل و سرای‌ها و طعام‌خانه‌ها و امثال آنها و دفاتر تهیه کارگران و لیلان‌خانه‌ها. ۴- نقلیات مسافری و حیوانات و اشیاء در خشکه، انهار و هوا. ۵- توزیع آب، گیس، برق و تأسیس مخابرات تیلیفونی.»
- ماده ۱۹ قانون تجارت: «معاملات ذیل بدون رعایت نیت طرفین، معامله تجاری محسوب می‌شود: ۱- کمیشن‌کاری. ۲- دلالی. ۳- معاملات برات و حجت (اعم از محرر به نام و محرر به حامل) و چک. ۴- معاملات صرافیه. ۵- معاملات بانکهای خصوصی و عمومی. ۶- معاملات حساب جاری و مقاولات مربوط به آن. ۷- معاملات راجع به سندات گروهی و رسیدات که در مقابل اموال موضوعه در گداهای عمومی تجاری موجود شده باشد. ۸- تشکیل شرکت‌های تجاری و خرید و فروش سهام. ۹- عقد هر نوع بیمه در مقابل مخاطرات، خواه به اجرت عقد شود و خواه با شرایط متقابل.»
۲. ماده ۸ قانون تجارت: «هر شخص اعم از افراد و شرکت‌ها که حایز اهلیت تجاری بوده، به نام خود به یک و یا چند معامله تجاری اشتغال ورزیده و این شغل را پیشه معتاد قرار بدهد، تاجر شمرده می‌شود.
- ماده ۹ قانون تجارت: «شخصی که برای اشتغال به معاملات تجاری محلی را انتخاب و اقناع نموده، ذریعه متحدالامال و جراید و امثال آن به اهالی اعلام نماید، اگر تجارت را برای خود پیشه معتاد هم اتخاذ نکند، تاجر شمرده می‌شود.»
۳. ماده ۱۲ قانون تجارت: «اشخاصی که تجارت ایشان از سرمایه نقدی زیاده مستند به مساعی بدنییه بوده و یا حاصل کار و کسب‌شان آنقدر جزئی باشد که تنها مکفی معیشت گردد، چه سیار و چه در یک دکان و یا در یک محل معین بازار ثابت باشند، تاجر کوچک شمرده می‌شوند.»
- تبصره ماده ۱۳ قانون تجارت: «تجار کوچک کسانی شناخته می‌شوند که در طبقات اصنافی شامل بوده و جوازنامه صنفی را داشته باشند.»

الف) اگر مالک، درخواست تخلیه نماید، مستأجر موظف است ملک را تخلیه و به مالک تسلیم نماید. در صورت امتناع از تخلیه، علاوه بر اینکه وی غاصب تلقی شده^۱ و مستحق مجازات مقرر در کد جزا می‌باشد، ملک منظور، با تجویز محکمه و توسط هیئت مندرج در مادهٔ چهل و پنجم این قانون، جبراً تخلیه شده و در اختیار مالک قرار می‌گیرد. علاوه بر این، مستأجر، مکلف به پرداخت اجرت‌المثل، برای مدت بعد از اتمام قرارداد نیز می‌باشد.^۲ برای مثال، اگر مبلغ اجارهٔ مقرر در قرارداد، ده هزار افغانی ماهوار بوده و پس از اتمام مدت قرارداد، اجارهٔ متعارف و معمول آن محل، پانزده هزار افغانی شده باشد، مستأجر برای اضافهٔ مدت، مکلف به پرداخت پانزده هزار افغانی ماهوار خواهد بود.

ب) اگر مالک، با علم به پایان مدت قرارداد و ادامهٔ تصرف و استفادهٔ مستأجر از ملک، اعتراضی به این امر ننموده و درخواست تخلیه ننماید، در این صورت، قرارداد اجاره برای مدتی نامعلوم، تجدید شده تلقی می‌شود. در مدت اضافه، شرائط اجاره، همان شرائط قرارداد اول، ولی مبلغ اجاره بها، اجرت‌المثل آن محل خواهد بود. تفاوت این مورد با مورد قبل فقط در این است که در این مورد، چون مالک، مخالفتی با ادامهٔ تصرف مستأجر ابراز ننموده، لذا مستأجر پس از پایان مدت اجاره، غاصب تلقی نمی‌گردد.

ج) اما اگر اساساً در قرارداد اجاره، مدتی معین نشده باشد، در این صورت، اجاره برای مدتی که عرفاً اجرت برای آن مدت پرداخت می‌گردد، معتبر دانسته می‌شود.^۳ برای مثال، اجارهٔ خانه‌های رهائشی معمولاً برای یک سال، و اجارهٔ اتاقهای هتل، معمولاً برای یک روز می‌باشد. بنابراین اگر در قرارداد اجارهٔ این دو مکان، مدت، مشخص نشده باشد، اجارهٔ خانه برای یک سال و اجارهٔ اتاق برای یک روز معتبر خواهد بود.

در پایان این مدت، اجاره در صورتی خاتمه می‌یابد که مستأجر به مالک اطلاع دهد که آمادهٔ تخلیهٔ ملک است. در صورت ابلاغ این امر توسط مستأجر، با پایان یافتن مدت، اجاره نیز پایان می‌یابد. اما اگر تا پایان مدت، مستأجر به مالک، اطلاعی در مورد آمادگی خود جهت تخلیه ندهد، در این صورت، اجاره برای همان مدت، تمدید شده محسوب می‌شود. مثلاً مستأجر خانه تا پایان یک سال و مستأجر اتاق هتل، تا

^۱ . مادهٔ ۱۳۸۴ قانون مدنی در این خصوص مقرر می‌نماید: «اجاره به انتهای مدت مصرحهٔ عقد، بدون اطلاع تخلیه منتهی می‌گردد.»

^۲ . مادهٔ ۷۱۵ کد جزا: «تصرف، تصاحب، استفاده، انتقال، رهن، تضمین، اجاره یا کرایهٔ زمین‌های دولتی، عامه، شخصی، مرعی (عامه و خاصه) یا وقفی بدون داشتن اسناد مدار اعتبار یا حکم قانون، غصب زمین شناخته می‌شود.»

^۳ . مادهٔ ۱۳۸۶ قانون مدنی: «هرگاه از جانب یکی از طرفین برطرف دیگر اطلاعی مبنی بر تخلیه صادر شده، با آن هم اجاره‌گیرنده به انتفاع از عین اجاره شده بعد از انتهای اجاره دوام دهد، این امر، معنی تجدید اجاره را ندارد، مگر اینکه دلیلی به خلاف آن اقامه شود. اجاره‌گیرنده در چنین حالت، به تخلیه و پرداخت اجرت مثل از مدت انتفاعی که بعد از انتهای اجاره عین اجاره شده به عمل آورده، مکلف می‌باشد.»

^۴ . مادهٔ ۱۳۴۶ قانون مدنی: «هرگاه مدت اجاره در عقد تصریح نشده باشد، اجاره برای مدت معینهٔ پرداخت اجرت، مطابق به عرف جاریه در عین مورد اجاره، اعتبار داده شده، با ختم این مدت، اجاره منتهی می‌شود، مشروط بر اینکه قبل از نصف اخیر مدت معینهٔ پرداخت اجرت، راجع به تخلیه، ابلاغ صورت گرفته باشد.»

ساعت ۱۲ روز بعد (که معمولاً زمان تخلیهٔ اتاق می‌باشد) باید به مالک اطلاع دهد که در پایان مدت، محل را تخلیه می‌نماید و الا اجارهٔ خانه برای یک سال و اجاره اتاق برای یک روز دیگر، با همان شرائط و قیمت، تمدید می‌گردد. لازم به تأکید است که این حکم در صورتی است که در قرارداد، مدت مشخصی قید نشده باشد و الا در صورت تعیین مدت در قرارداد، با پایان یافتن آن مدت و بدون نیاز به ابلاغ، اجاره خاتمه می‌یابد.

(۲) وزیر عدلیه در مرکز و والی در ولایت مربوطه می‌توانند در صورت ضرورت اجاره‌گیرنده به سرپناه، حسب احوال، الی مدت سه ماه مهلت بدهد. این مهلت بدون موافقهٔ کتبی مالک، تمدید شده نمی‌تواند.

اگر مستأجر مکان غیرتجارتی، در پایان مدت قرارداد، اظهار نماید که به دلیل نیاز به سرپناه، قادر به تخلیهٔ ملک نیست و لذا خواستار مهلت شود، در این صورت، اگر مالک، راضی به اعطاء مهلت شود، ادارهٔ حقوق، اجرای حکم تخلیه را تا زمان مورد توافق طرفین، به تأخیر می‌اندازد.

اما اگر مالک، با اعطاء مهلت مخالفت نماید، بر خلاف اماکن تجارتی که اعطاء مهلت در صلاحیت محکمه بود، در این مورد، وزیر عدلیه در مرکز و والی در هر ولایت، صلاحیت دارد که حداکثر تا سه ماه به مستأجر برای تخلیهٔ ملک، مهلت دهند. تمدید این مهلت سه‌ماهه، فقط با موافقت کتبی مالک ممکن است.

قابل ذکر است که مقصود از سرپناه، محل زندگی مورد نیاز ضروری مستأجر می‌باشد. بنابراین اگر مستأجر، از خود خانه داشته باشد یا توان مالی و زمان لازم برای اجاره یا رهن خانهٔ دیگر را داشته باشد، مقامات فوق نمی‌توانند به وی مهلت دهند.

عقد اجاره، حقوق و تعهداتی را برای طرفین قرارداد، ایجاد می‌نماید. به موجب این عقد، مستأجر، مالک منافع مال در مدت مشخص شده و در مقابل، مکلف به پرداخت اجرت می‌باشد. در صورتی که مستأجر، مبلغ اجاره را در زمان‌بندی‌های مشخص شده پرداخت نموده و از مال مورد اجاره به خوبی محافظت نماید، حق مالک را ادا نموده است، حتی اگر حضور نداشته و غایب باشد. مثلاً اگر مستأجری که خانه را به اجاره گرفته، مبلغ اجاره را به حساب بانکی مالک واریز کرده و با توظیف یک نگهبان، از خانه به خوبی محافظت نماید، اما خود، غایب باشد و هیچ استفاده‌ای از آن مال ننماید، مالک نمی‌تواند اعتراضی بر این امر داشته باشد.

اما اگر مستأجر، در عین اینکه مال مورد اجاره را با گذاشتن وسایل، ساکن کردن فرد یا قید کردن دروازه، در تصرف دارد، خود، غایب شده و اجاره مالک را نپردازد، در این صورت، اگر مدت غیبت مالک، بیشتر از سه ماه شود، مالک می‌تواند از اداره حقوق، خواستار احضار مستأجر شود. اداره حقوق، به درخواست مالک و به هزینه وی، موضوع را در یکی از رسانه‌های همگانی کثیرالانتشار اعلان نموده و ذریعه آن، ضمن اعلام موضوع، مستأجر را به اداره حقوق احضار می‌نماید. رسانه‌های فوق می‌تواند دیداری، شنیداری یا نوشتاری شامل تلویزیون، رادیو و نشرات چاپی باشد و فقط کافی است که گستره پخش آن فراگیر و وسیع بوده و مخاطب آن، عموم مردم باشد. بنابراین، نشرات علمی و تخصصی و نظائر آن، در این عنوان جای نمی‌گیرد.

اجاره‌گیرنده غایب

ماده سی و هشتم:

- (۱) هرگاه اجاره‌گیرنده، بیش از مدت سه ماه غایب گردد و در نتیجه غیابت وی، اجاره و عایدات مالک معطل شود، اداره حقوق به اساس تقاضای مالک، موضوع را از طریق یکی از رسانه‌های همگانی کثیرالانتشار، جهت آگاهی و حضور شخص غایب به مصرف مالک اعلان می‌نماید.
- (۲) هرگاه شخص غایب در خلال حداکثر مدت سه ماه بعد از تاریخ اعلان حاضر نگردد، اداره حقوق، تخلیه و تسلیمی ملکیت را به محکمه ذیصلاح پیشنهاد می‌نماید. در این صورت محکمه در خلال مدت ده روز بعد از ارائه پیشنهاد، تصمیمی مبنی بر تخلیه غیابی ملکیت را اتخاذ می‌نماید.

مستأجر موظف است ظرف سه ماه از تاریخ اعلان، در اداره حقوق حاضر گردد. در صورت عدم حضور، تصمیم‌گیری در مورد نحوه وصول حق مالک، در صلاحیت محکمه ذیصلاح می‌باشد. اداره حقوق به درخواست مالک، به محکمه ذیصلاح پیشنهاد می‌نماید تا ملک مورد نظر، تخلیه شده و به مالک، تسلیم شود. محکمه موظف است در خلال ده روز بعد از ارائه پیشنهاد، حکم به تخلیه غیابی ملکیت و تسلیم آن به مالک، صادر نماید.

اجرائات در مورد اموال شخص غایب

ماده سی و نهم:

(۱) هرگاه شخص غایب، قائم مقام نداشته باشد، اموالی که از ملکیت تخلیه شده به دست آمده، توسط هیئت موظف، مندرج ماده چهل و پنجم این قانون، در چهار نقل، فهرست و تشریح گردیده، یک یک نقل آن در محکمه ذیصلاح صدور حکم، شاروالی، اداره حقوق مربوط و پولیس محل حفظ می گردد.

(۲) هرگاه اموال مندرج فقره (۱) این ماده، مستلزم تشریح مزید فنی باشد، از نظر اهل خبره استفاده می گردد. در صورتی که این نوع اجرائات، ایجاب مصارف را نماید، مالک مکلف به پرداخت آن می باشد.

(۳) اموالی که از ملکیت تخلیه شده به دست آمده، الی حضور شخص غایب یا قائم مقام قانونی وی، طبق تجویز محکمه به مالک اصلی ملکیت تخلیه شده رسماً تسلیم یا در محل مصون که محکمه تشخیص نماید، نگهداری می شود.

(۴) هرگاه ملکیت مندرج فقره (۳) این ماده تحت تضمین بانک قرار داشته باشد، اموالی که از آن به دست آمده، به بانک تسلیم داده می شود. هیئت مندرج ماده چهل و پنجم این قانون، بعد از استیذان محکمه ذیصلاح، از طریق داوطلبی آن را به فروش رسانیده و وجه ناشی از فروش آن به نام و مصرف اجاره گیرنده غایب، به حساب امانت تحویل بانک می نماید.

(۵) هرگاه شخص غایب یا قائم مقام قانونی وی، الی مدت یک سال حاضر نگردد، یا اموال به دست آمده از ملکیت تخلیه شده، سریع الفساد باشد و یا خاصیت خود را از دست بدهد، اموال مذکور توسط هیئت مندرج ماده چهل و پنجم این قانون، به تجویز محکمه ذیصلاح به فروش رسیده و پول آن طور ودیعه به نام و مصرف اجاره گیرنده تحویل بانک می گردد.

غایب، به شخصی گفته می‌شود که در اقامتگاه خود حضور نداشته باشد. دور بودن شخص از اقامتگاه و خانه خود برای کسب و کار و به صورت موقت، امری معمول در جامعه امروزی است. اما اگر این غیبت، طولانی شده و اطلاعی از وی در دست نباشد، قانون، نماینده‌ای را برای مدیریت اموال و حفظ حقوق مالی و غیرمالی وی تعیین می‌نماید.

اگر شخص غایب، فاقد اهلیت باشد، بر حسب مورد، «ولی»، «وصی» یا «قیم»، امورات وی را در زمان حضور و غیبت، اداره می‌کنند. مثلاً اگر طفلی گم شده باشد، «ولی» (پدر یا پدرکلان پدری) یا «وصی» (نماینده منصوب از طرف ولی یا محکمه)^۱ و اگر پیرمردی دارای اختلال حواس و سفيه، گم شده باشد، «قیم» او (نماینده منصوب از جانب محکمه)^۲، نماینده قانونی وی شناخته شده و عهده‌دار اداره امور وی می‌باشند.

اما اگر شخص غایب، دارای اهلیت باشد، در صورتی که قبل از غیبت، وکیل عام و تامی برای اداره امور خود تعیین کرده باشد، محکمه، همان شخص را به عنوان «وکیل» او تأیید می‌نماید و اگر فردی را تعیین ننموده باشد، محکمه برای وی «وکیل» تعیین می‌نماید.^۳ برای مثال، شخصی که عازم سفر خارج از کشور است، اگر قبل از رفتن، شخصی (مثلاً همسر خود را) به عنوان وکیل عام و تام خود تعیین نموده باشد، همان شخص، نماینده قانونی وی می‌باشد و اگر شخصی را تعیین نکرده باشد، محکمه برای وی «وکیل» تعیین می‌نماید.

افرادی که به لحاظ قانونی از فرد دیگر نمایندگی می‌نمایند، اصطلاحاً «قائم‌مقام» نامیده می‌شوند.

در صورتی که فرد غایب، ملکی را در اجاره داشته و در اثر غیبت، اجاره و حقوق مالک، بیش از سه ماه معطل مانده باشد، مطابق ماده سی و هشتم این قانون، بعد از طی تشریفات قانونی، محکمه، حکم به تخلیه آن ملک و تسلیم آن به مالک صادر می‌نماید. در صورتی که شخص غایب، قائم‌مقام نداشته باشد، هیئت موظف اجرای حکم تخلیه، اموالی که از ملک، تخلیه می‌گردد را در چهار نقل، فهرست و تشریح

۱. ماده ۲۶۸ قانون مدنی: «(۱) ولایت اموال اولاد ناقص اهلیت، به درجه اول به پدر و ثانیاً به جد صحیح، تعلق می‌گیرد، مشروط بر اینکه از طرف پدر وصی تعیین نگردیده باشد...»

ماده ۲۹۷ قانون مدنی: «هرگاه برای شخص ناقص اهلیت یا حمل ثابت در بطن، وصی اختیاری موجود نباشد، محکمه وصی تعیین می‌نماید...»

۲. ماده ۳۱۹ قانون مدنی: «... (۲) محکمه برای اداره اموال شخص محجورعلیه، مطابق به احکام مندرج این قانون، قیم تعیین می‌نماید.»

۳. ماده ۳۲۳ قانون مدنی: «هرگاه شخص واجد اهلیت قانونی، مدت یکسال و یا بیشتر از آن غایب بوده و در اثر آن مصالح وی متاثر گردد، محکمه در حالات ذیل از طرف او وکیل تعیین می‌نماید: ۱- در صورتیکه مفقودالثر بوده حیات و وفات وی معلوم نباشد. ۲- در صورتیکه محل سکونت یا اقامتگاه وی در خارج از افغانستان معلوم نبوده و اداره امور مربوط یا نظارت بر اجراءات قایم مقام از جانب شخص غایب ناممکن باشد.»
ماده ۳۲۴ قانون مدنی: «هرگاه شخص غایب قبلاً وکیل عام و تام برای خود گماشته باشد و وکیل مذکور واجد تمام شرایط مربوط به وصی باشد، محکمه وکالت او را تأیید و در غیر آن، شخص دیگری را به حیث وکیل تعیین می‌نماید.»

نموده و هر نقل را جهت اطلاع و حفظ، به یکی از ادارات «محکمه ذیصلاح»، «شاروالی»، «اداره حقوق مربوط» و «پولیس محل» تسلیم می‌نماید. در صورت وجود قائم مقام، یک نقل نیز به وی تسلیم خواهد شد.

(۲) هرگاه اموال مندرج فقره (۱) این ماده، مستلزم تشریح مزید فنی باشد، از نظر

اهل خبره استفاده می‌گردد. در صورتی که این نوع اجرائات، ایجاب مصارف

را نماید، مالک مکلف به پرداخت آن می‌باشد.

در صورتی که اموال تخلیه شده از ملک، اموالی، فنی و تخصصی بوده و تهیه لیست مشروح آن، نیازمند توضیحات فنی باشد، در این مورد، از نظر کارشناسان اهل خبره استفاده شده و اگر این امر مستلزم پرداخت هزینه‌ای باشد، پرداخت آن بر عهده مالک خواهد بود. البته مالک می‌تواند هزینه‌های وارده را به همراه سایر مطالبات خود، از طریق محکمه، از مستأجر غایب مطالبه نماید.^۱

مثلاً اگر محل اجاره، یک کارخانه صنعتی تولید ظروف یک‌بار مصرف باشد که در آن ماشین‌های صنعتی و مواد اولیه شیمیایی موجود است، تهیه لیست مشروح اموال موجود در کارخانه، با مشورت و کسب نظر از اهل خبره انجام می‌شود.

(۳) اموالی که از ملکیت تخلیه شده به دست آمده، الی حضور شخص غایب یا

قائم‌مقام قانونی وی، طبق تجویز محکمه به مالک اصلی ملکیت تخلیه شده

رسماً تسلیم یا در محل مصون که محکمه تشخیص نماید، نگهداری می‌شود.

اموالی که از محل مورد اجاره تخلیه می‌گردد، در صورتی که شخص غایب، قائم‌مقام قانونی داشته باشد، به قائم‌مقام او تسلیم می‌شود و در غیر این صورت، تا زمانی که خود غایب یا قائم‌مقام قانونی وی حاضر شوند، اموال مزبور با اجازه محکمه به عنوان امانت، به مالک تحویل می‌شود. در صورتی که مالک از

قبول آن امتناع نماید، آن اموال به تجویز محکمه، در محل مصونی که محکمه تعیین نماید، نگهداری می‌شود.

^۱ . ماده ۷۷۶ قانون مدنی: «هرگاه به اثر خطا و یا تقصیر، ضرری به غیر عاید گردد، مرتکب به جبران خساره مکلف می‌باشد.»

نگهداری از اموال فوق تا زمانی است که یا مالک یا نماینده قانونی وی حاضر شوند و یا محکمه، تصمیمی در مورد فروش آنها اتخاذ نماید.

(۴) هرگاه ملکیت مندرج فقره (۳) این ماده تحت تضمین بانک قرار داشته باشد، اموالی که از آن به دست آمده، به بانک تسلیم داده می‌شود. هیئت مندرج ماده چهل و پنجم این قانون، بعد از استیذان محکمه ذیصلاح، از طریق داوطلبی آن را به فروش رسانیده و وجه ناشی از فروش آن به نام و مصرف اجاره‌گیرنده غایب، به حساب امانت تحویل بانک می‌نماید.

ممکن است ملکیت مذکور در این ماده، علاوه بر اینکه در اجاره مستأجر بوده، در رهن بانک نیز قرار داشته باشد.^۱ به این صورت که مالک، از بانک، قرضه‌ای دریافت کرده و سند آن ملک را به عنوان تضمین، در رهن بانک قرار داده باشد. در این حالت، از یک سو مالک از مستأجر بابت اجاره‌بهای معوقه خود طلبکار است و از سوی دیگر به بانک بابت قرضه‌ای که دریافت کرده، بدهکار می‌باشد.

با توجه به اینکه بانک، خانه را به عنوان تضمین در اختیار دارد، لذا نیازی به اموال موجود در خانه ندارد و این اموال باید به عنوان تضمین دین مستأجر حفظ شود؛^۲ اما نظر به اینکه بانک، نهادی رسمی و قانونی است، لذا ظاهراً قانون، اعتماد بیشتری به وی برای حفظ اموال شخص غایب داشته است. از این رو مطابق این فقره، اموال تخلیه شده از خانه، به بانک تسلیم شده و بانک، موظف به حفظ آن می‌باشد. هیئت مذکور در ماده چهل و پنجم این قانون، بعد از کسب اجازه از محکمه صلاحیت‌دار، آن اموال

(۵) هرگاه شخص غایب یا قایم مقام قانونی وی، الی مدت یک سال حاضر نگردد، یا اموال به دست آمده از ملکیت تخلیه شده، سریع الفساد باشد و یا خاصیت خود را از دست بدهد، اموال مذکور توسط هیئت مندرج ماده چهل و پنجم این قانون، به تجویز محکمه ذیصلاح به فروش رسیده و پول آن طور ودیعه به نام و مصرف اجاره‌گیرنده تحویل بانک می‌گردد.

^۱ . بند ۹ ماده ۱ متحدهالمال دافغانستان بانک به ریاست بانکها در خصوص تضمین قروض بانکی، شماره ۷۴۳۹ مورخ ۱۳۹۷/۱۱/۲ در تعریف تضمین مقرر می‌نماید: «۹. تضمین (Collateral): عبارت از مال منقول یا غیرمنقول است که از جانب مقروض، جهت اطمینان‌دهی برای بازپرداخت قرضه با تکتاته آن ارائه شده و از جانب بانک پذیرفته شده باشد. در صورتی که مقروض مطابق به قرارداد عمل ننماید، بانک می‌تواند آن تضمین را طبق احکام قانون تصاحب نموده یا به فروش برساند.»

^۲ . ماده ۸۳۱ قانون مدنی: «(۱) تمام اموال مدیون، در تضمین تأدیة دین وی قرار می‌گیرد...»

را از طریق داوطلبی به فروش رسانیده و مبالغ حاصل از فروش را به نام و مصرف اجاره‌گیرنده غایب، به حساب امانت تحویل بانک می‌نماید. شرائط داوطلبی، در قوانین مربوطه بیان شده است.

این مبالغ، پس از حضور مالک یا نماینده قانونی او به وی تحویل می‌گردد. البته مالک می‌تواند هم زمان یا پس از درخواست تخلیه ملک خود، بر حسب مورد، از محکمه ذیصلاح یا اداره حقوق، درخواست حصول اجاره‌بهای معوقه خود از مستأجر غایب را نیز بنماید. در این صورت، محکمه یا اداره حقوق، پس از احراز بدهی فوق و عدم حضور مستأجر غایب یا امتناع وی از پرداخت آن، اقدام به حصول دین از محل اموال مستأجر، از جمله مبالغ موجود در حساب بانکی فوق‌الذکر خواهد نمود.

ممکن است شخص غایب یا قائم‌مقام قانونی وی تا مدت یک سال از زمان تخلیه ملک، حاضر نگردند یا اموال به دست آمده از ملکیت تخلیه شده، سریع‌الفساد بوده یا در صورت معطل ماندن، خاصیت خود را از دست بدهد. مثلاً مستأجر در زمستان غایب شده و محل اجاره، انباری بوده که وی در آن، میوه یا گوشت انبار کرده یا داروخانه‌ای بوده که مقادیر زیادی دارو در آن موجود است. در این صورت، با طولانی شدن مدت غیبت مستأجر و آغاز فصل گرما، احتمال فساد گوشت یا میوه‌های انبار شده، یا گذشتن تاریخ و فاسد شدن داروها، بسیار است.

یا مستأجر، تاجری بوده که در محل اجاره، کالاهای محفلی یا قطعات کمپیوتر انبار کرده است. در این صورت، احتمال زیاد وجود دارد که با گذشت زمان و رواج مدهای جدید کالاهای محفلی یا ورود قطعات

تعیین قیم

ماده چهارم:

- (۱) هرگاه محکمه در رابطه به تسلیمی محکوم‌بها به محکوم‌له حکم صادر نموده ولی محکوم‌له یا نماینده قانونی وی به منظور تسلیم محکوم‌بها حاضر نگردد، در این صورت اداره حقوق، تعیین قیم را به محکمه ذیصلاح پیشنهاد می‌نماید.
- (۲) محکوم‌بها مندرج فقره (۱) این ماده، از طرف هیئت مندرج ماده چهار و پنجم این قانون، به شخصی که از طرف محکمه به حیث قیم تعیین می‌گردد، تسلیم داده می‌شود.

جدید کمپیوتر به بازار، اجناس انبار شده، قابل فروش در بازار نبوده یا به قیمت کمتری به فروش برسد.

در موارد فوق، اموال مذکور، با اجازه محکمه و توسط هیئت مذکور در ماده چهار و پنجم این قانون به

فروش رسیده و مبالغ حاصل از فروش، به نام و مصرف اجاره‌گیرنده غایب، به طور امانت، تحویل بانک می‌گردد تا پس از حضور اجاره‌گیرنده یا نماینده قانونی او به وی تسلیم گردد؛ یا به حکم محکمه و توسط اداره حقوق، برای پرداخت دین وی هزینه شود.

پس از اینکه ملک تحت تصرف مستأجر غایب، به درخواست مالک و با حکم محکمه ذیصلاح، تخلیه شده و در اختیار مالک قرار گرفت، مالک موظف است آن را تسلیم شود. (مقصود از «محکوم بها» در فقره اول این ماده، خود ملک است نه اموال تخلیه شده از آن، زیرا حکم محکمه در مورد تخلیه خود ملک بوده و وضعیت اموال تخلیه شده از آن، در ماده قبل بیان شده است)

در صورتی مالک یا نماینده قانونی او از تسلیم شدن ملک تخلیه شده امتناع نماید، اداره حقوق، تعیین قیم را به محکمه ذیصلاح پیشنهاد می‌نماید. محکمه طبق تقاضای اداره حقوق، با تنظیم وثیقه‌ای تحت عنوان «قیم خط» یا «وکالت خط»، فردی را به عنوان قیم (یا وکیل) غایب تعیین نموده و هیئت مذکور در ماده چهل و پنجم این قانون، ملک تخلیه شده را به وی تسلیم می‌نماید.

شرائط قیم، در ماده ۳۲۲ قانون مدنی، ارجاع به مواد (۲۸۹-۲۹۰) این قانون، بیان شده است. البته نظر به اینکه قانون مدنی از نماینده غایب، تعبیر به «وکیل» نموده است،^۱ بهتر بود در این ماده نیز به جای «قیم» از اصطلاح «وکیل» استفاده می‌شد.

فصل پنجم این قانون، به بیان نحوه و تشریفات تنفیذ حکم نهایی و قطعی محکمه، شامل تنفیذ اختیاری و تنفیذ اجباری اختصاص یافته است. تنفیذ اختیاری با اراده آزاد محکوم‌علیه و بدون دخالت مراجع قانونی انجام شده و تنفیذ اجباری در صورتی انجام می‌شود که محکوم‌علیه از تنفیذ اختیاری حکم، خودداری نماید که در این صورت، مطابق تشریفات و شرائط مقرر در این فصل، اداره حقوق اقدام به تنفیذ اجباری حکم خواهد نمود.

۱. ماده ۳۲۳ قانون مدنی

فصل پنجم

تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه و تنفیذ اجباری

تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه و تنفیذ اجباری

مادهٔ چهل و یکم:

- (۱) محکوم‌علیه بعد از اصدار حکم قطعی و نهایی محکمه، مکلف به رعایت مندرجات نص حکم، در خلال مدت پانزده روز می‌باشد.
 - (۲) هرگاه محکوم‌علیه از رعایت حکم قطعی و نهایی محکمه در خلال مدت مندرج فقره (۱) این ماده بدون عذر امتناع ورزد، ادارهٔ حقوق، مطابق احکام این قانون، در خلال مدت بیست روز به تنفیذ اجباری آن توسط هیئت مندرج مادهٔ چهل و پنجم این قانون اقدام می‌نماید.
 - (۳) هرگاه حین تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه، اشکال بروز نماید، ادارهٔ حقوق موضوع را جهت رفع اشکال، به محکمهٔ ذیصلاح محول می‌نماید.
 - (۴) هرگاه شخص محکوم‌له غایب باشد، ادارهٔ حقوق مکلف است قرار ذیل، حکم قطعی و نهایی محکمه را تطبیق نماید:
- ۱- در صورتی که محکوم‌بها اموال غیرمنقول باشد، مطابق حکم مادهٔ چهلم این قانون، اجرائات صورت می‌گیرد.
 - ۲- در صورتی که محکوم‌بها وجوه نقدی باشد، به حساب امانت، به مصرف محکوم‌له تحویل بانک می‌گردد.

توضیح فقره (۱):

این فقره، مربوط به تنفیذ اختیاری حکم می‌باشد. مقصود از تنفیذ اختیاری این است که محکوم‌علیه، با اراده آزاد خود و بدون دخالت و اجبار نهادهای قانونی نظیر هیئت تطبیق حکم مذکور در ماده چهل و پنجم این قانون (شامل نماینده پولیس، حارنوالی و...) مکلفیت قانونی خود بر انجام حکم قطعی محکمه را انجام دهد.

محکوم‌علیه، بعد از صدور حکم قطعی و نهایی محکمه و ابلاغ آن به وی، پانزده روز فرصت دارد تا مندرجات آن را انجام دهد.

این مهلت، مربوط به اجرای حکم قطعی محکمه است و الا اگر اداره حقوق، به استناد مستنداتی به جز حکم قطعی محکمه که در ماده بیست و هفتم این قانون ذکر شده، اقدام به تحصیل حقوق نماید، مدیون، موظف به ادای فوری دین خود بوده و مهلتی به وی داده نمی‌شود.

مهلت پانزده روزه، از زمان ابلاغ حکم محکمه توسط اداره حقوق و اخذ استحضاری که در فقره (۱) ماده بیست و ششم این قانون ذکر شده، آغاز می‌شود.

مندرجات نص حکم، معمولاً شامل الزام به ایفای تعهد یا ادای دین و نیز پرداخت محصول فیصله محکمه است که محکوم‌له موظف به انجام تمام الزامات مقرر در حکم می‌باشد. برای مثال، ممکن است موضوع دعوی، مطالبه بازپرداخت مبلغ یک صد هزار افغانی پرداخت شده به عنوان قرض، به همراه خسارات وارده باشد. در این صورت، حکم نهایی محکمه احتمالاً شامل الزام به بازپرداخت مبلغ مزبور به همراه ۳ فیصد جریمه تأخیر سالانه به استناد ماده ۷۳۵ قانون مدنی و نیز مبلغ ده هزار افغانی به عنوان محصول فیصله محکمه (برای مرحله ابتدایی) خواهد بود.

(۲) هرگاه محکوم‌علیه از رعایت حکم قطعی و نهایی محکمه در خلال مدت مندرج

فقره (۱) این ماده بدون عذر امتناع ورزد، اداره حقوق، مطابق احکام این قانون،

در خلال مدت بیست روز به تنفیذ اجباری آن توسط هیئت مندرج ماده چهل و

پنجم این قانون اقدام می‌نماید.

فقره (۲) ماده چهل و یکم این قانون، مربوط به تنفیذ اجباری حکم می‌باشد. تنفیذ اجباری در صورتی در دستور کار اداره حقوق قرار می‌گیرد که محکوم‌علیه بدون عذر موجه، در مهلت پانزده روز مقرر در فقره

(۱) این ماده، به اراده خود، حکم قطعی محکمه را انجام ندهد. در چنین صورتی، اداره حقوق در خلال مدت بیست روز پس از اتمام مهلت پانزده روزه فوق (مجموعاً سی و پنج روز)، اقدام به تنفیذ اجباری حکم، توسط هیئت مندرج در ماده چهل و پنجم این قانون می‌نماید. عذر موجه، مطابق تعریف مقرر در بند ۹ ماده سوم این قانون، «وفات یکی از اقارب نسبی یا سببی تا درجه سوم، وقوع حوادث طبیعی غیرمترقبه یا مصاب شدن به مریضی است که مانع از حضور شخص گردد»^۱

اداره حقوق می‌تواند تنفیذ اجباری حکم را در هر زمان از مهلت بیست روزه فوق انجام دهد. بنابراین، اداره حقوق می‌تواند در اولین روز پس از پایان مهلت پانزده روزه فوق، که روز شانزدهم پس از ابلاغ

(۳) هرگاه حین تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه، اشکال بروز نماید، اداره حقوق موضوع را جهت رفع اشکال، به محکمه ذیصلاح محول می‌نماید.

حکم می‌شود، اقدام به تنفیذ آن حکم نماید. اما اگر در خلال مهلت بیست روزه مذکور، حکم را جبراً تنفیذ ننماید، علاوه بر اینکه مرتکب تخلف اداری شده، باید برای اجرای آن پس از مهلت مقرر، اجازه محکمه ذیصلاح را اخذ نماید.

اگر در جریان تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه، مشکلی ایجاد شود، اداره حقوق باید مراتب را جهت حل مشکل، به محکمه ذیصلاح محول نماید.

مثلاً موضوع حکم، تسلیم خانه خریداری شده توسط محکوم‌له به وی باشد، اما هیئت تطبیق، حین مراجعه به محل، مشاهده نماید که متصرف خانه، مستأجری است که خانه را از فروشنده، اجاره کرده، یا متصرف خانه، فردی است که به استناد قرارداد خرید و سند مالکیت همان ملک، مدعی مالکیت خانه بوده و حکم شورای عالی ستره محکمه در مرحله تجدید نظر، مبنی بر لغو حکم قطعی محکمه فرجام را نیز کسب نموده است. در این موارد، هیئت تطبیق، باید از تخلیه جبری آن خودداری نموده و مراتب را جهت اتخاذ تصمیم و فیصله، به محکمه ذیصلاح ارجاع نماید.

^۱ . جهت اطلاع از مفهوم اقارب نسبی یا سببی، درجات نسب و حوادث طبیعی غیرمترقبه، به توضیحات ذیل بند ۹ ماده سوم این قانون مراجعه شود.

اصولاً محکمه مدنی و اداره حقوق در صورتی مجاز به رسیدگی، صدور و اجرای حکم هستند که ذینفع و محکوم‌له درخواست نموده باشند. بنابراین بدون درخواست این اشخاص از محکمه یا اداره حقوق، این ادارات، مجاز به اقدام نیستند. مثلاً اگر برادری، حق الارث خواهر خود از میراث پدرشان را ندهد، محکمه در صورتی می‌تواند وارد رسیدگی شده و حکم صادر کند، و اداره حقوق در صورتی می‌تواند این حکم را اجرا نماید که خواهر، از محکمه یا اداره حقوق، درخواست نموده باشد. در مورد شخص غایب، نماینده قانونی وی، حق درخواست وصول حقوق وی را دارد.

(۴) هرگاه شخص محکوم‌له غایب باشد، اداره حقوق مکلف است قرار ذیل، حکم

قطعی و نهایی محکمه را تطبیق نماید:

- ۱- در صورتی که محکوم‌بها اموال غیرمنقول باشد، مطابق حکم ماده چهارم این قانون، اجرائات صورت می‌گیرد.
- ۲- در صورتی که محکوم‌بها وجوه نقدی باشد، به حساب امانت، به مصرف محکوم‌له تحویل بانک می‌گردد.

با این حال، ممکن است محکوم‌له یا نماینده قانونی وی در جریان رسیدگی و صدور حکم، حاضر بوده اما در زمان اجرای حکم، غایب شده باشند. در این صورت، به ترتیب زیر عمل می‌شود:

- ۱- اگر محکوم‌بها، مال غیرمنقول باشد، مطابق ماده چهارم این قانون، به پیشنهاد اداره حقوق، محکمه برای غایب، «قیم» تعیین نموده و هیئت تطبیق، مال محکوم‌بها را به وی تسلیم می‌نماید.
- مال غیرمنقول، مالی است که دارای اصل ثابت بوده و انتقال و جابجایی آن بدون ایجاد خرابی و نقص در خود مال یا محل آن ممکن نباشد^۱ نظیر زمین، خانه و...
- ۲- اگر محکوم‌بها وجوه نقدی (پول) باشد، به نام و مصرف محکوم‌بها به حساب امانت تحویل بانک می‌گردد.

^۱ . سید حسین صفایی، پیشین، ص ۱۴۹

همچنین، ماده ۴۷۸ قانون مدنی در این خصوص مقرر می‌نماید: «عقار، اشیایی است که دارای اصل ثابت بوده و حمل و نقل آن بدون تلف شدن غیر ممکن باشد. اشیائی که واجد این وصف نباشد اشیای منقول شناخته می‌شود.»

ایجاد کمیسیون تحصیل قرضه های صعب الحصول

مادهٔ چهل و دوم:

(۱) به منظور تحصیل قرضه های صعب الحصول، کمیسیونی تحت ریاست وزیر عدلیه به ترکیب ذیل ایجاد می گردد:

- ۱- نماینده باصلاحیت ستره محکمه به حیث عضو.
 - ۲- نماینده باصلاحیت اداره لوی حارنوالی به حیث عضو.
 - ۳- نماینده باصلاحیت وزارت امور داخله به حیث عضو.
 - ۴- نماینده باصلاحیت ریاست عمومی امنیت ملی به حیث عضو.
 - ۵- نماینده باصلاحیت ریاست امور حقوقی، تقنینی و قضائی ریاست عمومی اداره امور جمهوری اسلامی افغانستان به حیث عضو.
 - ۶- نماینده باصلاحیت انجمن مستقل وکلای مدافع به حیث عضو.
 - ۷- نماینده باصلاحیت وزارت مالیه به حیث عضو.
 - ۸- نماینده باصلاحیت دافغانستان بانک به حیث عضو.
 - ۹- رئیس عمومی اداره حقوق به حیث منشی.
- (۲) طرز فعالیت و تدویر جلسات کمیسیون مندرج فقره (۱) این ماده، در طرز العمل جداگانه که از طرف آن کمیسیون تصویب می شود، تنظیم می گردد.

یکی از خدمات معمول بانکها، اعطاء قرضه های مختلف به متقاضیان می باشد.^۱ این قرضه ها با محل مصرف متنوع نظیر قرضه خرید یا تعمیر مسکن، قرضه کار و بار و ... ارائه شده و بازپرداخت آن به صورت اقساط در زمان بندی های مختلف، مثلاً شش ماهه، نه ماهه، یک ساله و ... می باشد. نظر به تنوع محل مصرف و طولانی بودن زمان بازپرداخت، گاه حصول اقساط با دشواری مواجه می گردد. برای مثال، ممکن است مدیون، موفق به پرداخت اقساط در زمان بندی های مقرر نشده و جایدادی که به عنوان وثیقه و تضمین، در رهن بانک قرار داده نیز به دلیل رکود بازار یا ارزش گذاری اولیه نادرست، قابل فروش به میزان قرضه نباشد.

^۱ . بند ۱۴ ماده دوم قانون بانکداری افغانستان منتشر در جریده رسمی شماره ۱۱۹۷ مورخ ۱۳۹۴/۸/۲۰: «۱۴- تسهیلات بانکی شامل موارد زیر می باشد: ... - قرضه یا تعهد مستقیم یا غیر مستقیم به پرداخت پول در بدل حق بازپرداخت مبلغ پرداخت شده و معوقه، حق پرداخت تکتانه یا سایر فیس های وضع شده بالای مبلغ قرضه...»

قرضه‌هایی که بازپرداخت آن از طرق معمول، به هر دلیل، با دشواری و چالش مواجه شده، قرضه صعب‌الحصول نامیده می‌شود و لازم است قانون، متناسب با مورد، تدابیر اصولی و مقتضی برای حصول آن اتخاذ نماید. نظر به تنوع قرضه‌های صعب‌الحصول و تفاوت شرائط مدیونین و لزوم اتخاذ تدابیری مقتضی، متناسب و مؤثر برای حصول آن، قانون‌گذار در این ماده، کمیسیونی خاص را به ریاست وزیر عدلیه و با ترکیب ۹ عضو جهت تصمیم‌گیری در این مورد، پیش‌بینی نموده است. اعضای این کمیسیون، نمایندگان باصلاحیت نهادهای مهم دخیل در امور مالی و حقوقی هستند. این نهادها موظفند، نماینده خود را برای عضویت در این کمیسیون، به رئیس عمومی اداره حقوق، به عنوان منشی کمیسیون معرفی نمایند.

طرز فعالیت و نحوه تدویر جلسات این کمیسیون، در طرز‌العمل جداگانه‌ای، توسط این کمیسیون تنظیم شده و به تصویب می‌رسد.

قابل ذکر است که هرچند مفهوم «قرضه»، عام بوده و شامل قرضه‌های بانکی و غیربانکی می‌شود، اما

ایفای دین از طریق تنفیذ اجباری

ماده چهل و سوم:

- (۱) هرگاه دین ثابت ذمت مدیون، مطابق احکام این قانون تحصیل شده نتواند، تحصیل دین از طریق تنفیذ اجباری صورت می‌گیرد.
- (۲) تنفیذ اجباری روی اموالی صورت می‌گیرد که شامل احتیاج اولیه مدیون نباشد. این تنفیذ به اساس پیشنهاد اداره حقوق و استیذان محکمه ذیصلاح صورت می‌گیرد.
- (۳) اموال مندرج فقره (۲) این ماده، متناسب به دین داین، توسط هیئت مندرج ماده چهل و پنجم این قانون، در حضور مدیون یا نماینده قانونی وی از طریق داوطلبی به فروش رسیده، از وجه به دست آمده، دین مدیون ادا می‌شود.
- (۴) هرگاه مدیون یا نماینده قانونی وی، از حضور در مجلس داوطلبی امتناع ورزد، هیئت مندرج ماده چهل و پنجم این قانون، در مورد فروش اموال اقدام نموده و موضوع را درج محضر می‌نماید.

با توجه به اینکه از این اصطلاح، عموماً در قوانین بانکداری استفاده شده است، لذا می‌توان گفت، صلاحیت این کمیسیون، مربوط به قرضه‌های بانکی، اعم از بانکهای خصوصی و دولتی می‌باشد.

(۳) اموال مندرج فقره (۲) این ماده، متناسب به دین داین، توسط هیئت مندرج ماده چهل و پنجم این قانون، در حضور مدیون یا نماینده قانونی وی از طریق داوطلبی به فروش رسیده، از وجه به دست آمده، دین مدیون ادا می‌شود.

توضیح فقره (۱) و (۲):

همانطور که در توضیح فقره (۱) ماده چهل و یکم این قانون بیان شد، مدیون، موظف به تنفیذ اختیاری احکام قطعی و نهایی محاکم و به طور کل، تمامی تعهدات قانونی خود بوده و موظف است بدون نیاز به الزام قانونی، دیون ثابت بر ذمه خود را به دائن ایفا نماید. نهادهای تطبیق‌کننده قانون نظیر اداره حقوق نیز موظفند در مرحله اول، از طرق مسالمت‌آمیز و با ابلاغ موضوع به مدیون، نسبت به حصول دین دائن از وی اقدام نمایند. اما اگر تحصیل دین از مدیون، از طرق مسالمت‌آمیز ممکن نباشد، در این صورت، تحصیل دین، از طریق تنفیذ اجباری صورت می‌گیرد. با توجه به اینکه مطابق ماده ۸۳۱ قانون مدنی^۱، اموال مدیون، تضمین دین وی می‌باشد، لذا تنفیذ اجباری، از طریق تعیین و اختصاص دادن مقدار لازم از اموال مدیون به تأدیه دین وی انجام می‌شود.

این نوع تنفیذ، تنها با پیشنهاد اداره حقوق و اجازه محکمه ذیصلاح، قابل انجام است. تطبیق این نوع تنفیذ، متوقف بر صدور حکم افلاس و ممنوع نمودن مدیون از تصرف در اموال خودش نمی‌باشد.^۲

تنفیذ اجباری موضوع این قانون بدین صورت است که بخشی از اموال مدیون که شامل احتیاجات اولیه وی نباشد، حجز و فروخته شده و از محل آن، دین وی پرداخت می‌شود. توضیح بیشتر این موضوع، در ذیل ماده چهل و چهارم این قانون بیان خواهد شد.

لازم به ذکر است که اساساً فروش اموال مدیون در صورتی در دست اقدام قرار می‌گیرد که وی به اندازه دین ثابت، پول نقد در اختیار یا حساب بانکی خود نداشته باشد؛ چرا که در این صورت، بدون نیاز به فروش اموال، به دستور محکمه، دین وی از محل پول نقد او پرداخت می‌شود. همچنین در فروش اموال،

^۱ ماده ۸۳۱ قانون مدنی: «(۱) تمام اموال مدیون در تضمین تأدیه دین وی قرار می‌گیرد...»

^۲ تنفیذ اجباری موضوع این قانون، خارج از قواعد افلاس مذکور در مواد ۸۴۷ الی ۸۵۸ قانون مدنی و نیز قواعد افلاس مذکور در قانون افلاس، منتشر در جریده رسمی شماره ۱۲۹۳ مورخ ۲۷ حوت سال ۱۳۹۶ می‌باشد. مطابق مواد فوق از قانون مدنی، توقیف اموال مدیون جهت وصول دین، پس از صدور حکم افلاس مدیون توسط محکمه و ممنوع ساختن وی از تمامی تصرفات مالی و واگذاری امور وی به امین می‌باشد. قانون افلاس فوق‌الذکر نیز علاوه بر درج شروط مشابه، اختصاص به تاجر دارد در حالی که تنفیذ اجباری موضوع این قانون، متوقف بر صدور حکم افلاس و ممنوع‌التصرف نمودن مدیون نمی‌باشد.

ابتدا اموال منقول او مورد توجه قرار می‌گیرد و تنها در صورتی که اموال منقول مدیون، کافی برای تأدیهٔ دین او نباشد و از محل رهن یا اجارهٔ اموال غیرمنقول او نیز تأدیهٔ دین ممکن نباشد، اقدام به فروش اموال غیرمنقول او می‌شود.^۱

(۴) هرگاه مدیون یا نمایندهٔ قانونی وی، از حضور در مجلس داوطلبی امتناع ورزد، هیئت مندرج مادهٔ چهل و پنجم این قانون، در مورد فروش اموال اقدام نموده و موضوع را درج محضر می‌نماید.

تحصیل دین از طریق تنفیذ اجباری، توسط هیئت مذکور در مادهٔ چهل و پنجم این قانون صورت می‌گیرد. هیئت مذکور، متناسب با میزان دین، بخشی از اموال مازاد بر نیاز اولیهٔ مدیون را جهت فروش، تحت حجز قرار می‌دهد. فروش اموال فوق، باید در حضور مدیون یا نمایندهٔ قانونی وی صورت گیرد. مقصود از نمایندهٔ قانونی، بر حسب مورد، وکیل، ولی، وصی یا قیم مدیون می‌باشد. نحوهٔ فروش اموال مزبور، از طریق داوطلبی و مطابق قواعد مربوطه

احتیاج اولیهٔ مدیون

مادهٔ چهل و چهارم:

- (۱) احتیاج اولیهٔ مدیون شامل مسکن و وسایلی می‌باشد که در صورت فقدان آن، مدیون نتواند به صورت عادی زندگی کند.
- (۲) فهرست وسایل مندرج فقرهٔ (۱) این ماده توسط هیئت مندرج مادهٔ چهل و پنجم این قانون تثبیت گردیده و در مرکز به تأیید وزیر عدلیه و در ولایت به تأیید والی رسانیده می‌شود.

آن خواهد بود. از حاصل فروش، ابتدا مصارف قانونی داوطلبی و فروش، وضع شده، سپس دین مدیون پرداخت می‌شود و در نهایت اگر مبلغی باقی بماند، به مدیون تسلیم می‌شود.

در صورت عدم حضور مدیون یا نمایندهٔ قانونی وی در مجلس داوطلبی، اگر عدم حضور آنان به دلیل عذر موجه باشد، مجلس داوطلبی، مطابق با حکم قانون، تجدید می‌گردد. اما اگر عدم حضور آنان بدون

^۱ . ترتیب مذکور، به صراحت در قوانین نیامده، اما می‌توان آن را از سایر مواد قانونی از جمله مادهٔ ۲۰۷۹ قانون مدنی در خصوص نحوهٔ تصفیهٔ دیون متوفی استنباط نمود. این ماده مقرر می‌نماید: «تصفیه‌کننده، دیون متروکه را بالترتیب از عواید حقوق متروکه، پول و ثمن اموال منقول شامل متروکه تأدیه می‌کند، در صورت عدم کفایت دیون، از ثمن اموال عقاری متروکه تأدیه می‌شود.»

عذر موجه باشد، این امر، مانع برگزاری مجلس فوق نشده و جلسه داوطلبی، بدون حضور آنان برگزار و مراتب، در صورت جلسه مجلس، ذکر می‌شود.

در فقره (۲) ماده چهار و سوم ذکر شد که فقط آن قسمت از اموال مدیون قابل حجز و فروش برای پرداخت دیون وی می‌باشد که مورد احتیاج اولیه وی نباشد. این اموال که اصطلاحاً مستثنیات دین نامیده می‌شود، به هیچ صورت (نه در این مورد و نه حتی در صورت افلاس مدیون)، قابل حجز و فروش نمی‌باشد و باید در اختیار مدیون باقی بماند تا وی بتواند به زندگی و کسب و کاری معمول ادامه دهد. استثنای این اموال، تدبیری پسندیده از سوی قانون است تا هم بر تعداد نیازمندان و فقرای کشور افزوده نشود و هم فرصتی مجدد برای برخاستن و فعالیت به افرادی داده شود که توان کسب و کار دارند، اما به هر دلیل، دچار مشکلات مالی شده‌اند. مدیونین با استفاده از این فرصت و با ادامه فعالیت و کار و تلاش، می‌توانند به چرخه اقتصاد کشور بازگردند و نیز مابقی دین خود به طلبکاران را ایفا نمایند.

احتیاجات اولیه مدیون شامل مسکن و وسایلی است که در صورت فقدان آن، مدیون نتواند به صورت عادی زندگی کند. مقصود از صورت عادی زندگی، وضعیت زندگی معمول و متعارف، مطابق وضعیت زندگی فامیل، اقارب و ساکنین محل سکونت مدیون، با توجه به زمان و مکان و نیز وضعیت متعارف مدیون در طول زندگی وی می‌باشد.

برای مثال، خانه‌ای معمول و متعارف و در حد شأن و نیاز مدیون که خود و خانواده وی در آن سکونت داشته باشند، لوازم معمول خانه نظیر فرش، ظرف، لوازم سرمایشی و گرمایشی و سایر لوازم زندگی در حد متعارف، و نیز وسایل کار، نظیر لوازم دکان (اگر مدیون، دکاندار باشد) و موتر (اگر تکسی‌وان باشد)،^۱ جزء نیازمندی‌های متعارف محسوب شده و قابل حجز و فروش نمی‌باشد.

اما لوازم بیش از شأن و نیاز معمول مدیون، قابل حجز و فروش برای پرداخت دین است. مثلاً اگر مدیون، دارای دو خانه یا دو موتر باشد، فروش یکی از آنها برای ادای دین وی مجاز است. یا اگر در خانه‌ای بسیار بزرگ و مجلل و بالاتر از سطح زندگی معمول، ساکن باشد، فروش آن و خرید خانه‌ای متعارف

۱. ماده ۲۸ قانون افلاس، اموال معاف از حجز را بر شمرده است. هرچند این قانون مربوط به تاجر است، اما محتوای آن در موارد مشابه می‌تواند راهگشا باشد. فقره (۱) ماده فوق چنین مقرر می‌نماید: «هرگاه تاجر مفلس، شخص حقیقی باشد، می‌تواند با در نظر داشت حکم فقره (۲) این ماده، از جمله اموال تحت حجز، یک خانه که اقارب درجه اول وی در آن سکونت دارند و لباس‌ها، اثاثیه منزل، وسایل تجارت و وسایل دیگری که تاجر مفلس و اقارب درجه اول وی به آن ضرورت دارند، تا حدی که جهت بود و باش و زندگی اقارب درجه اول تاجر مفلس ضروری باشد، معاف نماید؛ مشروط بر اینکه تاجر مفلس و اقارب درجه اول وی قبل از ثبت قضیه افلاس، برای دو سال متواتر در خانه مذکور ساکن بوده باشند.»

برای وی و اختصاص مازاد قیمت به تأدیۀ دین او مجاز است. یا لوازم زندگی بیش از نیاز متعارف، نظیر ماشین ظرفشویی، AC، ماشین‌های ورزش و بدن‌سازی، مازاد بر نیاز معمول تلقی شده و قابل فروش می‌باشد.

جهت شفاف‌سازی موضوع، قانونگذار در فقره (۲) این ماده، ترتیبی برای مشخص نمودن مصادیق لوازم مورد نیاز معمول یک فرد، تعیین نموده است. مطابق این فقره، هیئت مذکور در مادهٔ چهل و پنجم این قانون صلاحیت دارد تا لیست لوازم مورد نیاز اولیه و معمول یک فرد را تعیین و تثبیت نماید. این لیست، باید در مرکز به تأیید وزیر عدلیه و در ولایات به تأیید والی آن ولایت برسد و پس از آن، رسمی و لازم‌الاجرا خواهد بود. این امر، با توجه به تفاوت نیازهای معمول زندگی افراد بر حسب زمان و مکان، تدبیری مناسب است. مثلاً در مناطق گرمسیر، ممکن است یخچال و کولر جزء لوازم ضروری زندگی تلقی شود اما در مناطق سردسیر چنین نباشد. با این وصف، تشخیص مصادیق لوازم ضروری، فقط با تشخیص مقامات محلی ممکن خواهد بود.

هیئت تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه

مادهٔ چهل و پنجم:

- (۱) هیئت تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه، مرکب از نمایندگان باصلاحیت حارنوالی، پولیس، ادارهٔ محلی و شاروالی، تحت ریاست ادارهٔ حقوق می‌باشد. در صورت ضرورت، به تشخیص ادارهٔ حقوق، اهل خبره و سایر ادارات دولتی نیز دعوت شده می‌توانند.
- (۲) هرگاه تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه در مورد تقاضای املاکی باشد، نمایندهٔ باصلاحیت ادارهٔ اراضی و املاک نیز در ترکیب هیئت مندرج فقره (۱) این ماده دعوت می‌گردد.
- (۳) ادارات مندرج فقره (۱) این ماده مکلف‌اند عندالمطالبهٔ ادارهٔ حقوق، نمایندگان خود را معرفی و در مدت دو روز اعزام نمایند.

توضیح فقره (۱):

حکم قطعی و نهایی محکمه توسط هیئتی مرکب از نمایندگان باصلاحیت حارنوالی، پولیس، ادارهٔ محلی و شاروالی، تحت ریاست ادارهٔ حقوق، تطبیق می‌گردد. مقصود از ادارهٔ محلی، نمایندگی سیاسی دولت در ساحهٔ محل تطبیق حکم می‌باشد. برای مثال، ادارهٔ محلی در سطح ولسوالی، ولسوال و در سطح ولایت، والی می‌باشد که نمایندگان آنها بر حسب مورد، عضو هیئت تطبیق حکم می‌باشند.

در صورت ضرورت و به تشخیص اداره حقوق، دعوت از اهل خبره یا سایر ادارات دولتی نیز امکان‌پذیر است. به عنوان مثال، اگر مدیون، یک شرکت خدمات کامپیوتری یا زرگری بوده و محکمه، حکم به حجز اموال مازاد بر نیاز وی صادر نموده باشد، وجود اهل خبره برای تعیین ارزش اجناس موجود در شرکت شامل کامپیوتر و پرزجات آن، یا طلا، جواهر و سنگ‌های قیمتی، ضروری است. یا اگر مدیون، مکلفیت مالیاتی داشته و محکمه، حکم به حجز و فروش اموال وی برای تأدیه مالیات دولتی صادر نموده باشد، شاید حضور نماینده وزارت مالیه ضروری دانسته شود.

یا اگر حکم محکمه مبنی بر تخلیه و تسلیمی یک نمره زمین غصب شده دولتی باشد، شاید بر حسب مورد، حضور نماینده وزارت شهرسازی و اراضی یا وزارت زراعت، ضروری دانسته شود.

(۲) هرگاه تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه در مورد تقاضای املاکی باشد، نماینده باصلاحیت اداره اراضی و املاک نیز در ترکیب هیئت مندرج فقره (۱) این ماده دعوت می‌گردد.

(۳) ادارات مندرج فقره (۱) این ماده مکلف‌اند عندالمطالبه اداره حقوق، نمایندگان خود را معرفی و در مدت دو روز اعزام نمایند.

اگر موضوع حکم قطعی و نهایی محکمه، رفع تصرف و تخلیه املاک دولتی یا عمومی باشد، نماینده اداره اراضی (در زمان حاضر، وزارت شهرسازی و اراضی) نیز برای شمول در ترکیب هیئت تطبیق حکم، از سوی اداره حقوق دعوت می‌گردد. برای مثال، اگر دولت، مدعی غصب زمین‌های مشخص شهری یا زراعی دولتی توسط عده‌ای زورمند بوده و از طریق اداره قضایای دولت، از محکمه ذیصلاح، خواستار اخراج غاصبین، تخلیه زمین‌های مغصوبه و استرداد زمین به دولت گردد و محکمه، نهایتاً حکم قطعی خود را به نفع دولت صادر نماید، هیئت تطبیق حکم که در زمره اعضای آن، نماینده وزارت شهرسازی و اراضی نیز شامل می‌باشد، نسبت به تطبیق حکم صادره از محکمه، اقدام خواهد نمود.

اداراتی که به موجب فقره (۱) این ماده، نمایندگان آنها در ترکیب هیئت تطبیق حکم، شامل می‌باشند، از تاریخ وصول درخواست اداره حقوق، دو روز مهلت دارند تا نمایندگان خود را به این اداره معرفی نمایند.

هرچند ظاهر فقره (۳) این ماده، بیانگر این است که ادارات مذکور، مکلفند ظرف دو روز نمایندگان خود را اعزام نمایند، اما با توجه به اینکه روال معمول اداری این است که زمان معینی به دقت روز و ساعت، برای تطبیق حکم تعیین می‌شود و پیش از این زمان، باید اعضای هیئت، با نام و سمت، معین باشند، لذا منطقی این است که ابتدا اداره حقوق، از ادارات ذیربط، درخواست نماید تا نمایندگان خود را معرفی کنند

و آنان دو روز برای معرفی نماینده خود مهلت داشته باشند و پس از مشخص شدن نمایندگان عضو هیئت، آنان در زمان دقیق مشخص شده توسط اداره حقوق، موظف به حضور هم‌زمان برای تطبیق حکم باشند.

وظایف هیئت تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه

ماده چهل و ششم:

(۱) هیئت تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه، دارای وظایف و صلاحیت‌های ذیل می‌باشد:

- ۱- تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه.
 - ۲- ابلاغ حکم محکمه به محکوم‌علیه به صورت کتبی مبنی بر تخلیه و تسلیمی محکوم‌بها.
 - ۳- معرفی محکوم‌علیه متمرّد به حارنوالی ذیصلاح و تخلیه و تسلیمی در غیاب وی.
 - ۴- تهیه فهرست اموال به دست آمده و اجراءات در مورد آن مطابق ماده سی و نهم این قانون.
- (۲) هرگاه محکوم‌علیه، حین تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه حاضر نگردد، حکم محکمه در غیاب وی تطبیق و مسدود یا قفل بودن محکوم‌بها به هر نحوی که باشد، مانع تطبیق حکم نمی‌شود.

توضیح فقره (۱):

وظایف و صلاحیت‌های هیئت تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه، شامل موارد زیر است:

۱- تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه.

هیئت مذکور، موظف است حکم قطعی و نهایی محکمه را تطبیق نماید. این حکم می‌تواند شامل وصول جبری دین، حجز و مصادره اموال، تخلیه جبری ملک، وصول محصول دولت یا هر موضوع دیگری باشد. هیئت مذکور، نباید به ادله و مستندات محکمه در صدور حکم توجه نماید و هرگونه استدلال محکوم‌علیه در رد دلایل محکمه، نباید مورد توجه هیئت قرار گیرد. تنها عاملی که می‌تواند جلوی تطبیق حکم را بگیرد، حکم محکمه مافوق ذیصلاح، مبنی بر دستور توقف اجرای حکم است. برای مثال، در پی تجدیدنظرخواهی محکوم‌علیه از مقام رئیس ستره محکمه و پذیرش این درخواست، شورای عالی ستره-محکمه، رأی قطعی صادره از محکمه فرجام را نقض و دستور توقف اجرای حکم را صادر نموده باشد.

۲- ابلاغ حکم محکمه به محکوم علیه به صورت کتبی مبنی بر تخلیه و تسلیمی محکوم بها.

در صورتی که موضوع حکم، تخلیه یک ملک و تسلیم آن به محکوم له باشد، هیئت مذکور باید ابتدا حکم را به صورت کتبی به محکوم علیه ابلاغ نماید تا وی آمادگی حضور هیئت مذکور برای تخلیه جبری ملک را داشته باشد. برای مثال، اگر موضوع دعوی، اختلاف در مالکیت خانه‌ای بوده که مدعی علیه، در آن ساکن بوده، اما مدعی، با غاصبانه دانستن تصرف وی، از محکمه خواستار اخراج وی و تسلیم خانه به خود شده و محکمه با لحاظ دلائل، نهایتاً حکم به نفع مدعی و اخراج مدعی علیه از خانه صادر نموده باشد، هیئت تطبیق حکم، ابتدا باید حکم محکمه را به صورت کتبی به محکوم علیه ابلاغ نماید تا وی فرصت کافی برای خارج ساختن اثاثیه خود و یافتن مکان دیگر داشته باشد.

این ابلاغ که توسط هیئت تطبیق انجام می‌شود، غیر از ابلاغ حکم توسط محکمه به طرفین دعوی می‌باشد. در صورتی که مدعی علیه غایب باشد، مطابق ماده ۷۱ و هشتم این قانون، محکمه نسبت به تخلیه غیابی ملک، اتخاذ تصمیم می‌نماید.

۳- معرفی محکوم علیه متمرّد به حارنوالی ذیصلاح و تخلیه و تسلیمی در غیاب وی.

در صورتی که محکوم علیه از تخلیه ملک خودداری نماید، این امر، مانعی در روند تطبیق حکم ایجاد نمی‌نماید. هیئت مذکور، موظف است محکوم علیه متمرّد را که مانع اجرای حکم شده، به عنوان متمرّد از اجرای حکم، به حارنوالی ذیصلاح معرفی نماید. حارنوالی وی را توقیف نموده و پس از انجام تحقیقات لازم و تکمیل دوسیه، وی را برای صدور حکم جزایی به جهت تمرّد و ممانعت از اجرای حکم، به محکمه ذیصلاح معرفی می‌نماید. پس از رفع ممانعت محکوم علیه، هیئت مذکور، در غیاب وی، نسبت به اجرای حکم و تخلیه و تسلیم آن به محکوم له اقدام خواهد نمود.

۴- تهیه فهرست اموال به دست آمده و اجراءات در مورد آن مطابق ماده ۷۱ و نهم این قانون.

اگر تخلیه ملک موضوع حکم، با حضور محکوم علیه صورت گیرد، طبعاً اموالی که از محل مزبور خارج می‌شود، به محکوم علیه تسلیم می‌گردد و وی موظف به تخلیه، خارج ساختن و انتقال آنها بوده و در این مورد، مشکلی ایجاد نمی‌شود. اما اگر تخلیه ملک به صورت جبری و در غیاب محکوم علیه انجام شود، در این صورت، اموالی که از محل مزبور خارج می‌گردد، مطابق ماده ۷۱ و نهم این قانون، ابتدا در چهار

نقل، فهرست و تشریح می‌شود و در مورد لیست‌های ترتیب شده و همچنین اموال خارج شده، مطابق ماده فوق‌الذکر، اجرائات به عمل می‌آید.

(۲) هرگاه محکوم علیه، حین تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه حاضر نگردد، حکم محکمه در غیاب وی تطبیق و مسدود یا قفل بودن محکوم‌بها به هر نحوی که باشد، مانع تطبیق حکم نمی‌شود.

همان‌گونه که ذکر شد، هیچ عاملی به جز حکم محکمه عالی ذیصلاح، مبنی بر نقض حکم قطعی و دستور توقف اجرای حکم، نمی‌تواند مانع تطبیق حکم توسط هیئت مذکور شود. بنابراین اگر محکوم علیه پس از ابلاغ حکم قطعی محکمه و زمان تطبیق آن، در زمان اجرای حکم، حاضر نگردد و حتی محکوم‌بها را قفل یا مسدود نماید، این امر، مانع تطبیق حکم نگردیده و حکم، در غیاب وی تطبیق می‌گردد. برای مثال، اگر موضوع حکم، خانه‌ای باشد که حکم تخلیه آن صادر شده، اما محکوم علیه، دروازه خانه را قفل، راه آن را مسدود و خود نیز غایب شده باشد، هیئت مذکور، با رعایت تشریفات قانونی، دروازه را باز و لوازم موجود در خانه را تخلیه نموده و در مورد آن، مطابق ماده سی و نهم این قانون اجرائات می‌نماید.

تخلف هیئت تطبیق

ماده چهل و هفتم:

در صورت تخلف از مکلفیت وظیفوی توسط عضو هیئت مندرج ماده چهل و پنجم این قانون موضوع از طرف اداره حقوق به اداره مربوط وی رسماً اطلاع داده می‌شود.

شرح:

این ماده شامل فصل پنجم قانون طرز تحصیل حقوق تحت عنوان تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه و تنفیذ اجباری ذکر شده است.

هدف آن عواقب ناشی از عدم اجرای مکلفیت وظیفوی عضو هیئت تطبیق حکم مندرج ماده ۴۵ این قانون می‌باشد. اعضای هیئت تطبیق حکم در ماده ۴۵ این قانون تسجیل گردیده است، طوری که هرگاه یکی از اعضای این هیئت مرتکب تخلف وظیفوی گردد اداره حقوق مکلفیت دارد تا موضوع را به اداره مربوط وی رسماً خبر دهد.

تاکید حکم فوق مبتنی بر تطبیق حکم نهایی و قطعی محکمه می‌باشد که باید هر چه زودتر در معرض اجرا و تطبیق قرار داده شود. بنا بر آن هرگاه یکی از اعضای تطبیق حکم مندرج ماده ۴۵ این قانون در برابر اجرای این وظیفه مشخص تخلف ورزد؛ به اداره حقوق صلاحیت داده شده است تا

موضوع تخلف عضو هیئت را به اداره مربوط آن طوری رسمی و کتبی خبر دهند تا مطابق حکم قانون خدمات ملکی و مقررۀ طرز سلوک مامورین در مورد تطبیق مؤیدات تادیبی یا انضباطی به اساس حکم ماده ۳۰ قانون مامورین خدمات ملکی یکی از تدابیر انضباطی را نظر به حالت بالای وی تطبیق نماید. که شامل توصیه، اخطار، کسر معاش و تبدیلی از وظیفه می باشد.

قابل ذکر است که هرگاه تخطی موظف از قانون جرم باشد در آن صورت مطابق احکام کود جزا که رفتار را جرم تلقی نموده است مورد تعقیب عدلی قرار داده می شود.

تعریف تخلف: - هرگونه اقدام و یا کوتاهی عمدی یا غیر عمدی در اجرای وظایف اداری که منجر به نقض مقررات اداری گردد، تخلف اداری شناخته می شود. در واقع تخلف در حقوق اداری عبارت از تجاوز مامور دولت از حکم قانون یا مقررۀ اداری حین انجام وظیفه است. این تجاوز یا جرم است و یا تخلف وظیفوی.

هرگاه تخطی مامور از احکام اسناد تقنینی در کود جزا جرم تلقی و مجازات آن معین شده باشد، عمل مامور دولت جرم دانسته شده و مطابق حکم قانون جزایی قابل تعقیب عدلی و مجازات دانسته می شود و در صورتی که رفتار مذکور در کود جزا جرم دانسته نشده، اما یک تخلف اداری باشد در آن صورت قابل تطبیق مؤیدات تادیبی یا انضباطی می باشد.

به طور مثال، احمد در رابطه به سه جریب زمین مملوکه خود که واقع ولسوالی پغمان است علیه محمد شریف دعوای غصب را اقامه و دعوای خود را به اساس اسناد دست داشته در محکمه ثابت نموده و حکم نهایی و قطعی به نفع وی صادر می شود. پس از صدور حکم قطعی موضوع جهت تطبیق به اداره حقوق فرستاده می شود. به خاطر تنفیذ حکم هیئتی مطابق ماده ۴۵ این قانون تعیین می گردد که شامل نمایندگان با صلاحیت نهاد های سارنوالی، پولیس، اداره محلی و شاروالی تحت ریاست اداره حقوق تعیین و توظیف گردیده؛ هیئت پس از رسیدن به محل و تطبیق حدود و اندازه محکوم بهای مندرج حکم محکمه اقدام و می خواهند ملکیت مغصوبه را از یدغاصب خارج و به مالک اصلی آن تسلیم نمایند.

در همین اثنا یکی از اعضای هیئت مثلاً نماینده شاروالی بدون هر نوع دلیل و موجه به خاطر تأخیر تطبیق حکم بهانه جویی نموده یا خود را از ساحه کنار می کشد. در این صورت اداره حقوق موضوع را رسماً به اداره مربوط وی که شاروالی است خبر می دهد تا اداره مربوط در مورد وی تدابیر انضباطی را اتخاذ نماید.

شرایط داوطلبی**ماده چهل و هشتم:**

- (۱) هیئت مندرج ماده ۴۵ این قانون بعد از تعیین قیمت تخمینی اموال توسط اهل خبره اعلان داوطلبی را در یکی از روز نامه های کثیرالانتشار به نشر می رسانند.
- (۲) مدتی که برای مراجعه داوطلبان تعیین می گردد از (۷) روز کمتر نمی باشد.
- (۳) هیئت مندرج ماده چهل و پنجم این قانون در صورت مراجعه اشخاص بعد از انقضای میعاد مندرج فقره (۲) این ماده، دو فیصد قیمت تخمینی اموال را طور تضمین از آنها اخذ، مجلس داوطلبی را دایر نموده و برنده مجلس را اعلان می دارد.
- (۴) مجلس داوطلبی زمانی برگزار می گردد که حد اقل دو نفر داوطلب در آن حضور داشته باشد.
- (۵) داین و مدیون می تواند در داوطلبی اشتراک نمایند، مدیون دارای حق اولیت می باشد.
- (۶) هرگاه هیچ یکی از اشخاص مندرج فقره (۳) این ماده برنده مجلس داوطلبی نگردند؛ تضمین اخذ شده به آنها مسترد می گردد.
- (۷) هرگاه برنده اول در داوطلبی از خرید اموال انصراف نماید حق خرید به داوطلب دوم انتقال می گردد. در صورت انصراف داوطلب برنده، پول تضمین به حساب واردات دولتی تحویل بانک می گردد.
- (۸) هرگاه داوطلب دوم نیز حاضر به خریداری نباشد مجلس داوطلبی دوباره دایر می گردد.

شرح:

- ماده ۴۸ در رابطه به شرایط داوطلبی و اجراءات مربوط آن صراحت داشته و حاوی (۸) فقره می باشد.
- ۱- مطابق حکم فقره اول این ماده هیئت تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه که مرکب از نماینده گان با صلاحیت سارنوالی، پولیس، شاروالی، اداره محل تحت ریاست اداره حقوق بوده محکوم بها را توسط اهل خبره قیمت تخمینی نموده و بعداً موضوع را غرض داوطلبی در یکی از روز نامه هایی که ساحه انتشار آن وسیع بوده و بیش تر مردم به آن دسترسی می داشته باشند به اعلان می سپارند. زیرا ارایه معلومات موثق در مراحل تدارکاتی و دسترسی داوطلبان وعامه مردم به آن از اصول شفافیت مراحل تدارکات است.
- ۲- به اساس حکم فقره دوم برای مراجعه داوطلبان حد اکثر زمانی تعیین نگردیده و حد اقل آن (۷) روز می باشد بدین معنی که مراجعین داوطلب در مدت معین اعلان شده مراجعه و این مدت از هفت روز کمتر بوده نمی تواند.
- هدف از تعیین مدت حداقل کسب آگاهی مردم از اعلان داوطلبی است تا نه تنها داوطلبان بلکه مالک ملکیت نیز از موضوع آگاه و حاضر شود.
- ۳- مطابق فقره سوم این ماده؛ در صورت مراجعه اشخاص بعد از گذشت میعاد مندرج فقره (۲) این ماده، هیئت متذکره فقره (۱) ماده فوق؛ (۲) فیصد از قیمت تخمینی اموال را به عنوان تضمین اخذ می نماید.

البته تضمین مذکور به شکل پول نقد یا تضمین بانکی یا اسناد معادل آن که مورد قبول اداره باشد، رایه شده می تواند.

متعاقباً هیئت معینه جلسه داوطلبی را دایر و برگزار نموده و در صورت اكمال شرایط برنده مجلس اعلام می گردد.

۴- طبق حکم فقره چهارم این ماده؛ مجلس داوطلبی در صورت موجودیت و حضور حد اقل (۲) نفر از داوطلبان بر گزار می گردد. به این معنا که هرگاه تعداد داوطلب کمتر از دو نفر باشند، مجلس داوطلبی دایر شده نمی تواند. زیرا مزایده در حضور کمتر از دو نفر صورت گرفته نمی تواند.

۵- به اساس حکم فقره پنجم این ماده؛ داین و مدیون اصولاً حق اشتراک در داوطلبی را داشته و حق اولیت برای مدیون داده می شود. به این دلیل که مال یا ملکیت متعلق به مدیون بوده و در صورتی که خود مدیون حاضر باشد تا پول دین خود را به شکل نقد و یا از راه دیگری پرداخت نموده بتواند؛ ضرور دانسته نمی شود تا ملکیت وی طور لایام فروش شود. از جانبی هم این امکان نیز وجود دارد که شخص ناوقت تر از موضوع آگاهی حاصل نماید یا این که در خارج از کشور زندگی داشته باشد. بناً پس از دریافت اطلاع و آگاهی می تواند در مورد پرداخت دین تصمیم اتخاذ نماید.

۶- مطابق فقره ششم این ماده در صورتی که در مجلس داوطلبی هیچ یک از اشتراک کنندگان برنده داوطلبی نگردند. تضمین اخذ شده طبق مندرجات شرط نامه و قرار داد دوباره به اوشان مسترد می گردد. علاوهً تضمین آفر و سایر تضمینات مندرج شرط نامه در مطابقت به فقره (۱) ماده (۲۹) قانون تدارکات نیز قابل استرداد می باشد.

۷- به اساس حکم فقره هفتم این ماده، زمانی که در مجلس داوطلبی برنده اول از خرید اموال انصراف نماید. این حق به برنده دوم داوطلبی انتقال و پول تضمین برنده اول به حساب واحد دولتی تحویل بانگ می گردد. زیرا تضمین آفر با رعایت مندرجات شرط نامه در احوال ذیل مسترد نمی گردد.^۱

۸- طبق حکم فقره هشتم این ماده؛ در صورتی که داوطلب دوم نیز آماده خریداری اموال متذکره نباشد، اثرات داوطلبی منتفی گردیده، داوطلبی به بار دوم کشانیده می شود. زیرا این نوع داوطلبی بی نتیجه بوده و طبق قانون تدارکات اداره مکلفیت دارد تا گزارش موضوع را ترتیب و در صورت لزوم در مورد تغییر مندرجات شرطنامه یا مطالبه پیشنهاد با استفاده از سایر روش های تدارکات و طرز العمل تدارکاتی پیشنهاد جدید را ترتیب و جهت منظوری داوطلبی مجدد به امر اعطا تقدیم نماید. هرگاه غرض خریداری اموال محوم علیه در مجلس مزایده و داوطلبی مشتری جهت خرید محکوم بها دریافت نگردد بادر نظر داشت حد اوسط قیمت اخذ شده از اهل خبره به خرید آن اقدام می نماید. یا این که الی تکمیل شدن دین داین مطابق حکم محکمه که قبلاً در مورد صادر شده است از آن استفاده مشروع می نماید. حسب فقره (۳) ماده ۷۷ قانون بانک ها هر گاه اموال یا دارایی های شخصی مدیون از طریق مزایده یا بازار آزاد معادل قیمت حد اقل مبلغ بدهی و مصارف فروش آن به فروش نرسد،

طرفین می توانند طبق موافقت نامه جداگانه ؛ اموال و دارایی را طور دیگری به فروش برسانند، در صورت عدم موافقه بنا به درخواست یکی از طرفین ، محکمه ذیصلاح در رابطه به فروش آن تصمیم اتخاذ می نماید.

در این صورت بانک نیز می تواند اموال یا دارایی ها را غرض انجام فعالیت بانکی خریداری نماید.^۲ به خاطر توضیح بهتر مراحل تدارکات و شرح برخی از اصطلاحات به کار رفته در این قانون ایجاب می نماید این اصطلاحات نیز توضیح گردد.

داوطلب:- شخص حقیقی و یا حکمی است که خود یا نماینده قانونی وی؛ به منظور ارایه آفر مطابق مندرجات شرطنامه و احکام قانون تدارکات در داوطلبی اشتراک می نماید.

داوطلبی:- مرحله رقابتی است که در آن آفر به منظور تدارکات در خواست؛ دریافت و ارزیابی گردیده و در نتیجه داوطلب برنده اعلان و با وی قرار داد تدارکات عقد می گردد.

تعیین قیمت سرپناه (مسکن)

ماده چهل و نهم :

(۱) قیمت سرپناه (مسکن) در داخل محدوده ماسترپلان شهری به اساس جدول قیمت گذاری مطابق احکام قانون، توسط شاروالی و خارج از محدوده ماستر پلان شهری به اساس نرخ روز و قیمت سر پناه مشابه تعیین میگردد.

(۲) هرگاه قیمت سرپناه مندرج فقره (۱) این ماده از اندازه تعیین شده دین بیش تر باشد فروش آن به تجویز محکمه در صورتی مجاز است که مبلغ اضافه از دین داین ؛ یک سرپناه عادی را برای مدیون تأمین کرده بتواند.

شرح:

این ماده از دو موضوع بحث می نماید. فقره اول آن در رابطه به تثبیت قیمت سرپناه یا مسکن است که بفروش می رسد.

^۱ - فقره (۲) ماده (۲۹) قانون تدارکات.

الف: تفسیریا انصراف از آفر بعد از انقضای مدت معینه تسلیمی آن.

ب: انکار داوطلب از پذیرش تصحیح اشتباهات حسابداری در جدول قیمت های ارایه شده در آفر.

ج: اجتناب از عقد قرارداد مطابق مندرجات شرطنامه و مطالبه پیشنهاد از طرف داوطلب برنده.

د: فراهم نکردن تضمین اجرای قرار داد مطابق مندرجات شرطنامه از طرف داوطلب برنده.

ه: در صورت محرومیت داوطلب مطابق حکم ماده (۴۹) قانون تدارکات.

و: سایر موارد مندرج طرز العمل تدارکات.

فقره دوم آن از موضوعی بحث می نماید که فروش مسکن شخص مدیون را در صورتی مجاز قرار می دهد که از مبلغ اضافی فروش مسکن یک سر پناه عادی باید به مدیون آماده شده بتواند.

۱- زمانی که شخص به اساس فیصله قطعی محکمه یا قرار تجویزی محکوم به فروش منزل مسکونی می گردد در تعیین قیمت منزل یا سرپناه دو طریق در قانون پیش بینی شده است.

الف- در صورتی که مسکن شخص در داخل محدوده ماستر پلان شهری قرار داشته باشد، تعیین قیمت قانوناً از صلاحیت شاروالی مربوط می باشد.

ب- در صورتی که مسکن خارج محدوده شاروالی قرار داشته باشد تعیین قیمت از طرق اهل خبره به اساس نرخ روز مشابه به قیمت فروش همسایه تثبیت می گردد.

۲- فروش مسکن شخص در صورتی مجاز و غرض تجویز به محکمه ذیصلاح پیشنهاد شده می تواند که قیمت مسکن به تناسب دین داین به اندازه یی باشد که پس از ادای دین داین با پول باقیمانده آن یک سرپناه عادی غرض ادامه زندگی و معیشت شخص و خانواده وی خریداری شده بتواند.

مثال، زبیراحمد مدیون دو صد هزار دالرامریکایی از محمد آصف داین قرضدار بوده که به اساس حکم قطعی ونهایی محکمه دین مذکور ثابت و به حکم محکمه محکوم به پرداخت مبلغ متذکره گردیده است. موضوع غرض تطبیق حکم به اداره حقوق ارسال که اداره حقوق غرض تثبیت دارایی مدیون اقدام و معلوم می گردد که بدون یک خانه چهارمنزله پخته کاری واقع ناحیه یازدهم خیر خانه مینه دیگر جایداد منقول و غیر منقول ندارد. هیئت تطبیق حکم در مورد تعیین قیمت مسکن اقدام می نمایند. از این که مسکن مذکور در داخل محدوده ماستر پلان شهری قرار داشته قیمت گذاری آن را شاروالی طبق جدول قیمت گذاری بدوش گرفته و قیمت مسکن را مبلغ دو صد و شصت لک افغانی تعیین و از این که قیمت خانه بالا تر از دین داین بوده و مدیون می تواند با پولی باقی مانده آن مسکن عادی دیگری را خریداری نماید موضوع غرض تجویز مبنی بر فروش اصولاً به محکمه ارجاع و بعد از تجویز محکمه، موضوع غرض تدویر مجلس داوطلبی در یکی از روز نامه های کثیرالانتشار به اعلان سپرده می شود. بعد از تکمیل میعاد معین مجلس داوطلبی به اشتراک داین و مدیون و دو نفر داوطلب دیگر دایر و در نتیجه شخصی بنام حمیدالله مسکن مذکور را به قیمت ۲ صد و هشتاد لک افغانی برنده و اعلام گردیده و تعهد نمود که پول ذبیر احمد را کلاً در روز آینده تسلیم می نماید. بالاخره پول مسکن را تادیه که مقدار دین داین برای وی پرداخت و از این که قیمت مسکن فوق بالاتر از دین داین بوده و با پول باقی مانده آن مدیون می تواند مسکن دیگری را غرض امرار حیات خود و فامیل اش خریداری نماید، لذا فروش آن قانوناً به تجویز محکمه مربوطه مجاز می باشد. برعکس در صورتی که با پول باقی مانده

فروش حویلی و پس از اداء دین نتواند مسکن دیگری خریداری نماید، مسکن و سرپناه مدیون قانوناً به هیچ وجه در معرض فروش قرار نمی گیرد. زیرا داشتن یک مسکن عادی از جمله حوایج اصلی شخص بوده و قابل فروش نمی باشد.

حجر اموال غیر منقول مدیون

ماده پنجاهم:

(۱) هر گاه فروش اموال منقول مدیون؛ ادای دین را کفایت نکند؛ اداره حقوق می تواند بر اثر مطالبه داین، جدول اموال غیر منقول وی را غرض حجر به محکمه ذیصلاح تقدیم نماید.

(۲) هرگاه مدیون از فروش اموال غیر منقول مندرج فقره (۱) این ماده امتناع ورزد یا غایب گردد، موضوع غرض فروش از طریق تنفیذ اجباری توسط اداره حقوق به محکمه ذیصلاح پیشنهاد می گردد. در این صورت محکمه وکیل مسخر را تعیین نموده تا عوض مدیون متمرّد یا غایب به فروش جایداد غیر منقول وی در وثیقه عندالمحکمه اقرار نماید. این اقرار در حکم اقرار مدیون می باشد.

(۳) هر گاه برای انتقال ملکیت اموال منقول مدیون به وثیقه رسمی و اقرار عندالمحکمه ضرورت باشد، در مورد مطابق حکم فقره (۲) این ماده اجراءات صورت می گیرد.

شرح:

۱- از آن جا که تثبیت دارایی مدیون از صلاحیت قانونی اداره حقوق می باشد مطابق حکم فقره اول این ماده اداره حقوق در مرحله اول دارایی منقول مدیون را قید جدول نموده و در صورتی که اموال منقول دین داین را کفایت نماید، اداره حقوق به فروش آن اقدام و در مطابقت به احکام این قانون تجویز فروش اموال را از محکمه ذیصلاح مطالبه و در صورت صدور تجویز محکمه مبنی بر فروش، اداره حقوق به تدویر جلسه داوطلبی اقدام و در صورت برنده شدن داوطلب پول دین داین را پرداخته و باقی مانده آنرا تسلیم مدیون می نماید.

۲- به اساس حکم فقره دوم این ماده، در صورتی که فروش دارایی اموال منقول، دین داین را تکافو ننماید و داین نیز تقاضای تثبیت و قید جدول اموال غیر منقول مدیون را داشته باشد، اداره حقوق من حیث وظیفه می تواند جدول اموال غیر منقول مدیون را ترتیب و غرض حجر به محکمه ذیصلاح ارسال نماید.

زمانی که طبق فقره اول ماده فوق جدول اموال غیر منقول ترتیب و غرض حجر به محکمه ذیصلاح فرستاده شد و محکمه مدیون را محجور و تجویز فروش صادر، اما مدیون از فروش اموال غیر منقول امتناع ورزیده و یا غایب می گردد، موضوع با در نظر داشت حکم فقره (۲) ماده (۴۱) قانون طرز تحصیل حقوق توسط اداره حقوق غرض فروش از طریق تنفیذ اجباری به محکمه ذیصلاح تقدیم و پیشنهاد می گردد. محکمه در مورد وکیل مسخر را تعیین می نماید تا در عوض مدیون متمرّد و غایب به فروش

اموال غیر منقول وی در وثیقه شرعی عندالمحکمه اقرار نماید. در این صورت اقرار وکیل مسخر در حکم اقرار مدیون متمد و غایب می باشد.

۳- در صورتیکه برای انتقال ملکیت اموال منقول مدیون نیز به سند رسمی و اقرار وکیل مسخر در محکمه نیاز و ضرورت احساس گردد در زمینه وکیل مسخر از جانب محکمه تعیین و عندالمحکمه از وی اقرار اخذ می گردد که این اقرار حیثیت اقرار مدیون مذکور را دارد.

مثال، محمد عظیم مبلغ پنج صد هزار دالر امریکایی از محب الله نام مقروض بوده و محب الله داین مطالبه دین را از اداره حقوق می نماید. اداره حقوق مدیون را احضار واز محمد عظیم مدیون در مورد مطالبه دین داین پرسش به عمل می آورد. محمد عظیم مذکور به دین داین معترف اما از پرداخت آن کناره گیری می نماید.

اداره حقوق با در نظر داشت احکام مندرج فقره های (۱) و (۲) این ماده و فقره (۲) ماده (۳۱) قانون طرز تحصیل حقوق به تثبیت دارایی مدیون اعم از دارایی منقول و غیر منقول اقدام می نماید. در صورتی که دارایی منقول مدیون دین داین را کفایت ننماید. نظر به تقاضای داین جدول اموال غیر منقول محمد عظیم مدیون ترتیب و غرض حجر به محکمه مربوط ارسال می گردد.

در این صورت به اساس تجویز محکمه ذیصلاح اموال غیر منقول مذکور در معرض داوطلبی و مزایده قرار داده می شود. هرگاه محمد عظیم مذکور از فروش اموال خود امتناع و یا خود را غایب نماید. اداره حقوق موضوع را غرض تنفیذ جبری به محکمه پیشنهاد مینماید. محکمه تعیین وکیل مسخر و اخذ اقرار آن مبنی به فروش بالای داوطلب برنده در بدل مبلغ پنج صد و سی هزار دالر امریکایی وثیقه را تکمیل نموده به اداره حقوق می فرستد تا دین ثابتۀ داین را برای وی تسلیم و مبلغ باقیمانده را که سی هزار دالر است، به حساب امانت تحویل بانک نماید.

حجر:- حجر به فتحه (ح) در لغت به معنی منع و تضییق بوده و در صورت کسر (ح) به معنی حرام آمده است. به گونه مثال، این قول الله (ج) (و یقولون حجراً محجوراً) (أی حراماً محرماً) سوره فرقان آیه (۲۲).

و زمانی هم به معنی عقل استعمال گردیده است مثل این قول الله تعالی (هل فی ذالک قسم لذی حجر) (لذی عقل) یعنی برای اصحاب عقل. زیرا عقل صاحب خود را از ارتکاب مفاسد باز می دارد. اما حجر در فقه عبارت از منع انسان است از تصرفات در مالش. چنانچه در آیه کریمه (ولا توءال السفهاء اموالکم اللتی جعل الله لکم قیاماً و ارزقوهم فیها و اکسوهم و قولو لهم قولاً معروفاً) (آیه ۵) سوره النساء

خداوند متعال اولیاء، سفهاء، صغار، به ضعیف التصرف را از اعطاء مال شان که در آن تصرف داشته باشند، منع نموده است.

این نص دلالت می کند بر منع تصرف سفهاء و سایرین در اموال که دقیقاً معنی حجر را افاده می نماید. هم چنان در ماده (۳۱۹) قانون مدنی آمده است،

(شخصی بالغ به سبب جنون، معتوهیت، سفاهت یا غفلت وی در اداره اموال محکوم به حجر گردیده و تا وقتی دوام می کند که محکمه به رفع آن حکم ننموده باشد). زیرا محکمه غرض اداره اموال محجور علیه مطابق احکام قانون قیم تعیین می نماید، و اداره اموال به اساس ولایت، وصایت، حجر، غیابت و مفقودیت؛ از طریق مساعدت قضایی و نظارت صورت می گیرد که از جانب محکمه تعیین می گردد.

در اخیر باید گفت که حجر در فقره (۶) ماده (۳) قانون طرز تحصیل حقوق چنین توصیف گردیده است: (منع کردن مدیون از فروش، اجاره، رهن، به امانت (ودیعت) گذاشتن هبه، وصیت، یا وقف اموال منقول و غیر منقول وی است).

حق تساوی داینین در برابر دارایی مدیون

ماده پنجاه و یکم:

(۱) تمام داینین نسبت به دارایی مدیون دارای حقوق مساوی می باشند، به جز داینی که مطابق احکام قانون حق تقدم داشته باشد.

(۲) هرگاه داینین از لحاظ حق تقدم در موقف مساوی قرار داشته باشند، تحصیل حقوق آنها هم زمان صورت می گیرد.

(۳) هرگاه دارایی مدیون حقوق ثابت داینین را کفایت نکند، دارایی وی با رعایت احکام این قانون به تناسب دین در بین آنها تقسیم می گردد.

(۴) اجراءات مندرج این ماده به اساس پیشنهاد اداره حقوق و تجویز محکمه ذیصلاح صورت می گیرد.

شرح:

در قدم نخست تمام اموال مدیون اعم از دارایی منقول و غیر منقول وی در تضمین تادیه دین داینین قرار می گیرد و تمام داینین در برابر اموال مدیون مبنی بر اداء دین دارای حق مساوی می باشند، مگر این که برخی از داینین از نگاه حق تقدم مطابق احکام قانون بر دیگران برتری و ترجیح داشته باشند. این نوع حق را در فقه اسلامی بنام (قاعده سبق) یاد می نمایند که یکی از اسباب ایجاد حق اولیت در استفاده از اشیاء مباح، اماکن عمومی و دیون می باشد. در این ماده قانون نیز هدف حق تقدم یک یا چند داین نسبت به سایر داینین می باشد.

قاعده سبق: - طوری است که هرگاه شخص بداشتن شرایط پیش بینی شده نسبت بر دیگران مقدم و

پیشی بگیرد، این شخص در گرفتن حق خود نسبت به سایرین اولویت و برتری داشته و افراد دیگر حق مزاحمت و ممانعت را ندارند، مگر این که خود شخص از این حق خود تنازل نماید.

تقدم در قانون: - تقدم در قانون مدنی به عنوان برتری است که قانون برای حق معین به اساس وصف آن حکم می نماید. حق برتری به اساس حکم صریح قانون ثابت می گردد و در صورتی که قانون تعیین حقی از حقوق را از لحاظ تقدم تحديد نکرده باشد، از تمامی حقوقی که از نگاه درجه تقدم در قانون تصریح گردیده متأخر شمرده می شود.

در صورتی که این حق در مرتبه واحد اجتماع نماید، حق مذکور به تناسب هر کدام تأدیه می گردد.

انواع حقوق تقدم: - از آنجا که حق تقدم دارای انواع مختلف بوده که ذکر تمام آن باعث طوالت بحث می گردد، بنأ عده یی از انواع حقوق تقدم ذیلاً آرایه می شود،

۱- مصارف محکمه که در حفاظت و فروش اموال مدیون به نفع داینین انجام داده حق تقدم بر ثمن اموال را دارا است و این حق قبل از هر حق دیگر ولو که مقدم بوده و یا به رهن رسمی تضمین شده باشد، تأدیه می گردد به شمول حقوق داینی که مصارف مذکور غرض مصلحت مدیون صورت گرفته و نیز مصارف فروش اموال نسبت به مصارفی که در اجراءات توزیع به عمل آمد، حق برتری دارد.

۲- تأدیه مالیات و محصولات و سایر حقوق دولت و با رعایت قوانین و مقررات مربوطه که قبل از هر دین دیگر به استثناء مصارفات فقره اول حق تقدم بعدی را دارا می باشد که از مدرک فروش اموال تحصیل می گردد.

۳- مصارف ترمیماتی و محافظتی مال منقول نسبت به سایر دیون مقدم بوده که بعد از حصول مصارفات فقرات ۱ و ۲ از ثمن مال مذکور گرفته می شود.

۴- حق معاش و اجرت دوازده ماهه اخیر موظفین، کارگران، مستخدمین، سیراجیران و حق فعالیت شش ماهه اخیر واجناس ضروری مواد ارتزافی و لباس مدیون و اشخاصی که مدیون مسؤول نفقه آن ها می باشد و هم چنان نفقه شش ماهه اخیر اقارب مدیون که بر ذمه آن لازم است بالای اموال منقول و عقار مدیون مقدم می باشد که بعد از حصول حقوق و مصارفات فقرات (۱-۲-۳) قابل تحصیل می باشد و در صورت تعدد تناسب هر یک در نظر گرفته می شود.

۵- مبالغ تقویه زمین از لحاظ کود، بذر، ادویه ضد حشرات و آفات زراعتی و حیوانی و یا مصارف کشت و کار و درو بر محصولی که در تولید آن به مصرف میرسد، حق تقدم داشته و همه در یک مرتبه قرار می گیرد که بعد از تأدیه حقوق فوق پرداخته می شود.

۶- اجرت دوساله بناها و اراضی زراعتی با اجرت تمام مدت اجاره آن اگر از دوسال کمتر باشد و سایر حقوق دیگر اجاره دهنده که به موجب عقد اجاره به ذمه اجاره گیرنده ثابت باشد. این حقوق، حق تقدم بر اشیاء منقول قابل حجز که ملکیت اجاره گیرنده بوده و بالای عین اجاره داده شده موجود باشد و بر محصولات زراعتی آن دارامی باشد.

۷- حق تقدم بر امتعه مسافری که در هتل سکونت نموده و از مدارک کرایه و خدماتی هتل مدیون می باشد، صاحب هتل در هر امتعه ای که توسط مسافر در هتل آورده شده باشد، حق تقدم را دارد، گرچه در ملکیت مسافر مذکور نباشد. مشروط بر این که علم صاحب هتل مبنی بر ملکیت غیر هنگام آوردن امتعه ثابت نگردد یا مال مذکور مسروقه نباشد.

بنأ تا زمانی که صاحب هتل حق خود را از مال مذکور اخذ نکند، می تواند از انتقال آن جلوگیری نماید و در صورت انتقال بدون علم، حق تقدم صاحب هتل باقی می ماند.

هرگاه از لحاظ حق تقدم حق دیگری از قبیل اجاره گیرنده در عین درجه واقع گردد به حق ترجیح داده می شود که تاریخ آن مقدم باشد.

۸- ثمن عقار و ملحقات آن که حق بایع بوده بر عقار حق تقدم را دارا است و لزوماً حق تقدم قید گردد، زیرا مراتب حق تقدم از تاریخ قید مدار اعتبار است.

مثال، جاوید یک تعمیر دو منزله را در حصه سوم مربوط ناحیه یازدهم خیرخانه مینه اعمار می نماید. بعد از تکمیل منزل مذکور جاوید قرضدار شده که پول داینین و مصارف خانه را پرداخته نمی تواند و از جانب دیگر داینین مطالبه دین خود را می نمایند که ضروریات و داینین آن قرار ذیل است:

۱- معاش و اجرت دوازده ماهه موظفین، کارگران، مستخدمین و سایر اجیران.

۲- حق فعالیت شش ماهه اخیر، پول اجناس ضروری مواد ارتزاقی و لباس مدیون و آنانی که نفقه شان بدوش مدیون است.

۳- نفقه شش ماهه اخیر اقارب مدیون که بر ذمه آن می باشد.

جاوید نام ناگزیر به فروش خانه اقدام می نماید تا پول داینین و مصارف خود و اقارب خود را تأدیه نماید.

در این صورت نظر به قاعده حق تقدم، داینین متعدد اند اما در یک درجه قرار دارند که هیچ یک بالای دیگری حق برتری و تقدم را ندارد، بنأ پول شان به اندازه دین شان در زمان واحد پرداخته می شود.

اما در صورتی که در پهلوی داینین فوق الذکر، دین دیگر از قبیل مالیات و محصولات دولتی نیز وجود داشته باشد، در این صورت حق تقدم مطرح گردیده بدین معنی که اولاً مالیات و محصولات دولتی از پول فروش جایداد اجرا و بعداً باقی مانده آن به داینین فوق که در یک درجه قرار دارند در زمان واحد، پرداخته می شود.

۲- در صورتی که داینین متعدد و از نگاه حق تقدم در یک درجه قرار داشته باشند هر یک از داینین می تواند از مدیون ایفای تمام دین را در زمان واحد مطالبه و دریافت نماید. زیرا این نوع حق قابل ترجیح و تقدم نمی باشد. که فوقاً طی مثال از آن تذکره عمل آمد.

۳- زمانی که فروش دارایی یا جایداد مدیون، دیون ثابتۀ داینین را تکافو ننماید یعنی مقدار دین بالاتر از دارایی مدیون باشد، در این صورت با در نظر داشت حق تقدم و برتری؛ دارایی مدیون به تناسب دین داینین در بین شان تقسیم و توزیع می گردد.

مثال، محمد شریف از اسامیون هر یک محمد موسی مبلغ شش ملیون افغانی و از عزیز احمد مبلغ پنج ملیون افغانی، از خیر محمد نیز مبلغ پنج ملیون افغانی و از محمد سلیم مبلغ چهار ملیون افغانی که جمعاً مبلغ بیست ملیون افغانی می شود، مقروض می باشد. داینین مذکور مطالبه دین را از اداره حقوق نموده که بعد از تقدیم عریضه و بررسی مقدماتی آن اداره حقوق اموال منقول و غیر منقول مدیون را قانوناً تثبیت و در نتیجه معلوم گردد که محمد شریف مدیون به جز از ۲ منزل مسکونی یک منزله خامه کاری، دیگر دارایی ندارد. از این که در یک منزل آن فامیلش سکونت می نماید، قانوناً در معرض فروش و دین داینین قرار گرفته نمی تواند. زیرا از جمله حوایج اصلی شخص می باشد. بناً منزل دیگرش واقع قلعه نجارای خیر خانه مینه را غرض تجویز فروش به محکمه مربوطه پیشنهاد که در نتیجه محکمه به فروش آن تجویز اتخاذ و هیئت مزایده و داوطلبی تعیین و در معرض مزایده قانونی و داوطلبی قرار می گیرد. در نتیجه منزل مذکور با حضور داشت داینین و مدیون به مبلغ ۱۰ ملیون افغانی بفروش می رسد. از این که پول به دست آمده از مدرک فروش منزل کم تر از دین داینین می باشد، لذا حسب قانون به تناسب دین هر یک پول مذکور بالای داینین تقسیم می گردد که مبلغ ۱۰ ملیون متذکره به تناسب دیون داینین برای شان به شکل ذیل قابل قسمت است:

برای محمد موسی داین مبلغ ۳ ملیون و برای عزیز احمد مبلغ ۲ ملیون و پنج صد هزار و برای خیر محمد مبلغ ۲ ملیون و پنج صد هزار و برای محمد سلیم ۲ ملیون افغانی که جمعاً ۱۰ ملیون افغانی می شود، به تناسب دین شان تقسیم و تادیه می گردد.

۴- هر نوع اجراءات در قبال ماده متذکر فوق از اثر پیشنهاد اداره حقوق و تجویز محکمه صورت می گیرد. زیرا فروش مسکن و تثبیت دارایی مدیون بدون تجویز محکمه ذیصلاح قانونیت ندارد.

ارایه معلومات از دارایی

ماده پنجاه و دوم

(۱) مدیون مکلف است از دارایی منقول و غیر منقول و عواید خود به اداره حقوق معلومات مکمل ارایه نماید.

(۲) اداره حقوق می تواند به تجویز محکمه ذیصلاح از ادارات دولتی و غیر دولتی ذیربط راجع به دارایی مدیون معلومات مطالبه نماید. در این صورت ادارات مذکور مکلف به ارایه معلومات در مورد می باشند.

(۳) هرگاه داین در مورد دارایی مدیون معلومات موثق داشته باشد مکلف است از موضوع طور کتبی به اداره حقوق اطلاع دهد.

شرح:

هدف از این ماده تثبیت دارایی منقول و غیر منقول مدیون است، چه این معلومات از طریق مدیون ارایه شود و یا این که در صورت عدم ارایه معلومات مدیون از نهاد های مربوط کسب معلومات شود. و یا این که داین خود در مورد معلوماتی داشته باشد. به این گونه حتی اگر داین نیز از موضوع دارایی مدیون معلومات داشته باشد مکلف به ارایه موضوع به اداره حقوق می باشد.

۱- در قدم اول این مکلفیت را قانون به خود داین واگذار نموده است تا در مورد دارایی خود معلومات لازم را به اداره حقوق ارایه نماید. به این معنا که مدیون مکلف گردیده تا از در آمد روزانه و دارایی منقول و غیر منقول خویش از قبیل: پول نقد، زمین، اشجار، بناء و سایر اشیای منصوب به بناء و امثال آن که بتواند در مورد تادیه دین داین کمک نماید، به اداره حقوق معلومات دقیق و مکمل ارایه نماید.

۲- هرگاه بیم آن موجود باشد که داین دارای امکانات مالی منقول یا غیر منقول بوده، اما نمی خواهد تا آن را افشا نماید، در این صورت قانون به اداره حقوق صلاحیت داده است تا در مورد تثبیت چنین دارایی مربوط به مدیون از سایر منابعی که امکان موجودیت دارایی وی در آن جا ها موجود است، معلومات نماید. در صورتی که در باره موجودیت دارایی مدیون در ادارات دولتی و غیر دولتی نیاز باشد. موضوع را اداره حقوق غرض تجویز به محکمه مربوط پیشنهاد و بعد از اخذ تجویز قضایی اداره حقوق می تواند از ادارات ذیربط در مورد دارایی مدیون معلومات مطالبه نماید. ادارات مذکور اعم از دولتی و غیر دولتی مکلف اند تا در مورد با ادارل حقوق همکاری نموده و دقیقاً معلومات مورد نیاز را ارایه نمایند.

۳- هرگاه خود داین در مورد دارایی مدیون از قبیل: عواید روزانه، دارایی منقول و غیر منقول معلومات دقیق و موثق داشته باشد، داین مذکور مکلف است تا موضوع را کتباً به اداره حقوق شریک سازد.

مثال، شیر احمد مبلغ پنج ملیون افغانی از بصیر احمد نام مقروضیت دارد که به دین مذکور معترف بوده و داین مطالبه دین خود را از اداره حقوق می نماید، اما مدیون در جواب می گوید پول ندارم تا دین را بپردازم. لذا نظر به مکلفیت قانونی خویش دارایی منقول و غیر منقول خویش را به شکل دقیق با در نظر داشت عواید روزانه اش به اداره حقوق معلومات می دهد. که دارایی مذکور جواب گوی دین داین نبوده و اداره حقوق بنابر مسؤولیت خویش می خواهد معلومات خود را در مورد دارایی مدیون از ادارات دولتی و غیر دولتی تکمیل نماید. بناءً موضوع را به محکمه ذیصلاح پیشنهاد و تجویز قضایی اخذ و متعاقباً معلومات خود را از ادارات ذیربط تکمیل می نماید، زیرا ادارات مذکور قانوناً مکلف به ارایه جواب و معلومات موثق می باشد. اما در گزارشات واصله پول و یا دارایی دیگری به دست نیاید. در این صورت داین مذکور به اثر اطلاع موثق خویش از دارایی مدیون در عزیزی بانک که به اسم خانمش قید گردیده کتباً خبر می دهد که:

زمانی که مطالبه دین صورت می گیرد، مدیون غرض پنهان نمودن دارایی خویش بعد از تاریخ عریضه و مطالبه دین مبلغ ۲ ملیون افغانی را از حساب خویش وضع و به حساب خانم خود انتقال می دهد که

این نوع انتقال و عمل فریب بوده در تادیه پول بنده اقدام گردد. زیرا هرنوع تصرف مدیون بعد از ثبت مطالبه دین از اعتبار ساقط می گردد.

مدیون مفلس

ماده پنجاه و سوم:

(۱) مفلس بودن مدیون به اساس درخواست وی از طرف محکمه ذیصلاح طبق احکام قانون تثبیت می گردد.

(۲) هرگاه مدیون از طرف محکمه مفلس شناخته شده باشد، اداره حقوق بعد از دریافت افلاس خط تحصیل دین را الی رفع افلاس متوقف می سازد.

شرح:

غرض توضیح موضوع ایجاب می نماید تا قبل از همه به معنی و تعریف افلاس و مفلس از دیدگاه شریعت و قانون پرداخته شود.

معنی افلاس - : افلاس به معنی تنگدستی، فقر، نیاز مندی، عسرت یا چیزی نداشتن، نادر شدن و ورشکستگی را گویند.

از دیدگاه فقه اسلامی افلاس همانا عدم کفایت مالی شخص برای پرداخت دیون آن می باشد و مفلس کسی را گویند که مقدار قرض و دیون او بیشتر از کل دارایی و اموالش باشد.

بنابر این اگر کسی از دیگران قرضدار باشد، ولی مال او کمتر از دین آن بوده و زمان پرداخت دین فرا رسیده باشد، در حالی که توان پرداخت دین را ندارد، حکماً مفلس گفته می شود. بر مبنای شریعت اسلامی و قانون مدنی بر شخص مفلس حصر گذاشته می شود. به این معنی که شخص از تصرف در اموالش منع می گردد تا در اموال و دارایی خود بدون اجازه ولی تصرف نداشته باشد و مانع از رسانیدن ضربه فرد محجور و دیگران شود.

لذا مفلس از جمله اشخاصی است که برای جلوگیری از رسانیدن زیان به داینین از سوی محکمه بر مال او، حصر گذاشته می شود. از این که مفلس شخصی است که مالک مالی نبوده و چیزی ندارد که نیازمندی های خود او را بر آورده کند، طوری که فقر و تنگدستی او را به جایی رسانیده که دارایی بی برایش باقی نمانده است، او را مفلس نامیده و اگر مالی دارد آن مال در واقع از داینین است. پس مانند آن است که هیچ مالی ندارد و اگر احیاناً مال و دارایی شخص مفلس از جانب هیئت به خاطر ادای دین داینین به فروش میرسد، به فروشنده واجب است تا آن مقدار مال برای او به جا بگذارد که زنده گی اش را تأمین نماید. از جمله محل سکونت و منزل و نفقه فامیل.

پس منزلی که برایش ضرورت دارد، منزل عادی است که به فروش نمی رسد و نفقه فامیل آن نیز به اندازه لازم که بتواند تأمین معیشت خانواده او را نماید، در نظر گرفته می شود.

مفلس در قانون مدنی: به شخصی گفته می شود که مدیون از پرداخت دیون مستحق الاداء امتناع ورزد و چنین ظاهر شود که دیون از مال او بیشتر بوده، خوف ضیاع دارایی او نزد داینین موجود باشد. یا مدیون دارایی خود را مخفی ساخته و یا به نام دیگری قید نموده باشد، مفلس شناخته می شود.

حکم مال داین نزد مدیون مفلس:- حکم موجودیت مال داین نزد مدیون مفلس دارای حالات ذیل می باشد:

- ۱- شخصی که اصل مال خود را نزد مفلس می یابد، موصوف از دیگر طلبگاران بیشتر حق می گیرد وحق تقدم را دارد.
- ۲- هرگاه مال اونزد مفلس دچار تغییر، زیادت ویا نقصان شده باشد، در این صورت صاحب مال با دیگران حق مساوی دارد و بیشتر از دیگران سزاوار نیست.
- ۳- هرگاه شخصی مال را به مفلس به فروش رسانیده و بعضی از قیمت مبیعه را اخذ نموده باشد، صاحب مال با دیگران حق مساوی داشته وحق بازگردانیدن مال خود را ندارد.
- ۴- هرگاه خریدار وفات نموده باشد و بایع هنوز قیمت آن را نگرفته باشد، سپس فروشنده مالی را که فروخته است، بیابد. موصوف بدان مال مستحق تر است نسبت به دیگران. چون بین مرگ وافلاس فرقی نیست هر دو در حکم یکی می باشند.
- افلاس درحالات آتی به اساس درخواست اشخاص ذیعلاقه و حکم محکمه با صلاحیت خاتمه می یابد:^۲

- ۱- در حالی که اموال مدیون از دیون او بیشتر ثابت شود.
 - ۲- در حالی که تمام داینین ویا بعضی از آن ها به مدیون ابراء دهند و اموال مدیون از دیون باقی مانده بیشتر باشد.
 - ۳- درحالی که مدیون؛ دیون معجل خود را بدون تأثیر حکم حجر در تعجیل دین تادیه نموده باشد. دیون معجله در این صورت به موعد معینه قبل از صدور حکم افلاس بر می گردد. مشروط براین که اقساط به سر رسیده آن نیز تادیه شده باشد.
 - ۴- در حالی که تمام دیون به اساس تصفیه بین داینین، امین و مدیون تادیه شود.
- ورشکستگی تاجر به فیصله وقرار محاکم تجارتی در موارد ذیل اعلان می شود:
- الف- بر حسب اطلاع و اظهار خود تاجر یا شرکت تجارتی به فیصله منازعات تجارتی.
- ب- به موجب تقاضاء و مراجعه یک یا چند نفر از طلبگاران.
- صدور حکم ورشکستگی به موجب اظهار خود تاجر.

تاجر بیش از هر کس دیگر به وضع خود آگاهی دارد. لذا قانون متوقع است که او شخصاً از حالت بد اقتصادی خود محکمه وسایر مراجع را مطلع سازد. مدتی که برای اعلام توقف در نظر گرفته شده

نظر به قانون تجارت کشور ها متفاوت است. چنانچه اصولنامه افلاس و ورشکست افغانستان در زمینه چنین مشعر است، تاجر یا شرکت تجارتي در ظرف یک هفته از تاريخ احساس چنین وقفه و بندش باید اطلاع افلاس خود را به ریاست مجلس فیصله منازعات تجارتي ولایت منسوبه (محکمه) خود تحریراً تقدیم و اندازه مفصل تمامی دارایی خود را با اصل دفاتر تجارتي خویش تسلیم نماید.

برای اعلام توقف ترتیبات مد نظر گرفته شده است و آن این است:

صورت حساب دارایی و کلیه دفاتر تجارتي، صورت قروض و مطالبات و هکذا صورت هزینه شخصی خود را به دفتر محکمه تسلیم نماید.

صدور حکم ورشکستگی به موجب تقاضای یک یا چند نفر از طلبگاران:

همان طوری که گفته شد گاهی اوقات تاجر حاضر نیست که زیر بار ورشکستگی برود. روی همین دلیل ورشکستگی خود را مخفی می کند. که در این صورت طلبگاران می توانند موقعی که در پرداخت مطالبات آن ها وقفه ایجاد گردد، موضوع را به محکمه اطلاع دهند. در آن صورت لازم نیست تمام طلبگاران به صورت دسته جمعی این تقاضا را از محکمه نمایند، بلکه یک و یا دوفرا آنها کافی است.

برای این که داینین بتوانند در خواست صدور حکم ورشکستگی تاجر را نمایند، لازم است طلب آنها دین مسلم بوده و موعد پرداخت طلب نیز به سر رسیده باشد. اما پس ا صدور حکم ورشکستگی مطالبات که موعد آن نرسیده باشد قابل حصول می باشد.

محتویات در خواست =: درخواست افلاس که مطابق احکام این قانون ارایه می گردد،^۴ بر علاوه معلومات مندرج اصول محاکمات تجارتي شامل موارد آتی نیز می گردد:^۵

۱- اسم، محل سکونت فعلی، شماره تلیفون و نشانی پست الکترونیکی یا ایمیل تاجر مفلس.

۲- در صورت امکان، تمام عناوینی که تاجر مفلس در خلال دوسال اخیر استفاده نموده است.

۳- معلومات عمومی در مورد نوعیت تجارت تاجر مفلس و در صورت امکان درج تمامی محلات که تاجر مفلس در آن تجارت نموده است.

۴- معلومات در مورد این که تاجر مفلس شرایط مندرج ماده قانون افلاس را تکمیل می نماید. این معلومات شامل موارد ذیل می گردد:

- در صورتی که در خواست افلاس ارادی باشد، صورت حساب های مالی تاجر مفلس که شامل داری و دیون وی در زمان تقدیم درخواست می باشد. ضمیمه شماره (۱) قانون افلاس.

- شهرت مکمل مفلس، نمبر و تاریخ تذکره، اقامتگاه و موضوع مطالبه. اصول محاکمات تجارتي.

- ۵- در صورتی که درخواست افلاس غیرارادی باشد، اسناد مربوط به دیون پرداخت نشده
- ۵- اسم کارفرما و محل سکونت فعلی شخصی که به عنوان متولی نامزد گردیده است.
- ۶- معلومات در مورد روش های تماس گیری با شخصی که به عنوان متولی نامزد گردیده توأم با معلومات ر مورد اهلیت و تجربه وی.
- ۷- در صورتی که افلاس طور داوطلبانه ثبت گردیده باشد، اظهاریه مبنی براین که تاجر مفلس خواهان انعقاد قرارداد قسط می باشد یا خیر.
- در صورت موجودیت چنین درخواست، معلومات مختصر در مورد چگونگی احیای مجدد تجارت نیز در عریضه درج می شود.
- بنأ محکمه تجارتی بادر یافت درخواست افلاس از مراجع ذیل معلومات آتی را مطالبه می نماید:
- ۱- اداره دولتی که موظف به ثبت معلومات مربوط به ملکیت اموال منقول می باشد.
 - ۲- اداره دولتی که موظف به ثبت معلومات مربوط به رهن اموال غیرمنقول می باشد.
 - ۳- سایر موارد که مفلس طی یادداشت های خویش اذدارایی منقول و غیر منقول خویش ارایه نموده است.
- محکمه بعد از معلومات و بررسی موضوعات ارایه شده از قبیل دارایی مفلس، مطالبات و دیون به افلاس مدیون طبق هدایت قانون افلاس و اصولنامه افلاس و ورشکست تصمیم قضایی اتخاذ می نماید. در صورتی که شخص مفلس وانمود گردد، تحصیل دین الی رفع افلاس که توسط محکمه صورت می گیرد ، متوقف می گردد.

تدابیر احتیاطی

ماده پنجاه چهارم:

- (۱) هرگاه حکم محکمه قطعی و نهایی باشد، اداره حقوق می تواند علاوه بر تدابیر مندرج این قانون، به اقدامات ذیل متوصل شود:
- ۱- جلوگیری از انتقال یا فروش دارایی های مدیون قبل از تنفیذ اجباری.
 - ۲- مسدود نمودن حسابات بانکی و مالی مدیون.
 - ۳- تحت حجر قرار دادن دارایی های مدیون.
 - ۴- مطالبه اموال و طلبات ملکیت مدیون که در اختیار اشخاص ثالث باشد.
 - ۵- مطالبه رفع اقدامات مندرج این فقره.
- (۲) هرگاه حکم محکمه قطعی و نهایی نباشد، اداره حقوق مکلف است غرض توصل به اقدامات مندرج فقره (۱) این ماده در خلال مدت (۱۰) روز کاری استیذان محکمه ذیصلاح را اخذ نماید.

^۴ ضمیمه شماره (۱) قانون افلاس.

^۵ شهرت مکمل مفلس، نمبر و تاریخ تذکره، اقامتگاه و موضوع مطالبه، (اصول محاکمات تجارتی).

شرح:

۱- تدابیر احتیاطی: تدابیر احتیاطی به شکل عموم وسیله‌ی است که قانون آن را به صاحب حق در رجوع به قضاء در تثبیت حق اش و حمایت از آن اعطا نموده و یا به عبارت دیگر تدابیر احتیاطی عبارت از طرز العمل یا وسیله‌ی است که صاحب حق از آن طریق به قاضی مراجعه می نماید تا قاضی به صورت فوری به وضع مال تحت تدابیر احتیاطی و قبل از حل و فصل موضوع دعوی قرار صادر نماید. تا آنکه مال ضایع نگردد.

۲- هدف از تدابیر احتیاطی: هرگاه انسان احتمال ضرر در چیزی را مشاهده و یا پیش بین گردد و یا عملی را موجب ضرر بداند به حکم عقل باید از آن جلوگیری و اجتناب نماید. تا از وقوع ضرر و زیان محتمل در امان باشد. روی همین اصل است که غرض دفع ضرر محتمل به تدابیر احتیاطی متصل می شویم و هدف از اخذ تدابیر مذکور دفع ضرر احتمالی برای شخص و تطبیق سالم حکم قطعی و نهایی محکمه بوده که بدون تأخیر اجراء و عملی گردد.

قانون تشکیل و صلاحیت های محاکم، حکم قطعی را عبارت از حکمی میداند که محل رسیدگی بعدی برای آن موجود نبوده و قابل اعتراض نباشد و سیر آن در یکی از درجات قضایی (مراحل قضایی) به حکم قانون یا قناعت طرفین قطع گردیده یا میعاد قانونی اعتراض منقضی و یا به سقوط اعتراض استیناف خواهی حکم شده باشد.

حکم نهایی :- حکم نهایی محکمه عبارت است از:

- الف- حکمی که در دیوان عالی مقام ستره محکمه قابل فرجام خواهی نباشد.
 - ب- حکمی که در دیوان عالی از آن فرجام خواهی شده باشد و در دیوان مذکور تایید گردیده باشد از این که قابل فرجام خواهی دوباره نیست، لذا حکم نهایی به شمار میرود.
 - ج- احکامی که از محکمه ابتدائیه یا دادگاه تجدید نظر خواهی صادر شده باشد. اما قابل فرجام خواهی در دیوان مقام عالی کشور نباشد، نیز جزء احکام نهایی است.
 - د- در صورتی که احکام صادر شده قابل فرجام خواهی در دیوان عالی باشد، اما فرجام خواهی آن در میعاد معینه قانونی صورت نگرفته بناً حکم نهایی شمرده نمی شود.
- فقره (۱) این ماده اقدامات احتیاطی را علاوه بر تدابیر مندرج این قانون که بعد از قطعیت حکم ذکر می نماید شامل موارد ذیل است:

- ۱- دارایی مدیون محکوم علیه اعم از اموال منقول و غیر منقول قبل از تنفیذ اجباری قابل فروش و انتقال نبوده اداره حقوق از فروش و انتقال آن جلوگیری نماید.
- ۲- اخذ تدابیر احتیاطی مبنی بر دفع ضرر احتمالی در مسدودیت حسابات مالی و بانکی مدیون محکوم علیه از جانب اداره حقوق.

- ۳- منع تصرفات شخص محکوم علیه مدیون در دارایی آن الی تطبیق و تنفیذ حکم از طرف اداره حقوق.
- ۴- بعد از تثبیت دارایی مدیون نزد شخص ثالث، اداره حقوق غرض تادیه و تسلیمی دین محکوم له می تواند دارایی مذکور را از شخص ثالث مطالبه نماید.
- ۵- در صورتی که محکوم علیه دین ثابت محکوم له را کلاً پرداخت نماید، اداره حقوق می تواند در رفع تدابیر احتیاطی فوق اقدام واز محکمه ذیصلاح رفع آنرا مطالبه نماید.
- برخی از تدابیر مندرج قانون طرز تحصیل حقوق
- ۱- جلوگیری از عمرانات و یا تخریب مدعی بها مبنی به تغییر شکل آن. که در ماده ۵۵ قانون مذکور ذکر گردیده است.
- ۲- توقف تحصیل دین از مدیون الی رفع اقلاس مدیون، ماده پنجاه سوم.
- ۳- ایفای دین از طریق تنفیذ اجبار، ماده چهل و سوم.
- ۴- رفع اشکال حکم محکمه، فقره (۳) ماده چهل یکم.
- ۵- تطبیق حکم بالای محکوم له غایب، فقره (۵) ماده چهل و یکم.
- ۶ تعیین قیم غرض تسلیمی محکوم بها به محکوم له، ماده چهلیم.
- ۷- اخذ تدابیر جهت حفظ و نگهداری اموالی که از ملکیت تخلیه شده بدست آمده الی حضور شخص غایب و یا قایم مقام آن، ماده سی و نهم.
- ۸ تدابیر غرض تخلیه جبری محل تجارتی. ماده سی و ششم.
- ۹- در مورد تخلیه ملکیت مالک. ماده سی و چهارم.
- ۱۰- تحصیل دین به اساس نیابت. ماده سی و دوم.
- ۱۱- مسدویت حسابات بانکی مدیون. فقرات (۲ و ۳) ماده سی و یکم.
- ۱۲ تحصیل دین داین به اقساط. ماده سی ام.
- (۲) در صورتی که حکم قطعی و نهایی نگردیده باشد. یعنی تحت بررسی محاکماتی قرار داشته باشد، اتخاذ تدابیر احتیاطی به پیشنهاد اداره حقوق در مدت (۱۳) روز عنوانی محکمه ذیصلاح غرض اخذ استیذان صورت می گیرد.
- مثال، جاوید و محمود خان در شرکت ساختمانی وطن با هم شریک بوده، پروژه قیرریزی سرک دوشی پلخمیری را طی داوطلبی برنده و جمعاً به کار آغاز نمودند. کار قیراندازی مذکور حدود ۳ فیصد پیش رفته بود که محمود خان مذکور حسابات خویش را تصفیه و پروژه را کلاً به جاوید واگذار نمود. جاوید نام مذکور طی یک سال کاری قیرریزی سرک مذکور را تکمیل و به حضور داشت هیئت موظف تسلیم و به بهره برداری سپرد. اما اسامیان هریک محمدافضل، نورالله و عزیز احمد نامان عریضه یی عنوانی ریاست عدلیه ولایت بغلان تقدیم و ادعای مبلغ سی ملیون افغانی را مشترکاً

علیه جاوید ازددرک پول باقیمانده مواد از قبیل قیر، جنگل و سنگ نمودند. اداره حقوق موضوع را بررسی و کوشش می نماید تا برویت اسناد دست داشته عارضین موضوع را اصلاح نماید، اما جاوید مدعی علیه از تسلیمی پول برای مدعیون انکار مطلق نموده و خواهان فیصله محکمه گردید. اداره حقوق دوسیه را به محکمه ابتدائیه شهرى بغلان ارسال تا در زمینه اصدار حکم نماید. محکمه ابتدائیه شهرى ولایت بغلان موضوع را من حیث صلاحیت به دیوان مدنی و حقوق عامه سپرده که دیوان موصوف بعد از مطالبه صورت دعوی مدعیون و دفاعیه مدعی علیه مذکور متکی به اسناد دست داشته مدعیون مذکور حکم به اثبات دعوی مدعیون ورد و تسلیمی پول متذکره از جانب مدعی علیه مذکور گردید. محکوم علیه مذکور به حکم دیوان مدنی قناعت نکرده، استیناف طلب می گردد. عریضه استیناف طلبی را عنوانی ریاست محکمه استیناف ولایت بغلان تقدیم و بعد از منظوری استیناف خواهی دوسیه غرض غوراستینافی از ریاست عدلیه به دیوان مدنی و حقوق عامه محکمه استیناف مذکور ارسال و تحت غور و مذاقه قانونی دیوان مذکور قرار گرفته که در نتیجه فیصله ۳۵ مؤرخ ۱۳۹۵ / ۸ / ۶ دیوان مدنی و حقوق عامه محکمه ابتدائیه شهر بغلان مورد تأیید دیوان موصوف قرار می گیرد و قرار قضایی نمبر ۹۸ مؤرخ ۱۳۹۵ / ۹ / ۵ تأییدی خویش صادر می نماید.

جاوید محکوم علیه به حکم دیوان موصوف قناعت نکرده فرجام خواه می گردد و عریضه فرجام خواهی خویش را عنوانی ریاست دیوان مدنی مقام ستره محکمه تقدیم می نماید. ریاست دیوان مدنی دوسیه مذکور را غرض غور فرجام خواهی از ریاست عمومی حقوق وزارت عدلیه مطالبه و بعداً مورد غور قانونی و نظارتی خویش قرار میدهد که در نتیجه بعد از غور همه جانبه قرار قضایی نمبر ۹۸ مؤرخ ۱۳۹۵ / ۹ / ۵ دیوان مدنی و حقوق عامه محکمه استیناف ولایت بغلان را که مؤید فیصله دیوان مدنی و حقوق عامه محکمه ابتدائیه شهر بغلان بوده تأیید و قرار قضایی ۲۳۵ مؤرخ ۱۳۹۵ / ۱۰ / ۱۸ خویش را صادر می نماید. بدین ترتیب دوسیه را غرض تطبیق حکم به ریاست عمومی حقوق وزارت عدلیه ارسال و از آنجا غرض تطبیق به ریاست عدلیه بغلان گسیل می نماید. ریاست عدلیه مذکور از طریق اداره حقوق و هیئت تطبیق به تطبیق حکم اقدام و محکوم علیه مذکور را جلب و بعد از احضار از نزدش ضمانت اخذ می گردد و موضوع قطعیت حکم و تطبیق آن در خلال مدت پانزده روز برایش ابلاغ می گردد که مبلغ سی میلیون افغانی وجه محکوم بها را برای مدعیون مذکور تسلیم و برائت ذمه نماید. جاوید نام محکوم علیه از تسلیمی پول ابا ورزیده و اداره حقوق در تثبیت جایداد و دارایی مذکور اقدام قانونی نموده و غرض اخذ معلومات از ادارات دولتی و غیر دولتی مبنی بر دارایی محکوم علیه مذکور از محکمه مربوطه مطالبه تجویز می نماید که بعد از اخذ تجویز قضایی معلومات خود را از ادارات دولتی و غیر دولتی تکمیل و در نتیجه حسابات بانکی وی را در میوند بانک تثبیت می نماید که جاوید محکوم علیه دراستعلامیه خویش از آن ذکرى به عمل نیاورده بود و مبلغ بیست میلیون افغانی درمیوند بانک به حساب جاوید موجود می باشد. بنأحسب ارشاد قانون،

اداره حقوق در بلاک نمودن آن اقدام و حساب آن را مسدود می نماید. از جانب دیگر مبلغ هشت ملیون افغانی از اثر تحقیقات ثابت گردیده که نزد حمیدالله ولد زبیرالله شریک کاریش در پروژه دیگر طلب دارد. که پول متذکره حسب هدایت فقره (۴) ۳۴ قانون طرز تحصیل حقوق از جانب اداره حقوق ولایت بغلان از حمیدالله مذکور مطالبه می گردد. بنأ غرض تحصیل دین محکوم لهم و تطبیق کامل حکم قطعی و نهایی محکمه بازهم اداره حقوق اموال غیر منقول جاوید محکوم علیه را که قبلاً طی جدول جداگانه تثبیت نموده بود تحت حجر قرار میدهد و نیز قبل از تنفیذ اجباری از فروش دارایی منقول و غیر منقول مدیون جلوگیری به عمل می آورد. تا آنکه جاوید محکوم علیه مجبور می شود پول داینین متذکره را کاملاً تسلیم نماید و از اداره حقوق می خواهد تا در زمینه رفع تدابیر احتیاطی اقدام نماید اداره حقوق در رفع تدابیر احتیاطی اتخاذ شده اجراءات قانونی می نماید.

باید متذکر شد که اتخاذ تدابیر احتیاطی در صورتی که حکم محکمه قطعی و نهایی شده باشد از صلاحیت اداره حقوق بوده و در صورتی که حکم به قطعیت نرسیده و نهایی نشده باشد یعنی در مراحل محاکماتی و حالت دوران دوسیه قرار داشته باشد، هر نوع اقدام مبنی بر اتخاذ تدابیر احتیاطی موکول به اذن محکمه ذیصلاح بوده که اداره حقوق بعد از وضع تدابیر در خلال مدت (۱۳) روز استیذان محکمه را اخذ می نماید.

اداره حقوق بعد از وضع تدابیر در خلال مدت (ده) روز استیذان محکمه را اخذ می نماید ...

ذوالید و تغییر آن

ماده پنجاه و پنجم:

(۱) هرگاه حین بررسی قضیه املاکی معلوم گردد که در مدعی بها عمرانات یا تخریب صورت می گیرد، اداره حقوق غرض جلوگیری از تغییر شکل در مدعی بها و مشکلات آینده موضوع را به اداره پولیس و شاروالی مربوطه خبر میدهد.

(۲) حکم قطعی و نهایی محکمه ذیصلاح بالای متصرف قابل تطبیق بوده، تغییر ذوالیدی در جریان دعوی اثر قانونی ندارد.

شرح

۱- ذوالید: - به معنی متصرف و صاحب دست است، آن که بالفعل شی متنازع فیه را در دست و حیات خویش دارد، اعم از آن که مالک واقعی باشد و یا نه.

در قانون مدنی ذوالیدی یا حیات چنین تعریف شده است.

حیات (ذوالیدی)، حالت واقعی است که از سلطه شخصی برشی، یا برحق از حقوق برشی به صفت مالک شی یا صاحب حق برشی نشأت می کند.

۲- اوصاف حیات: - ادعای حیات بدون موجودیت اوصاف و شرایط ذیل تحقق نمی یابد:

الف- استمرار حیات: - حایز در مال تحت حیات اش به شکل دوامدار تصرفات لازم داشته باشد. چنانچه در قانون مدنی کشور آمده است، هرگاه حایز و یا ذوالیدی از تسلط فعلی خود برشی یا حق منصرف گردد و یا این که تسلط را به طریقه دیگری از دست بدهد، حیات ذایل می گردد.^۶ استمرار حیات در مورد قبول دعوی مدت یکسال بوده که آغاز تصرفات ذوالیدی در اموال روی اوصاف مورد بحث شروع می گردد.

ب- عدم عنف واکراه در حیات: - حیات و یا تسلط شخصی برشی روی ارتکاب اعمال مالکانه معمول برشی بدون عنف واکراه در زمان معین قانونی بوده است، زیرا اثر مرتبه حیات بالای شخصی که مورد اکراه واضطراب قرار گرفته و یا حیات از او اخفاء شده باشد، تحقق نمی یابد. چنانچه در ماده ۲۲۵۸ قانون مدنی آمده است:

هرگاه حیات با اکراه مقرون گردد و یا به صورت خفیه واقع گردد و یا در آن التباس موجود باشد، اثر آن به شخصی که علیه او اکراه صورت گرفته و یا حیات از او اخفاء شده و یا براو التباس واقع شده باشد، مرتب نمی گردد مگر از تاریخ زوال عیوب مذکور.

ج- علنیت حیات: - به این معنی اعمال مربوطه به حیات در اموال متصرفه ظاهراً واضح باشد که مردم آن را علناً مشاهده و به حیات و ذوالیدی شخص متصرف علم یقین داشته باشد. زیرا علنیت در ذوالیدی در ماده ۲۲۵۸ قانون مذکور صراحت داشته که در صورت خفیه بودن حیات اثر مرتبه آن کاملاً منتفی می گردد.

د- عدم التباس در حیات: - عدم التباس حیات متعلق به عنصر معنوی آن بوده که ذوالیدی اعمال مادی مربوط به حیات را در زمان معین قانونی (یکسال) به طور آشکار مرتکب می گردد که گویا مالک و صاحب حق است. چنانچه در ماده ۲۲۷۲ قانون مدنی آمده است:

شخصی که حیات عقار را به دست آورده و حیات او یکسال کامل دوام نماید و بعداً بر حیات او تعرض واقع شود، می تواند در خلال یکسال دعوای منع این تعرض را نماید. اما به طور عموم دعوای ملکیت بالای ذوالیدی که مدت پانزده سال متوالی و بلا انقطاع ذوالیدی عقار بوده باشد و در آن بدون منازعه و معارضه تصرف مالکانه داشته باشد، قابل سمع نمی باشد، به استثنای دعوی ارث، که بعد از گذشت مدت سی و سه سال، ورثه حق دعوی را بالای ذوالیدی ندارند، مگر این که عذر موجه قانونی مطرح گردد.

۳- تغییر عین مدعی بها: - تغییر در مدعی بهای ذوالیدی به دوشکل صورت می گیرد:

الف- تغییر ذوالیدی بدون دخالت غیر، مثل انگور که با گذشت زمان کشمش می شود و یا خرما که تازه که بعد از مدتی به خرما خشک تبدیل می گردد.

ب- تغییر ذوالیدی به فعل غاصب: - این تغییر را از طریق زیادت صورت می گیرد، یا از طریق اضافت مثل

رنگ کردن جامه و اعمار منزل بالای زمین مغصوبه و یا خلط نمودن ملک ذوالییدی به ملک غاصب که امکان تمییز و تشخیص آن مشکل می باشد.

در تمام این حالات حکم فقهی است که، مالک ذوالییدی اختیار دارد که قیمت مال مغصوبه را قبل از تغییرش از غاصب مطالبه نماید و یا این که قیمت زیادت در فعل غاصب را می پردازد. باید گفت که ماده فوق در مورد تغییر ذوالییدی مدعی بها، بیانگر دو حالت است،

۱- تغییر مدعی بها قبل از وصول به محکمه :- زمانی که دعوای مدعی در حالت بررسی املاکی اداره حقوق قرار داشته باشد، اما جانب مقابل در مدعی بهای مذکور تعمیری را اعمار یا آن را تخریب می نماید. اداره حقوق موضوع را غرض جلوگیری از تغییر شکل مدعی بها به اداره پولیس و شاروالی اطلاع میدهد تا در آینده از مشکل عدم تطبیق حکم قطعی و نهایی محکمه و دفع ضرر احتمالی جلوگیری نماید.

۲- تغییر مدعی بها بعد از قطیعت حکم محکمه و نهایی شدن آن، در این حالت هر نوع تغییر در جریان دعوی بالای مدعی بها صورت گرفته باشد از نظر قانون بی اثر بوده، حکم محکمه بدون تاخیر بالای متصرف مدعی بها تطبیق می گردد. زیرا تصرفات حادث و تغییر در مدعی بها در جریان دعوی بدون اجازه ادارات و محکمه خلاف قانون مدنی و این قانون بوده اثر قانونی ندارد. چنانچه در ماده ۱۹۴۵ قانون مدنی آمده است،

«در صورتی که یکی از شرکا بدون اجازه شریک دیگر و یا محکمه به اعمار اقدام نماید، متبرع شناخته می شود.»

انتقال پول از حساب بانکی دیگر

ماده پنجاه ششم :

(۱) هرگاه در حساب بانکی مدیون که در قرار تنفیذی ذکر گردیده است، پول موجود نبوده و مدیون در همان بانک یا بانک های دیگری حساب بانکی داشته باشد، به اندازه پول مندرج در قرار تنفیذی، به حساب معرفی شده انتقال و به داین تادیه می شود.

(۲) هرگاه در حساب بانکی مدیون دارائی وجود نداشته باشد، بانک مکلف است در خلال مدت سه روز بعد از ابلاغ قرار تنفیذی از عدم موجودیت دارائی و سوابق معاملات انجام شده مدیون، به اداره حقوق رسماً معلومات دهد.

شرح:

(۱) ماده متذکره بیانگر تنفیذ دین مندرج قرار تنفیذی مبنی بر تادیه دین داین از مدیون بوده گرچه در حساب بانکی شامل قرار مذکور دارائی مدیون موجود نباشد. اما مدیون مذکور حساب دیگر بانکی در همین بانک و یا بانک دیگر دارد. اداره حقوق می تواند انتقال همان پول محکوم به را که مربوط محکوم علیه است، از بانک دیگر مطالبه و آن را به داین تسلیم نماید. باید گفت که انتقال پول روی پروسیجر خاص از یک بانک به بانک دیگر به اساس طرز العمل انتقال پول بعد از درج در فورمه خاص و اخذ چارچ، وارد نماینده بانک مذکور در بانک مرکزی می گردد. که بعد از ملاحظ بانک مرکزی و ابلاغ به بانک مقابل پول مندرجه قرار تنفیذی بادر نظر داشت مقدار داخل صلاحیت، انتقال و ترانسفر می گردد.

(۲) در صورتی که دارایی در حساب بانکی مدیون موجود نباشد، بانک مذکور بعد از ابلاغ قرار تنفیذی محکمه مکلف است در خلال مدت سه روز از عدم موجودیت دارائی مدیون در حساب بانکی داخله قرار تنفیذی با در نظر داشت اجراءات انجام شده قبلی معلومات دقیق را مبنی عدم موجودیت دارائی مدیون رسماً ارایه نماید.

مثال، جاوید از محمود مبلغ پنجصد هزار افغانی مقروضیت دارد. امروز و فردا می کند، پول محمود داین را نمی پردازد به عنوان این که «پیدا کردم برای می دهم» اما داین بر اساس معلومات واصله از موجودیت دارائی مدیون در عزیزی بانک آگاه می گردد. موضوع را به محکمه ذیصلاح مطرح و محکمه مذکور بعد از یک سلسله اجراءات رسماً از عزیزی بانک خواستار حساب بانکی جاوید مدیون می گردد که در نتیجه عزیزی بانک از داشتن مبلغ یک میلیون افغانی در حساب بانکی جاوید مدیون طوری رسمی معلومات میدهد.

محکمه مذکور بعد از تثبیت دارائی مدیون در بانک مذکور، به انتقال و تسلیمی مبلغ پنجصد هزار افغانی از حساب بانکی جاوید مدیون به محمود داین تصمیم اتخاذ و قرار قضائی صادر می نماید. اما جاوید مدیون در جریان محاکمه پول متذکره را از حساب خویش به حساب دیگر در همین بانک و یا در بانک دیگر انتقال می نماید. زمانی که اداره حقوق و هیئت تطبیق کننده قرار تنفیذی به بانک مراجعه می نماید تا پول داین را از حساب بانکی مدیون انتقال و تسلیم داین نماید، قرار مذکور را ابلاغ و بانک از عدم موجودیت دارائی مدیون به حساب متذکره خبر میدهد. علاوه از اجراءات خویش مبنی بر انتقال پول به حساب دیگر در همین بانک و یا بانک دیگر متذکر می گردد. که اداره حقوق و هیئت تطبیق کننده در انتقال پول مندرجه قرار متذکره مبلغ پنجصد هزار افغانی از حساب بانکی مدیون وضع و انتقال نموده و آنرا تسلیم محمود داین می نماید.

تعقیب عدلی متمرّد**ماده پنجاه هفتم:**

شخصی که حین تعمیل حکم قطعی و نهایی محکمه در مقابل هیئت موظف مقاومت نموده و نگذارد حکم محکمه در مورد محکوم بها تطبیق گردد، متمرّد شناخته شده، غرض تعقیب عدلی به مرجع ذیصلاح معرفی و حکم قطعی و نهایی محکمه توسط هیئت مندرج ماده چهل و پنجم این قانون جبراً تنفیذ می گردد.

شرح :

تعقیب عدلی متمرّد زمانی صورت می گیرد که شخصی محکوم علیه حین تعمیل حکم قطعی و نهایی محکمه در مقابل هیئت تطبیق کننده حکم مقاومت نموده و مانع تطبیق حکم در مدعی بها گردد. بناءً شخص محکوم علیه قانوناً متمرّد شناخته شده و توسط هیئت موظف غرض تعقیب عدلی به سارنوالی معرفی و حکم محکمه بادر نظر داشت ماده چهل و یکم این قانون به تنفیذ اجباری آن توسط هیئت مندرج ماده چهل و پنجم قانون مذکور تطبیق و عملی می گردد.

تعریف متمرّد :- مطابق حکم ماده فوق، متمرّد شخصی است که از حکم قطعی یا نهایی محکمه و یا احکام این قانون امتناع ورزد. تمرّد در لغت به معنای سرپیچی کردن، گردن کشی کردن و نافرمانی کردن را گویند و در اصطلاح هرگونه نافرمانی در برابر حکم قانون یا حکم محکمه تمرّد گفته می شود.

باید گفت که تمرّد به حیث یک جرم در کود جزا مشخص ذکر گردیده که مطابق فقرات (۵-۶) ماده ۴۶۱ کود جزا منتشره جریده رسمی شماره ۱۲۶۰ سال ۱۳۹۷ به شکل ذیل ایزاد گردید:

۵- ممانعت از تنفیذ احکام قطعی محاکم بدون عذر موجه تمرّد شناخته می شود.

عذر موجه به مفهوم این عبارت از وفات یکی از اقارب (زوج، زوجه، اصول و فروع آنها برای یک دیگر الی درجه دوم، پدر، مادر، و اصول آنها الی درجه دوم، و برادر، خواهر، کاکا، ماما، خاله، عمه و فروع آنها الی درجه دوم)

حوادث طبیعی غیر مترقبه یا مصاب شدن به مریضی است که مانع حضور شخص گردد.

۶- متمرّد به حبس قصیر محکوم می شود و در صورت تکرار تمرّد، بارعایت احکام مربوط به تکرار جرم مجازات می گردد.

تکرار در جرم زمانی تحقق پیدا می کند که شخص بر اثر ارتکاب جنحه یا جنایت محکوم به جزا گردیده و بعد از صدور حکم قطعی و قبل از اعاده حیثیت مرتکب جنحه یا جنایت عمدی دیگر و یا مماثل اولی گردد. که در این صورت مجازات مجرم متکرر یکنیم چند حد اکثر مجازات اصل جرم و یا دوچند حداکثر مجازات اصل جرم می باشد. در این مورد دیده می شود که میان حکم قانون طرز تحصیل حقوق و کود جزا در رابطه به تعریف متمرّد تفاوت وجود دارد که در مواد قبلی روی این موضوع بحث صورت گرفته است.

فصل ششم

شرایط استخدام کارکنان

ادارات حقوق و امتیازات آنها

شرایط استخدام

ماده پنجاه و هشتم:

(۱) شخصی به حیث رئیس در اداره حقوق مقرر می گردد که علاوه بر شرایط مندرج قانون کارکنان خدمات ملکی واجد شرایط ذیل نیز باشد:

۱- داشتن حداقل سند ماستری در رشته های حقوق یا شرعیات و یا بالا تراز آن.

۲- داشتن حداقل چهار سال تجربه کاری در مراجع عدلی و قضایی .

۳- توانایی رهبری و مدیریت بخش های مربوط.

۴- عدم حرمان از حقوق مدنی و محکومیت به جرایم فساد اداری، جنحه یا جنایت.

۵- عدم عضویت در حزب سیاسی.

۶- سایر شرایط که غرض احراز بست تعیین می گردد.

(۲) شخصی به حیث آمر در اداره حقوق مقرر شده می تواند که علاوه بر شرایط مندرج قانون کارکنان خدمات ملکی و داشتن حداقل سند لیسانس از پوهنچی حقوق و شرعیات حداقل سه سال تجربه کاری در مراجع عدلی و قضایی و واجد سایر شرایط مندرج اجزای ۳، ۴، ۵ و ۶ فقره (۱) این ماده باشد.

(۳) شخصی به حیث عضو مسلکی در اداره حقوق مقرر شده می تواند که علاوه بر شرایط مندرج قانون کارکنان خدمات ملکی و داشتن حداقل سند تحصیلی لیسانس از پوهنچی های حقوق و شرعیات، واجد شرایط اجزای ۴، ۵ و ۶ فقره (۱) این ماده نیز باشد.

شرح:**شرایط استخدام**

در این ماده شرایط اشخاصی را که در بست ریاست، آمریت ها و عضو مسلکی قضایای دولت مقرر و تعیین می شود توضیح گردیده که این شرایط جدید بوده و هدف آن تعیین اشخاصی در این سمت ها می باشد که دارای توانایی علمی و فهم حقوقی کافی در مورد باشد.

(۱) رئیس :- مطابق حکم فقره اول این ماده، شخصی به حیث رئیس قضایای دولت تعیین شده می تواند که واجد شرایط زیر باشد:

- داشتن تابعیت افغانستان؛

- داشتن سن ۱۸ تا ۶۴؛

- ارائه تصدیق صحتی از مراجع مربوط وزارت صحت عامه؛

- داشتن قابلیت مشوره دهی در طرح پلان و پالیسی اداره؛

- توانایی رهبری و مدیریت؛

- داشتن رویه و سلوک نیک در اداره؛

- داشتن سند تحصیلی ماستری در حقوق یا شرعیات یا بالا تر از آن؛

- داشتن تجربه کاری مسلکی چهار ساله در نهاد های عدلی و قضایی؛

- عدم محکومیت به جرایم جنحه و جنایت و فساد اداری؛

- عدم محرومیت از حقوق مدنی به حکوم محکمه؛

- نداشتن عضویت در احزاب سیاسی؛

(۲) فقره دوم این ماده در رابطه به شرایط تقرر امر حقوق صراحت دارد که مطابق آن شخصی به حیث امر حقوق مقرر شده می تواند که شرایط مندرج فقره (۱) این ماده را داشته باشد با تفاوت این که برای احراز این بست داشتن سند تحصیلی لیسانس از حقوق و یا شرعیات کافی بوده و نیز در مورد داشتن تجربه مسلکی سه سال کافی دانسته شده است.

(۳) مطابق فقره سوم این ماده، برای احراز پست عضویت مسلکی در اداره قضایای دولت موجودیت شرایط فقره اول این ماده را قانون پیش بینی نموده با این تفاوت که درجه تحصیلی مسلکی از حقوق یا شرعیات کافی بوده و نیز در رابطه به داشتن تجربه مسلکی، قانون مسکوت بوده و مدتی را تعیین نکرده است.

۱- کارکنان خدمات ملکی :- مشتمل است بر مامورو کارکن قراردادی خدمات ملکی .

۲- اداره :- عبارت از وزارت ها ، ادارات دولتی و غیر دولتی ، کمیسیون نهادهای مستقل ، تصدیها ، تشبثات خصوصی و موسسات خارجی مقیم جمهوری اسلامی افغانستان که کارکن در آن مصروف کارتولیدی یا خدماتی می باشد .

۳-حقوق و امتیازات:- حقوق و امتیازات کارکنان (ماموروکارکن قراردادی) در فصل چهارم قانون کارکنان خدمات ملکی از ماده هفدهم الی بیست ونهم قانون مذکور توضیح گردیده است.

تدویر برنامه های ستاژ حقوقی

ماده پنجاه ونهم :

وزارت عدلیه مکلف است، به منظور بلند بردن سطح دانش مسلکی رؤساء، آمرین و اعضای مسلکی ادارات حقوق برنامه های ستاژحقوقی داخل خدمت رامطابق طرزالعمل مربوط تدویرنماید.

شرح:

از آنجاکه ارتقای ظرفیت و بلند بردن سطح دانش مسلکی کارمندان از طریق راه اندازی، برنامه های آموزشی ها، مانند تدویر کورس های دراز مدت و قصیرالمدت، برگزاری ورکشاپ ها، سیمینارها، سمپوزیم ها سایر برنامه های آموزشی جهت شناسایی نقاط قوت و ضعف کارمندان اداره، ارتقای ظرفیت و کسب تخصص و تجارب مسلکی و رسیدن به اهداف عالی اداره یک امر ضروری است، قانون صریحاً به این موضوع توجه نموده و اداره را مکلف به اجرای این برنامه ها نموده است. بدون شک اجراءات در چوکات قوانین و مقررات مستلزم داشتن دانش و مهارت مسلکی است. ایجاب می نماید تا کارمند اداره در عرصه های مربوط به اجرای وظیفه محوله احاطه و آگاهی کامل داشته باشد. روی این اصل وزارت عدلیه پس از انفاذ این قانون برنامه ستاژحقوقی داخل خدمت را غرض ارتقای سطح دانش مسلکی رؤساء، آمرین و اعضای مسلکی ادارات حقوق برگزار نموده است تا کارمندان مذکور از توانایی هایی خوب مسلکی برخوردار شوند.

ارایه سند فراغت ستاژحقوقی

ماده شصتم:

اشخاص واجد شرایط که خواهان احراز بست مسلکی در یکی از ادارات حقوق می باشد، علاوه

بر شرایط مندرج

فقره (۳) ماده پنجاه وهشتم این قانون مکلف به ارائه سند فراغت از کورس ستاژ حقوقی یا معادل آن می باشند.

شرح :

ماده فوق قانون برای احراز بست های مسلکی در ادارت حقوق می باشند، علاوه بر شرایطی که در فقره سوم ماده ۵۸ ذکر گردیده شرط دیگری را نیز پیش بین شده که مطابق آن این اشخاص مکلف ساخته شده اند تا کورس ستار حقوقی یا معادل آن را نیز موفقانه سپری نموده و سند فراغت را حاصل نمایند تا به رویت آن شامل بست های مسلکی عضویت در ادارت حقوق شده بتوانند. طوری که برای احراز یکی از بست های مسلکی حقوق ایجاب می نماید تا شخص داوطلب شرایط زیر را اکمال نموده باشد:

- ۱- داشتن تابعیت افغانستان؛
 - ۲- سن وی از هجده سال کمتر و از شصت و چهار سال بیشتر نباشد؛
 - ۳- ارائه تصدیق صحی از مراجع ذیصلاح وزارت صحت عامه؛
 - ۴- عدم محکومیت به جرایم فساد اداری، جنحه یا جنایت؛
 - ۵- عدم محرومیت از حقوق مدنی؛
 - ۶- داشتن اهلیت و شایستگی.
 - ۷- داشتن حسن سیرت و شهرت نیک.
 - ۸- داشتن حداقل سند تحصیلی لیسانس از پوهنچی های حقوق یا شرعیات؛
 - ۹- عدم عضویت در حزب سیاسی؛
 - داشتن سایر شرایط که مطابق احکام قانون کارکنان خدمات ملکی؛
 - داشتن سند فراغت از کورس ستار حقوقی.
- برای متقاضیان بست ریاست حقوق داشتن سند تحصیلی ماستری از حقوق یا شرعیات و تجربه کاری چهار ساله مسلکی مرتبط به وظیفه در نهاد های عدلی و قضایی، و برای متقاضیان آمریت های حقوق داشتن تجربه کاری سه سال مسلکی در نهاد های عدلی و قضایی، نیز ضرور دانسته شده است.

حقوق و امتیازات استثنایی

ماده شصت و یکم:

- (۱) رؤسای عدلیه و حقوق، آمرین و اعضای مسلکی ادارت حقوق علاوه بر معاش ماهوار، مستحق امتیازات مادی اضافی می باشند که اندازه آن به پیشنهاد وزیر عدلیه، موافقه وزارت مالیه و منظوری رئیس جمهور تعیین می گردد.
- (۲) کارکنان اداری ادارت حقوق تابع احکام قانون کارکنان خدمات ملکی می باشند.

شرح :

مطابق حکم ماده فوق قانون، رؤسای عدلیه و حقوق، آمرین و اعضای مسلکی ادارت حقوق

علاوه بر معاش ماهوار، امتیاز مادی اضافی نیز پرداخت می شود. اندازه معاش مطابق جدول معاشاتی است که سایر کارکنان دولت بانظرداشت بست و قدم مربوط برای آن ها تادیه می شود، اما از این که این عده کارکنان از جمله اعضای مسلکی اداره وزارت عدلیه بوده و از لحاظ اجرای وظیفه دارای بار سنگین می باشند. بانظرداشت مسؤولیت وظیفوی و اجرای کار های مسلکی مستحق امتیاز اضافی شناخه می شوند که اندازه آن به پیشنهاد وزیر عدلیه، موافقه وزارت مالیه ومنظوری رئیس جمهور تعیین می شود. اما در رابطه با کارکنان اداری از این که مانند سایر کارکنان دولت می باشند، تابع احکام قانون کارکنان خدمات ملکی می باشند و از این نوع امتیازات اضافی مستفید نمی شوند.

فصل هفتم

احکام نهائی

ایجاد کمیته هماهنگی میان ادارات

ماده شصت و دوم:

(۱) به منظور هماهنگی میان ادارات در تطبیق احکام این قانون، کمیته تحت ریاست وزیر عدلیه به ترکیب ذیل ایجاد می گردد.

- ۱- آمر عمومی اداری قوه قضائیه به حیث عضو؛
 - ۲- معاون لوی حارنوال، به حیث عضو؛
 - ۳- معین امنیتی وزارت امور داخله به حیث عضو؛
 - ۴- معاون ریاست عمومی امنیت ملی به حیث عضو؛
 - ۵- رئیس اداره امور حقوقی، تقنینی و قضائی ریاست عمومی اداره امور جمهوری اسلامی افغانستان به حیث عضو؛
 - ۶- رئیس انجمن مستقل وکلای مدافع، به حیث عضو.
- (۲) طرز فعالیت و تدویر جلسات کمیته مندرج فقره (۱) این ماده در طرز العمل جداگانه که از طرف آن کمیته تصویب می شود، تنظیم می گردد.

شرح:

یکی از موضوعات مهم ایجاد هماهنگی میان اداراتی است که در رابطه به اجرای بخش معین کاری با هم ارتباط نزدیک داشته و اگر در زمینه تطبیق احکام قانون، اجرای حکم محکمه و یا تنفیذ حکم به مشکلی مواجه می شوند، ادارات ذیربط باید از طریق تفاهم با یک دیگر در صدد دریافت راه حل برآمده و بتوانند به سهولت در حل قضیه اقدام و مانع ایجاد هر نوع تعطیل یا توقف در اجراات اداری شوند. موضوعات متعددی وجود دارد که در ساحه اجراات، مسؤولین ادارات را به مشکل مواجه می سازد. این نوع مشکل زمانی میان ادارات سبب سوء تفاهم شده و حتی اختلافات اداری را به میان می آورد. از این لحاظ در قانون، کمیسیونی در نظر گرفته شده تا در صورت بروز مشکل با هم اجتماع نموده و در حل این نوع چالش ها پس از بحث و تبادل نظر به نتایج مطلوب نایل شوند یا به عبارت دیگر بتوانند مشکل هایی را که در کمیسیون مطرح می شود برای آن راه حل دریافت نمایند.

ابلاغ تطبیق حکم قطعی ونهائی**محکمه به شخص ثالث****ماده شصت و سوم:**

- (۱) اداره حقوق مکلف است، حکم قطعی ونهائی محکمه علیه شخص ثالث را به وی ابلاغ و مقدار مدعی بها را که مدیون مکلف به تادیه آن می باشد، به اطلاع وی برساند.
- (۲) شخصی ثالث در صورتی که اسناد مثبت لازم بدست داشته باشد، می تواند به محکمه ذیصلاح درموردشکایت نماید.

شرح :

- (۱) منظور از شخص ثالث هر شخص حقیقی ویا حکمی می باشد که در دعوای اصلی عنوان مدعی یا مدعی علیه را نداشته باشد.
- زمانی که حکم محکمه بر علاوه مدعی و مدعی علیه متوجه شخصی دیگر گردد و به ضرر وی حکم صادر شده باشد. این شخص به عنوان شخص ثالث دانسته شده می تواند علیه حکم صادره محکمه در مرحله ابتدائیه یا تجدید نظر شکایت نماید. در صورتی که حکم قطعی ونهائی محکمه به ضرر شخص ثالث صادر گردیده باشد، اداره حقوق مکلف است این حکم رابه شخص ثالث ابلاغ و مقدار مدعی بهای را که مدیون به تادیه آن مکلف می باشد نیز به سمع وی برساند. در صورتی که شخص ثالث در زمینه اسناد مثبت نسبت به مدعی بهای مذکور داشته باشد، می تواند علیه حکم قطعی ونهائی محکمه مذکور اعتراض قانونی نماید.

- (۲) اعتراض به فیصله محکمه ابتدائیه توسط شاملین در دعوی همیشه صورت نمی گیرد، بلکه ممکن است توسط شخص ثالثی صورت گیرد که در دعوی و رسیده گی محکمه حضور نداشته است. اما نه

هر شخصی که در دعوی حضور ندارد، بلکه شخص ثالثی که فیصله محکمه ابتدائیه با حقوق او تماس داشته و این حکم علیه منفعت وی صادر شده باشد

لذا شخص ثالث می تواند به فیصله صادره توسط محکمه ابتدائیه اعتراض و شکایت نموده و خواستار رسیده گی استینافی شود. یعنی شخص ثالث با اعتراض به حکم صادره به نوعی دخالت در محاکمه میکند و اعتبار محکمه ابتدائیه را از بین می برد و موجب تجدید رسیده گی با ادعا و دلایل می شود. حقوق دانان مبنای اعتراض ثالث را قاعده (نسبی بودن اعتبار قضیه محکوم بها) در دیوان مدنی میدانند که مانع از آن می شود که یک فیصله صورت گرفته توسط محکمه ابتدائیه، به حقوق اشخاص که در آن محاکمه به طور مستقیم یا غیر مستقیم دخالتی نداشته اند لطمه ای وارد آورد. این قاعده ایجاب می کند که نتایج آثار فیصله منحصرأ به روابط طرفین دعوی و قایم مقام قانونی آن ها موثر باشد و اشخاص ثالثی که شخصأ یا به وسیله نماینده گان خود مداخله در جریان رسیده گی نداشته اند، از تعرض آن مصون بمانند. لذا گفته اند که به تبعیت از قاعده مذکور، اشخاص ثالث از توسل به اعتراض به منظور خنثی کردن آثار حکمی که در رسیده گی آن مداخله نداشته اند بی نیاز هستند و باید در پناه قاعده مذکور، در حال دفاع باقی بمانند و چنانچه جریان فیصله صادره با حقوق آنان تماس داشته باشد، کافی خواهد بود که این ایراد را وارد کنند که در رسیده گی به آن دخالت نداشته اند و فیصله صادره علیه آنها نافذ و معتبر نیست. البته لازم است که شخص ثالث خود یا نماینده او در رسیده گی حضور نداشته و هم چنین فیصله صادره به ضرر او باشد و قبل از اعتراض به نحوی رضایت به آن نداده باشد.

بنا بر این، برای صحت اعتراض ثالث، معقول و لازم است که اولأ فیصله یا قراری صادر شده باشد که مرتبط با حقوق او باشد؛ ثانیأ آن حکم یا قرار به حقوق شخص ثالث خلل وارد کرده باشد؛ و ثالثأ شخص ثالث به عنوان یکی از طرفین (بالا صاله یا به نماینده گی) در جریان رسیده گی حضور نداشته باشد. البته در مورد ضرری معنی محکوم علیه قرار گرفتن مورد نظر است. اما نمی توان ضرر احتمالی را از موجبات اعتراض دانست به دلیل استثنایی بودن این قاعده. با این حال، در اصول محاکمات مدنی فرانسه حتی ضرر محتمل را از موجبات اعتراض ثالث دانسته اند. اعتراض ثالث ممکن است (اصلی) یا (فرعی) باشد.

اعتراض اصلی عبارت از دخالت ثالث در جریان رسیده گی. یعنی هنگامی که هنوز تصمیمی صادر نشده است. این اعتراض بهترین نوع دخالت و بهترین زمان برای ورود به جریان رسیده گی و جلوگیری از صدور فیصله علیه ثالث است. اما اعتراض فرعی که مورد نظر در این بحث است، اعتراض ثالث به فیصله است. یعنی رسیده گی قبلاً صورت گرفته و فیصله صادر شده و شخص ثالث در واکنش به استناد طرف او به حکم که سابقاً صادر شده، اعتراض میکند.

در نظام حقوقی افغانستان برخلاف بعضی از کشورهای دیگر این تقسیم به صراحت وجود ندارد. با این حال، مستفاد از مواد (۴۲۰) و (۴۲۱) اصول محاکمات مدنی این است که می تواند هر دو نوع وجود داشته

باشد، اما اعتراض اصلی پیش بینی نشده ولزومی نیز نداشته است، چرا که او به عنوان یکی از افراد ذینفع مستقیماً می تواند وارد دعوی شود. لذا زیادتراعتراض فرعی ثالث درمواد مذکورمورد نظربوده است، چنان که ماده (۴۲۰) قانون اصول محاکمات مدنی می گوید، اگرحق اعتراض طرف دعوی به دلیل انقضای زمان اعتراض گذشته اما باحق ثالثی تماس داشته باشد، ثالث هم چنان فرصت اعتراض به فیصله را خواهد داشت. درصورتی که ثالث بعد ازتطبیق واجرایی حکم نهایی اعتراض کند، اصولاً به دلیل این که موضوعی وجود ندارد ومرتبط باحقوق دیگران شده وثبات روابط حقوقی را متزلزل می سازد، پذیرفته نمی شود، مگراین که مطابق ماده ی (۴۲۱) اسناد و مدارک موجهی ارایه کند که بتواند توجیه کننده دخالت در روابط حقوقی دیگری شود وحقایت ازآن داشته باشد که مطلع از موضوع نبوده ویا نمی توانسته باشد.

مثال، احمد علیه محمود درمورد دوجریب زمین واقع حومه شهرپلخمیری دعوی غصب رادرمحکمه اقامه نموده که درنتیجه بعداز قبول صورت دعوی واستماع دفع دعوای مدعی علیه دیوان مدنی محکمه ابتدائیه شهری بغلان از مدعی مذکورمطالبه اسناد نموده که احمد مدعی قباله شرعی نمبر (۴۶) تاریخ ۱۳۳۲/۶/۸-ش را مبنی برملکیت پدری تقدیم داشته که قباله مذکور بعد از تائیدی آمریت مخزن محکمه استیناف ولایت بغلان ازثبت محفوظ منحث سند مدار حکم قبول و محکمه درنتیجه قرارفیصله نمبر (۴۵) ۱۳۸۶/۶/۲ حکم به اثبات دعوی مدعی صادرنموده، اما مدعی علیه به حکم مذکور قناعت نکرده استیناف طلب می شود و بعد از گذشت پانزده یوم اعتراض خویش را علیه فیصله محکمه مذکور به دیوان مدنی محکمه استیناف ولایت بغلان تقدیم نموده و متوسل به دفع صحیحه گردیده که گویا پدرم درسال ۱۳۴۸ه ش ازمندرجه قباله مذکوردوجریب زمین مدعا بها را دربذل پنج لک افغانی خریداری نموده است. دیوان مذکوردفع صحیحه مدعی علیه بالدفع را قانونی دانسته ومدعی بالدفع ومدعی علیه اصل دعوی را قانوناً مکلف به اثبات دفع دعوی مذکور نموده که مدعی بالدفع دعوی نتوانست دعوی دفع خود را ثابت نماید بنأ دیوان مدنی مذکور با کسب صلاحیت ازماده (۳۹۸) قانون اصول محاکمات مدنی به اساس قرار قضایی نمبر (۴۹) ۱۳۸۶/۷/۸خویش به تائید فیصله نمبر (۴۵) ۱۳۸۶/۶/۲ دیوان مدنی مذکور حکم صادر نموده که محمود مدعی علیه اصل ومدعی بالدفع به قرار قضایی مذکور قناعت نکرده وفرجام خواهی خویش را طی استدعایی به دیوان مدنی مقام ستره محکمه تقدیم وذریعه مکتوب (۳۴۵) ۱۳۸۶/۷/۲۰ دوسیه مذکورغرض غور فرجام خواهی مطالبه می گردد. بعد از ورود دوسیه به دیوان مذکور مستشاران قضایی دوسیه راتحت غور ومذاقه نظارتی خویش قرار داده ودوسیه را ازنگاه قانونیت در شکل بررسی ودرنتیجه حسب قرارقضایی نمبر (۶۸۴) ۱۳۸۶/۸/۱۵ خود قرار قضایی نمبر (۴۹) ۱۳۸۶/۷/۸ دیوان مدنی محکمه استیناف ولایت بغلان راتائید وذریعه مکتوب (۹۸۲) ۱۳۸۶/۸/۲۸ آمریت تحریرات دیوان مذکور غرض تطبیق به ریاست عمومی حقوق مرکزارسال ومتعاقباً به ریاست عدلیه ولایت بغلان ارسال میگردد اداره حقوق به اساس

مکلفیت وظیفوی خود موضوع دعوی را به اساس نص حکم به طرفین دعوی ابلاغ و بعد از تعیین هیئت تطبیق کننده حکم به تطبیق حکم قطعی ونهائی محکمه اقدام که در این هنگام ریاست شاروالی بغلان که نماینده آن من حیث عضو هیئت تطبیق کننده حکم موجود بود موضوع را به ریاست شاروالی بغلان اطلاع و ریاست شاروالی مدعایها را ملکیت خود دانسته و به حیث شخص ثالث اعتراض خود را به محکمه مربوطه تقدیم می نماید که در سال ۱۳۴۶ زمین محکوم بها را شاروالی وقت از محمد عثمان ورثه احمد مدعی و محکوم له هذا استملاک نموده است و بدله استملاک را برای محمد عثمان مذکور تسلیم نموده که اسناد مثبت و مدار حکم در ریاست شاروالی ثبت و موجود است. لذا دوسیه مذکور غرض حل و فصل شرعی وقانونی به محکمه مربوطه ارجاع گردید.

ارایه گذارش و نشر آن

ماده شصت و چهارم :

- (۱) ادارات حقوق ولایات مکلف اند، گذارش اجرای خود را طور ربع وار و سالانه به ریاست عمومی حقوق ارسال نماید؛
- (۲) ادارات مندرج فقره (۱) این ماده مکلف اند، محضر تطبیق حکم قطعی ونهائی محکمه رابه مرجع ذی ربط اخبار و درویش سایت ها وزارت عدلیه نشر نمایند.
- (۳) ادارات مندرج فقره (۱) این ماده مکلف اند گذارش اجرای خویش را غرض معلومات مردم در ماهنامه آگاهی حقوقی نشر نماید.

شرح :

از آن جا که گذارش دهی در ادارات دولتی یک اصل بوده و ادارات دولت مکلف اند، از اجرای خویش طور ربع وار و سالانه به مقام رهبری خویش گذارش تهیه و ارسال نماید. روی همین اصل اداری، ادارات حقوق نیز به اساس همین ماده مکلف گردیده اند تا گذارش اجرای خویش را در هر ربع و اخیر سال بریاست عمومی حقوق ارسال نماید. علاوه بر ادارات متذکره به اساس این ماده مکلف اند، تا محضر تطبیق حکم قطعی ونهائی محکمه را به اداره حقوق سارنوالی، پولیس، شاروالی، اداره محلی و سایر ادارات دولتی که در صورت ضرورت در ترکیب هیئت تطبیق حکم قطعی ونهائی محکمه شامل گردیده اند. و به همین گونه گزارش اجرای خود را درویش سایت وزارت عدلیه و ماهنامه آگاهی عامه حقوقی نشر نمایند.

تهیه دفاتر**ماده شصت و پنجم :**

وزارت عدلیه به منظور ثبت عرایض، اخذ ضمانت، مصالحه، محصول حقوق و تطبیق حکم محکمه ذیصلاح، برای ادارات حقوق دفاتر متحدالشکل را تهیه و ترتیب می نماید.

شرح :

همان طوری که مامور درانجام وظایف محوله خویش در چوکات قانون مکلف به عرضه خدمات خوب کاری بوده و این وجبیه زمانی تحقق می یابد که برای اجرای این وظیفه محلی مناسب کاری که شایسته آن اداره باشد، تدارک نماید تا مامور بتواند به طور احسن درمقابل مراجعین، خدمات قانونی عرضه نماید. زیرا بدون داشتن وسایل کاری و محل کاری مناسب، اجرای وظایف به شکل مطلوب ناممکن است. روی همین علت وزارت عدلیه متعهدگردیده تا به منظور ثبت عرایض مراجعین، اخذ ضمانت از معروض علیه و برگذاری مصالحه بین طرفین دعوی و اخذ محصول حقوق و تطبیق حکم محکمه و سایر بخش های مورد نیاز، دفاتر یکسان را تهیه و آماده نماید.

طرز العمل ها**ماده شصت و هشتم :**

وزارت عدلیه می تواند به منظور بررسی عرایض حقوق، اخذ ضمانت، مصالحه درقضایای حقوقی، تحصیل حق الثبت عرایض و اخذ محصول حقوق و سایر امور مربوط به تطبیق حکم محاکم طرز العمل های جداگانه را وضع نماید.

شرح :

این ماده قانون حاکی از آن است تا وزارت عدلیه به خاطر تطبیق درست احکام قانون طرز تحصیل حقوق، طرز العمل هایی را وضع و ترتیب نماید.

هدف از وضع این طرز العمل های متعدد، دسترسی سالم و ایجاد سهولت به کارمندان اداره حقوق و سایر نهاد ها و اشخاص در جهت تعمیل و تطبیق احکام قانون طرز تحصیل حقوق و اجرای وظایف محوله در مورد می باشد.

این ماده قانون وزارت عدلیه را موظف ساخته تا در موارد مشخصی طرز العمل ها را وضع نماید که شامل موارد زیر است:

۱- بررسی عرایض حقوقی؛

۲- اخذ ضمانت؛

۳- مصالحه حقوقی؛

۴- تحصیل حق الثبت عرایض؛

۵- اخذ محصول حقوق؛

مهر و نشریه اداره حقوق

ماده شصت وهفتم :

(۱) ادارات حقوق دارای مهر مخصوص می باشد.

(۲) اداره حقوق دارای نشریه می باشد.

شرح :

مطابق حکم این ماده اداره حقوق دارای مهر مخصوص می باشد. این موضوع اختصاص به اداره حقوق نداشته، بلکه در تمام ادارات افغانستان این امر معمول است و ه ر اداره برای آن که به خوبی شناسایی شود از مهر مخصوص استفاده می نمایند که در مهر مذکور نام وزارت مربوط، ریاستف و مدیریت بخش حک می گردد. خوبی مهر اداره در این امر نهفته است که اکثراً شناسایی امضا های مسؤولین برای همه کار سهل و اسان نبوده و زمانی که در نوشته ها از مهر استفاده می شود، برای سایر نهاد ها و مخاطبان به اسانی ثابت می شود که این مهر به کدام اداره متعلق است و موجودیت مهر نوشته را قابل اعتبار و اطمینان می سازد.

ادارات حقوق اعم از ریاست حقوق عمومی مرکز، ریاست حقوق ولایات کابل، ریاست های عدلیه ولایات و آمریت های حقوق دارای مهر ویژه ومخصوص می باشند که نمونه های آن ذیلاً معرفی می گردد :

۱- مهر ریاست عمومی حقوق مرکز به شکل ذیل میباشد.

نشان دولت

جمهوری اسلامی افغانستان

- وزارت عدلیه

- ریاست عمومی حقوق مرکز

- مدیریت اداری

- سال ۱۳۹۱هـ ش

۲- خصوصیات مهر حقوق ولایت کابل .

- نشان دولت

- جمهوری اسلامی افغانستان

- وزارت عدلیه

- ولایت کابل

- ریاست حقوق

- سال ۱۳۸۸هـ ش

۳- خصوصیات مهر ریاست های عدلیه ولایات:

- نشان دولت

- جمهوری اسلامی افغانستان

- وزارت عدلیه

- ولایت

- ریاست عدلیه

- سال ۱۳۸۸هـ ش

۴- مهر آمریت های حقوق ولایات :

- نشان دولت

- جمهوری اسلامی افغانستان

- وزارت عدلیه

- ولایت

- ریاست عدلیه

- آمریت حقوق

(۲) اداره حقوق ماهنامه یی را غرض آگاهی عامه حقوقی، نشر می نماید. زیرا آگاهی عامه حقوقی که شامل استراتیژی ملی آگاهی عامه حقوقی است از جمله ضرورت های عینی ومبرم جامعه ما بوده که وزارت عدلیه در زمینه تحت عنوان فوق گام های متین وعملی را در ترویج آن راه اندازی نموده است. با توجه استراتیژی وزارت عدلیه این اداره موظف به چگونگی آرایه آگاهی دهی عامه حقوقی به عموم مردم می باشد. که این ماموریت را از طریق دایر نمودن سمینارها، ورکشاپها در پدانشگاه ها، مکاتب، گرد همایی های مردمی در مساجد ومحلات وانتشار اوراق مطبوعاتی وماهنامه تحقق وعملی می نماید. زیرا پائین بودن سطح سواد در کشور باعث تنزیل سطح آگاهی حقوقی شهروندان گردیده و در نتیجه شهروندان کشور آگاهی لازم نسبت به حقوق ومکلفیت های شان ندارند. نبود معلومات کافی از قوانین، مقررات، جرایم ومجازات، زمینه ارتکاب جرایم و ناهنجاری های زیادی را تمهید نموده وموجب افزایش میزان جرایم در کشور گردیده. واز سوی دیگر موجب محرومیت شهروندان کشور از دسترسی به عدالت میگردد. این امر به نوبه خود منجر به بروز مشکلات برای نهادها ی عدلی وقضایی نیز بوده

است. عدم آگاهی حقوقی و اطلاعات از روند طی مراحل دعوی باعث تراکم کاری در نهاد های عدلی و قضایی گردیده و در نهایت منتج به نقض و عدم دسترسی شهروندان به حقوق و آزادی های اساسی شان نیز میگردد. بر همین اساس افزایش سطح آگاهی مردم از حقوق و جایب شان، یکی از اولویت های کاری نهادهای عدلی و قضائی و بخش عمده و اساسی برنامه ملی اصلاحات عدلی می باشد. نهادهای عدلی و قضایی مکلفیت دارند که در عرصه کاری شان، ضمن تدویر برنامه های آگاهی عامه، مکلف اند تا از طریق رسانه های عمومی و سایر وسایل ارتباط جمعی مردم را از حقوق و جایب شان آگاه نمایند.

انفاذ

ماده شصت و هشتم :

این قانون از تاریخ توشیح نافذ و در جریده رسمی نشر می گردد و قانون طرز تحصیل حقوق منتشره جریده رسمی شماره (۷۸۶) مورخ (۲۲) ربیع الثانی سال (۱۴۲۰) هـ-ق و احکام مغایر آن ملغی می گردد.

شرح :

این قانون به اساس مصوبه شماره ۹ مورخ ۱۳۹۷/۶/۱۲ کابینه جمهوری اسلامی افغانستان به داخل ۷ فصل ۶۸ ماده تصویب و طی فرمان شماره (۱۴/۳۱۵) ۱۳۹۷/۶/۱۴ رئیس جمهوری اسلامی افغانستان توشیح گردیده که از تاریخ توشیح نافذ و در جریده رسمی شماره مسلسل ۱۳۰۹ مورخ ۳۱ / ۶ / ۱۳۹۷ نشر گردید و با انفاذ آن قانون طرز تحصیل حقوق منتشره جریده رسمی شماره (۷۸۶) مورخ ۲۲/ربیع الثانی سال ۱۴۲۰ هـ-ق و احکام مغایر آن ملغی اعلام گردید.

نشر اسناد تقنینی در جریده رسمی جهت آگاهی مردم از احکام آن می باشد و در واقع نشر اسناد تقنینی یک مرحله از طی مراحل آن می باشد. زیرا اگر سند تقنینی به نشر رسانیده نشود مردم از احکام آن آگاهی حاصل نکرده و در آن صورت تطبیق احکام قانون بالای مخاطبین امکان پذیر نخواهد بود.

منابع و مأخذ

کتاب:

- ۱ - ابن منظور، محمد بن مکرم، (ب.ت). لسان العرب، ج ۱۷، القاهرة: دارالمعارف.
- ۲ - الشبرمی، عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن سعد، (۲۰۱۴م). شرح نظام التنفیذ، ریاض: مدارالوطن للنشر.
- ۳ - انصاری، مسعود و طاهری، محمدعلی (۱۳۸۸ش). دانشنامه حقوق خصوصی، ج ۳، تهران: نشر جنگل جاودانه.
- ۴ - باغبان، روح الله، (۱۳۹۷ش). تحلیلی بر قانون اجرای احکام مدنی و قانون دیوان عدالت اداری از منظر عدالت اجرایی، فصلنامه جستارهای حقوق عمومی، تهران: سال دوم شماره چهارم.
- ۵ - جرجس، جرجس (۱۹۹۶م). معجم المصطلحات الفقهیة والقانونیة، مراجعة: القاضي أنتوان الناشف. بیروت: الشركة العالمية للكتاب.
- ۶ - جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۳۳ش). اصول فلسفی حقوق، تهران.
- ۷ - دانش، سرور، حقوق اداری افغانستان، نشر دانشگاه ابن سینا، چاپ اول، کابل، بهار ۱۳۹۲ ش.
- ۸ - سالنامه کابل، (۱۳۶۱ش) شماره ۴۸، کابل: کمیته دولتی طبع و نشر. نقل از: منیب، محمد کاشف، (۱۳۹۱ش). ادارات حقوق؛ وظایف و صلاحیت ها، ماهنامه عدالت، سال چهاردهم، شماره مسلسل ۱۲۱، ماه حوت.
- ۹ - صفایی، سید حسین، دوره مقدماتی حقوق مدنی، جلد اول، اشخاص و اموال، چاپ سیزدهم، نشر میزان، تهران ۱۳۹۰ش.
- ۱۰ - طریحی، فخر الدین، (ب.ت). مجمع البحرين، ج ۱، تهران: چ مرتضوی.
- ۱۱ - غبار، میر غلام محمد، (۱۳۶۸ش). افغانستان در مسیر تاریخ، بی.جا: مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری.
- ۱۲ - فوفلزای، عزیزالدین و کیلی، (۱۳۶۸ش). دارالقضاء در افغانستان، از اوایل عهد اسلامی تا عهد جمهوریت، کابل: مرکز تحقیقات علوم اسلامی.
- ۱۳ - قیومی، عبدالقدیر، (۱۳۹۳ش). نگاهی به گذشته‌ی قانون طرز تحصیل حقوق، ماهنامه عدالت، کابل: شماره مسلسل ۱۴۰.
- ۱۴ - کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۷ش). مبانی حقوق عمومی، تهران: نشر دادگستر.
- ۱۵ - کاتوزیان، ناصر، دوره مقدماتی حقوق مدنی، اموال و مالکیت، چاپ پنجم، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۱ش.
- ۱۶ - کاتوزیان، ناصر، اموال و مالکیت، چاپ دهم، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- ۱۷ - گندم‌کار، رضا حسین، (). مبنا و هدف حقوق، فصلنامه علمی- پژوهشی دانشگاه قم، سال نهم، شماره اول.
- ۱۸ - وزارة الاوقاف و الشؤون الاسلامیة، (۱۹۸۶م). موسوعة الفقهیة الكويتیة، ج ۲۱، الكويت: وزارة الاوقاف والشؤون الاسلامیة.

قوانین و طرز العمل ها:

- ۱ - طرز العمل بررسی عرایض حقوقی، مصوب ۱۳۹۷ ش.
- ۲ - قانون احوال شخصیه اهل تشیع، منتشره جریده رسمی شماره ۹۸۸، مصوب ۵ اسد ۱۳۸۸ ش.
- ۳ - قانون اصول محاکمات تجارتی، منتشره جریده رسمی شماره (۱-۴) مؤرخ ۱۳۴۳/۱۲/۱۷ ش.
- ۴ - قانون اصول محاکمات مدنی منتشره جریده رسمی شماره ۷۲۲ مؤرخ ۳۱ اسد سال ۱۳۶۹ ش.
- ۵ - قانون افلاس، منتشره جریده رسمی شماره ۱۲۹۳ مؤرخ ۲۷ حوت سال ۱۳۹۶ ش.
- ۶ - قانون بانکداری افغانستان منتشره جریده رسمی شماره ۱۱۹۷ مؤرخ ۱۳۹۴/۸/۲۰ ش.
- ۷ - قانون تدارکات، منتشره جریده رسمی شماره ۱۲۲۳، مؤرخ ۱۳۹۵/۶/۲۷ ش.
- ۸ - قانون تشکیل و صلاحیت قوه قضائیه، منتشره جریده رسمی شماره ۱۱۰۹ مؤرخ ۹ سرطان سال ۱۳۹۲ ش.
- ۹ - قانون رهن اموال منقول در معاملات بانکی، منتشره جریده رسمی شماره ۹۹۰، مؤرخ ۱۳۸۸/۵/۱۵ ش.
- ۱۰ - قانون طرز تحصیل حقوق، منتشره جریده رسمی شماره ۱۳۰۹، مصوب ۳۱ سنبله ۱۳۹۷ ش.
- ۱۱ - قانون طرز تحصیل حقوق (طالبان) منتشره جریده رسمی شماره ۷۸۶، ربیع الثانی ۱۴۲۰/۱۳۷۶ ش.
- ۱۲ - قانون قضایای دولت، منتشره جریده رسمی شماره ۱۱۱۵ مؤرخ ۳۰ سنبله سال ۱۳۹۲ ش.
- ۱۳ - قانون کار، منتشره جریده رسمی شماره ۹۶۶ مؤرخ ۱۳۸۷/۹/۱۶ ش.
- ۱۴ - قانون محابس و توقیف خانه ها، منتشره جریده رسمی شماره ۹۲۳، مصوب ۱۳۸۶ ش.
- ۱۵ - قانون واریسی عرایض، منتشره جریده رسمی شماره ۷۸۶، مصوب ۱۴۱۹ ق.
- ۱۶ - کنوانسیون ۱۸۹۹ م لاهه، در مورد حل و فصل اختلافات بین المللی.
- ۱۷ - متحدالمال دافغانستان بانک به ریاست بانکها در خصوص تضمین قروض بانکی، شماره ۷۴۳۹ مؤرخ ۱۳۹۷/۱۱/۲ ش.

منابع انگلیسی:

- 1- <https://www.etilaatroz.com/40807> (این لینک قابل دریافت در)
- 2- http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2010/08/100817_k02-afghan-gov-council-amanullah-khan last visited July, 2019.
- 3- www.businessdictionary.com, Retrieved 17-4-2018
- 4- www.dictionary.cambridge.org, Retrieved 17-4

Commentary on

Law on Procedure of Obtaining Rights

Implemented by:

تطبيق کننده:

giz

Deutsche Gesellschaft
für Internationale
Zusammenarbeit (GIZ) GmbH